

وَأَنزَلْنَاكَ فِي أَرْضٍ مَّا كُنَّا لَنَجْعَلَ لَهَا مِثْلَ قَوْمِكَ



محمد مصدق

در فخر سائل

مجتبیٰ گلپوشی



نشر آفاق

در فجر ساحل

حکیمی - محمد

چاپ هیجدهم: ۱۳۷۴ - تعداد: ۵۰۰۰

چاپخانه: اکباتان

مرکز پخش: دفتر نشر آفاق

تهران: خیابان پاسداران، دشتستان چهارم، نبش زمرّد، پلاک ۴۳

کدپستی ۱۹۴۷۹ - تلفن و فاکس: ۲۳۷۰۳۵

دیگر مراکز پخش: مرضیه ۶۴۶۷۴۳۵ - آثار ۶۴۶۸۲۰۳

کوکب ۶۴۰۶۵۴۸ - دارالکتب الاسلامیه ۵۶۲۰۴۱۰

۲۸۰ تومان

حقّ شرعی و قانونی هر نوع چاپ و تکثیر فقط برای ناشر محفوظ است.

رسالة حاضر بررسی است در باره امام غائب -
علیه السلام - و دنیای آینده از نظر شیعه. در این راه، از
پیش، گامهایی برداشته‌اند بس استوار و بلند. و برخی از
جنبه‌های آن، تا اندازه‌ای مورد بحث قرار گرفته و مطالب
سودمندی در آن باره‌ها عرضه شده است؛ مانند طول
عمر، مسلم بودن موضوع از نظر فرق اسلامی، بشارات
ادیان و کتب آسمانی، معنی انتظار و جز آنها، به طوری
که نیازی به تکرار آن بحثها نیست.

نگارنده از مدتها پیش یادداشت‌هایی پراکنده، در
این موضوع فراهم آورده بود، که اینک به صورت این
رساله به خوانندگان تقدیم می‌شود. باشد که از این
رهگذر، حقیقتی روشن شود، و نارسایی بیان مرا
اهمیت موضوع جبران کند.

حکیمی - محمد

مشهد، ۱۳۴۸

در این کتاب :

- | | |
|-----|----------------------|
| ۷ | تقدیم |
| ۹ | * سرآغاز |
| ۳۱ | * مدینه فاضله اسلامی |
| ۳۷ | * نویدها |
| ۴۹ | * حماسه انتظار |
| ۷۷ | * یأس و امید |
| ۱۳۱ | * به سوی ساحل |
| ۱۵۹ | * پی نویسیها |

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به :

امام

مرزبان حماسه جاوید

در روزگاران.

سرآغاز

ظهور و فرَج، یعنی پایان همه دردها، نابسامانیها،
انحراف مسیرهای انسان، و گشودنِ هر عقده‌ای به دست
منجی آسمانی.

بشر از آغاز تا کنون، همکاروان درد و رنج و هماغوش
ستم‌دیدگی و تحمّل بوده است. از آن همه ارزشها و حقوقها که
داشته، محروم مانده است و استعدادهایی که با پرورش آنها
می‌بایست و می‌توانست به عالیترین کمالات انسانی برسد، در
وجودش کشته شده و نابود گشته است. سازمانهای رهبری
بشر تا کنون همه فاسد بوده‌اند و ناقص. بشر دچار بوده است؛
دچار گرسنگی، دچار جهل، دچار بیعدالتی و اختلاف طبقاتی
و ... و ... زندگی چنان بوده و اکنون نیز چنان است؛ سراسر
تحمّل است و تحمیل.

بدین گونه تاریخ زندگی انسان، چیزی نیست جز سرگذشت همین دردها و رنجها.^۱

تاکنون انسان زندگی را بدین سان گذرانده است.

آیا آینده نیز مانند گذشته‌هاست؟

آیا از فرجام خوش بشریت باید مأیوس شد؟

آیا روزگار درد و رنج، محرومیت و ناکامی، اندوه و

گرسنگی، بردگی و بهره‌دهی به پایان نخواهد رسید؟

آیا تاکنون که راه انسان به سوی روشناییهای بزرگ و

فضیلت‌های پر ژرفا - پیایی - بسته شده است، زمانی نخواهد آمد

که سدها بشکند و راهها هموار گردد؟

آیا بشر که تا این دم در شامی تیره به سر می‌برده است و

روزی و روشنایی ندیده، خورشیدی بر زندگیش تابیدن

نخواهد گرفت، و تاریکیهای حیاتش را روشن نخواهد کرد؟

آیا روزی نخواهد دمید که دیگر دردها به درمانی رسیده

باشد و نابسامانیها به سامانی؟

آیا روزگار سیاه گرسنگی سپری نخواهد شد، و انسان

گرسنه فرصتی نخواهد یافت تا - فارغ از فکر معاش - به تکامل

روح و کسب مفاهیم عالی انسانی پردازد؟

آیا روزی نخواهد آمد که همه در پیشگاه قانون برابر

باشند، و حکومت، حکومت قانون باشد، آن هم قانونی

انسانی و حقگزار؟

آیا آن هنگام فرا نخواهد رسید که مستمندان در پای
کاخها جان ندهند؟ و زاغه‌ها در کنار آسمان‌خراشها دیده
نشوند؟

آیا روزگار تعدّیها، تضادهای، برادرکشیها، خودپرستیها و
سودجوییها به سر نخواهد آمد، و مردمیها و فضیلتها جایگزین
آن دگرها نخواهد شد؟

آیا نخواهد شد که هر انسانی با آسایش و آسودگی
زندگی کند؟

این چگونگی زندگی انسان است که خروشها و
خشمهای مقدّس را آفریده است و می‌آفریند. و این
انگیزه‌هاست که مصلحین راستین را، از روزگاران کهن تا هم
اکنون، به پاداشته است و به پا می‌دارد، تا آنچه که باید باشد به
وجود آید.

پیامبران - از جمله - برای تحصیل همین آرمان انگیزه
شدند، و فیلسوفان و مصلحان نیز برای همین مقصود قد
افراشتند. «سقراط» برای تأمین همین آرمانها می‌خروشید. و
«افلاطون» برای همین منظور، نخست حکومت فلاسفه را
پیشنهاد کرد، و به پیروی از حاکم فیلسوف معتقد شد، و سپس
این نظریه را تغییر داد، و در کتاب «قوانین» گفت:

هان نگذارید سیسیل، یا هر شهر دیگری در هر

کجا که باشد، مطیع و منقاد اربابان بشری گردد، بلکه بگذارید تابع قوانین باشد، چنین است آیین من.^۲

متفکری دیگر نیز با توجه به همین مسائل بود که گفت:

در میان تمام افراد بشر، حتی یک فرد هم وجود نداشته و ندارد، که آن قدر خوب باشد که بتوان به وی اجازه داد تا زندگانی هموعان خویش را اداره کند.^۳

«شهر آفتاب» و «کشور خورشید»ی هم که «توماس کامپانلا» طرح ریزی کرده است - مانند مدینه فاضله افلاطون - برای پایان بخشیدن به همین دردها و ناهنجاریهاست: در کشور خورشید، این انتظار و این آرزو نهفته است که تضاد و دشمنی برچیده شود، کار مساوی باشد، درآمدها یکسان تقسیم شود، و آرمانهایی دیگر برآورده گردد.^۴

بهشتی را نیز که «تامس مور» ترسیم کرده است، برای رسیدن به همان جهان آرمانی است، جهانی که همه مردم در آن، در سایه قانون و عدالت، یکسان زندگی کنند و در برابر گروهی اندک، ثروتمند و مرفه، گروهی بیشمار فقیر و بیچاره نباشند.^۵

پیشنهاد «اگوست کنت» نیز برای ایجاد جامعه تئوکراتیکی - که در آن هیئتی از عقلا حکومت کنند - به همین منظور است، تا رهبری انسان را به دست کسانی بسپارد که

انسان باشند، و از سیاهکاری و ستمگری به دور؛ و به انسان به دیده انسانیّت بنگرند.

اگوست کنت، در پایان زندگی تصمیم گرفت دقیقانه طرز کار حکومت ایده آل خود را توصیف کند. وی می خواست مذهبی تأسیس کند و پرستش بشریت را - که خود به عنوان «موجود بزرگ» می نامد - اساس آن قرار دهد. از این جهت سعی کرد تا تمامی آداب مذهبی موجود را با اقتباس از مؤسّسین و مردان بزرگ و تشریفات آنها در این مذهب گرد آورد. به موجب این مذهب، یک هیئت عالی روحانی، با اقتدار عالی، در عین حال مذهبی، علمی و سیاسی که اعضای خود را انتخاب می کنند، باید سرنوشت بشر را هدایت نماید. ما یک بار دیگر در اینجا کمال مطلوب «افلاطون» و «فیثاغورث»، یعنی اجتماع تئوکراتیکی را که هیئتی از عقلا بر آن حکم می رانند، مشاهده می کنیم.^۶

نیز «فارابی»، برای پایان دادن به همین نابسامانیها و ساختن اجتماعی عادل و صحیح، در قسمتی از تألیفات خویش، از حکومت آرمانی بحث می کند و زیر عنوان «پیشوا - امام» به بحثهایی بس مهم پیرامون شخصیت و شرائط رهبر می پردازد.

جامعه کمال مطلوب کمونیسیم نیز واکنش همین دردها و بیعدالتیهاست.

دوران کمال مطلوب کمونیزم، جامعه بی طبقات است که جبر تاریخ، یالزوم تاریخی تکامل، آن جامعه را به وجود خواهد آورد. و طبق عقیده و انتظار آنان، در آن جامعه، افراد طوری تربیت می شوند که دیگر احتیاج به دولتی نیست. و انسان خود به اداره زندگی خود می پردازد.^۷

نیز، طرحی را که «راسل» در کتاب «امیدهای نو» پیشنهاد می کند برای تشکیل همین جامعه انسانی است و به آرزوی رسیدن به دنیایی انسانی.

راسل در این طرح می کوشد تا بشر را به آینده امیدوار کند، و برای او چشم اندازی روشن بیافریند، تا از هم اکنون فرزندان انسان را برانگیزد که کوششهای خود را صرف رسیدن به آن زندگی کنند، و خود را بدانسان بسازند که او ترسیم کرده است. یعنی خود را به گونه ای تربیت کنند و بارآورند، که بتوانند به وجود آورندگان مدینه ای فاضل و اجتماعی انسانی باشند. افکار و موهومات نژادی و میهنی را یکسو نهند. محدود فکر نکنند. جهانی بیندیشند. خود را آماده کنند تا از یک قانون پیروی کنند. و خود را در زندگی دیگران شریک بدانند و دیگر سخنان ...

او می گوید:

تصوّر می کنم همه ما باید آرزومند جامعه ای

باشیم که منع و اجبار در آن به حداقل تخفیف یافته باشد، و مردم آن به خودی خود طوری رفتار کنند که همان رفتار آنها منجر به همکاری اجتماعی شود، ولی به نظر، وصول به چنین جامعه‌ای ناچار باید از طریق اجرای قانون باشد. زیرا در غیر این صورت، عادات حسنه هرگز پیدا نمی‌شود، و امکاناتی که از عادت حسنه حاصل می‌گردد به دست نمی‌آید...^۸

تصوّر نمی‌کنم نژاد انسان آن سیاستمداری و قابلیت را داشته باشد، که تنها به میل و رضای خود به تأسیس دولت جهانی گردن نهد. به این دلیل است که خیال می‌کنم از تأسیس و برقراری و حفظ و نگهداری آن، در سنین اول عمر، اعمال زور و فشار لازم باشد.^۹

...بایستی تعلیم و تربیتی با مختصات بین‌المللی در سراسر جهان انتشار یابد. مدارس ما نباید به تعلیم تاریخ تعصب‌آمیز و محدود ملی که تاکنون تصوّر می‌رفت کافی است اکتفا کنند، بلکه باید تاریخ عالم را هم با نظر بیطرفی به شاگردان بیاموزند...^{۱۰}

باید یک مقام بین‌المللی به وجود آید، که در باب تولید و توزیع خواربار و موادّ خام نظارت و حکومت کند...^{۱۱}

اثر ترسیم جامعه برتر در زندگی کنونی انسان

اساساً طرح مدینه فاضله، از روزگار باستان تا کنون، بدین منظور بوده است که انسان (که عشق به تکامل و پیشرفت در او نهفته است، و انگیزه اعتلاجویی و والاگرایی ذاتی اوست)، هنگامی که به آن اندیشید، و جامعه برتر و زندگی انسانی و عالیتر را تصور کرد، و آن را در مغز خویش پروراند، و بلکه ترسیمهایی از آن را نیز دید، می‌کوشد تا آن جامعه را بسازد و به آن جامعه برسد، و برای رسیدن به آن، سعی می‌کند خود و دیگران را مناسب آن بسازد.

«اسکار وایلد» می‌گوید:

نقشه جهان‌نمایی که مدینه فاضله را نشان ندهد، حتی ارزش این را ندارد که به آن نگاه کنند، زیرا این نقشه، مملکتی را که انسانیت در آن فرود آمده است کنار گذاشته است. هنگامی که انسانیت در چنین مملکتی فرود می‌آید، به اطراف نظر می‌اندازد، و همینکه ناحیه بهتری پیدا کرد، کشتی خود را به سوی آن می‌برد...^{۱۲}

این است که نوع مکاتب و عموم ادیان، بشر را به این دنیای بهتر توجه داده‌اند، و مدینه فاضله‌ای انسانی را ترسیم کرده‌اند. این همه کوششها و طرحها، برای همین بوده است تا برای اجتماعات افق بیافرینند و چشم‌انداز خلق کنند.

زندگیهای پرشکوهتر و بهتر را در منظر انسان آورند. و جهانی تهی از ستم و تباهی در دیدگاه او قرار دهند. تا مردم جهان نپندارند که انسان - همین گونه که می بینند - تبهکار و سیه روزگار است. و گمان نبرند که دیگر، تلاشها برای رفع ستم و دفع ستمگر و پدید آوردن نیکوکاری و بهروزی بی ثمر است و به جایی نمی رسد، بلکه بریقین باشند، که زندگی هایی آباد و خوش در پیش است، و ممکن است چنین زندگیها و آبادیهایی به وجود آورد.

اینکه می بینید برخی از متفکران بسیار می کوشند تا طرح های نئی به بشر امروز عرضه کنند، برای بیدار کردن همین حس است، یعنی تا انسان، شهر زندگی را ببیند، و به فرارسیدن روزگار سرشار از عدالت و فضیلت، و دور از ناهنجاری و رذیلت، امیدوار باشد.

گرچه، برخی از طرحهای مدینه فاضله، در حالت نخستین، وهمی و خیالی است، لیکن همین، موجب انگیزش خلق برای عینیت بخشیدن به آن طرحها می شود، چنانکه بسی از طرحهای دیگر، نخست، خیالی بوده است، و فقط، به صورت اندیشه هایی در مغز رهبری جلوه کرده و به صورت «تئوری» عرضه شده است، اما بعدها صورت عمل و واقعیت به خود گرفته، و جامعه هایی براساس خود، به پیدایی آورده است.

باید دانست که مثل اعلا چیزی است و حقیقت واقع چیز دیگر. و باید ملاحظه نمود که افلاطون، در این نظریات خود ممثّل ساخته است چیزی را که واجب است باشد، نه چیزی را که امکان وجود داشته باشد. به هر صورت در تشکیل مدینه فاضله، گرچه در عالم لفظ و خیال و خواب و آرزو هم باشد، افلاطون اثری قوی و محکم در حیات معاصر، و همچنین در عصرهای آینده، باقی گذارد. گفته می شود که در بعضی از شهرهای آسیایی یونان، از سیاست افلاطون متأثر گردیدند، و به بعضی از افلاطونیها متوسّل شدند، تا یک نظام سیاسی - که کم و بیش متناسب و ملائم با مدینه فاضله افلاطون باشد - برای آنها وضع و تأسیس کنند...^{۱۳}

و چنانکه ما برای تربیت افراد، شخصیتهای نمونه را نشان می دهیم، و قهرمانان تاریخ را مجسم می کنیم، تا افراد کوشش کنند و خود را به پایه آنان برسانند، و زیباییها و فضیلتهایی را که در آنان بوده است به دست آورند، همین گونه برای تربیت جامعه، و نموّ دادن حسّ اجتماعی انسان، و برانگیختن او برای به دست آوردن زندگیهای بهتر، بهترین و نزدیکترین راه طرح و ترسیم جامعه های نمونه و آرمانی است، زیرا هنگامی که اجتماعات، جامعه بهتر (و به اصطلاح، همان مدینه فاضله و تمدن عالی انسانی و طرح زندگی نهایی انسان) را تصوّر کنند، می کوشند تا آن سان باشند، و راهی را در پیش

گیرند که به آن زندگی برسند (به ویژه هنگامی که از ستمها و تبهاریهها به فریاد آمده باشند). و بهره‌ طرح نو و نوید فردایی پرشکوهتر و روزگاری نکوتر، انگیزه جهش و جنبش کنونی خلقها و جامعه‌هاست. به همین دلیل است که همه، از روزگار بهتر و زندگی نیکوتر سخن گفته‌اند.

یکی از علل خودجوشی و تحرک کمونیستها، و اینکه توانسته‌اند از پیروان خود، مردمی متحرک و انقلابی بسازند، همین چشم‌اندازی است که از آینده، در دیدگاه خلق خویش قرار داده‌اند، و همان نوید به فردای پیروزی است و بهشت کمونیسیم، که در همین زندگی پدید خواهد آمد، و جامعه بی‌طبقاتی است که جنگ حتمی طبقات آن را خواهد ساخت. پس باید کوشید تا هرچه زودتر از دنیای پراز ظلم و فساد کنونی رهایی یافت و به آن دنیای آرمانی رسید. بسی از پیروزیها را این مکتب در پرتو همین طرح و تلقین به دست آورده است.

اینجا ارزش عقیده شیعه خوب آشکار می‌شود، که با مسئله ظهور امام غائب «ع»، چه چشم‌اندازی عمیق و برتر، جلو چشمها گذاشته، و چه دنیایی انسانی ترسیم کرده است، دنیایی پراز عدل و داد، برای همین انگیختن و همین حس، و برای رسیدن به زندگی عادلانه و در سایه قانون، به ویژه آن باریک‌بینیها و تیزنگریها که در این فکرنهفته است، یعنی همان

مسئله انتظار فرج و ظهور، که هر آن و هر روز و هر ماه، انتظار تشکیل آن جامعه است و آن زندگی، و در نتیجه هر روز تلاش و کوشش، برای آن دوران و پدید آوردن شرایط لازم برای آن حکومت. پس از هم اکنون نزدیکی به عدالت است و انسانیت و دوری و بیزاری از ستم و فساد.^{۱۴}

بی تردید، توده‌ها، به خاطر مقاصد کلی تلاش نمی‌کنند، و اگر صد درصد نیز به خاطر ایمان و عقیده باشد - چنانکه در جنگهای پاره‌ای از خداشناسان و مردمی دیگر می‌بینیم - باز به خاطر سودی است که در بردارد، و آسایشی که در پی خواهد داشت (زیرا همین ایجاد آسایش برای نوع، خود هدفی خدایی است). خلاصه بهشتی را و آسایشهایش را نخست در نظر می‌گیرند، آنگاه ترک لذت می‌کنند (مگر نوابغی اندک که به عینیتها می‌گرایند و برای نفس واقعیت و حقیقت و ارزشی که نزد آنان دارد، تلاش می‌کنند).

برای همین است که پیامبران نوید بهشت را سرلوحه دعوت خویش قرار دادند، تا آینده را روشن کنند و فراخنایی زیبا پیش پای بشر بگذارند، و در پرتو این عقیده، و امید به رسیدن به چنین دورانی، جوشش و جنبشی پدید آورند، و خلق را برضد هرچه خرابی و تباهی است بسیج کنند، تا مردمان - حتی گستاخانه - در گرداب سختیها فرو روند، و

جانفشانیها بر خود روا دارند، برای رسیدن به آن ساحل
 پرآسایش و جاودان.

و تنها اسلام است - به خصوص از دیدگاه تشیع - که این
 امیدها را در همین دنیا نیز به بشر داده است، و توده‌ها را
 (علاوه بر نوید بهشت و دنیای بهتر در عالم دیگر) به فردای
 بهتر نیز نوید داده، و آینده‌ای سرشار از خوشی و خرمی و
 دادگری و انسانیت ترسیم کرده است. و به طور قطع و جزم
 - چنانکه هیچ‌گونه تردیدی در آن نمی‌رود - پیدایش آن را خبر
 داده است، که اگر از عمر دنیا، جز یک روز نماند، این زندگی
 بهتر پدید خواهد آمد.

اما دریغ است که در اجتماعات ما، در اثر تبلیغات غلط
 گروهی جاهل و تزریقات سوء بداندیشان و ... این عقیده اثر
 تحرّکی خود را از دست داده است، و تعلیمی که برای ایجاد
 حرکت و عمل است، اکنون منشأ سستی و خمود شده است و
 به اصطلاح، عامل دینامیک (حرکت‌انگیز) جامعه، عامل
 استاتیک (سکون آور) جامعه شده است.

باری سخن از مدینه‌های فاضله و کشور خورشید و شهر
 زندگی بود. همین سان هرچه قرن به قرن پیش بیاییم و تاریخ
 فرهنگ انسانی را ورق بزنیم، به این آرمانها و این آرزوها
 برمی‌خوریم، آرزوی رهبری پاک و حاکمیت قانون، و رعایت

دقیق «عدالت اجتماعی و اقتصادی»، و تشکیل «حکومت واحد جهانی».

از دوران کهن تاکنون، برپایی چنین حکومتی از آرزوهای فلاسفه و مصلحان و پیامبران بوده است. امروز نیز تقریباً عموم فلاسفه و اندیشه‌مندان و سیاست‌ون، تنها علاج بیماریهای جامعه بشری، و تنها راه جلوگیری از جنگ و تثبیت صلح را تشکیل حکومت جهانی می‌دانند.^{۱۵} و به گفته کانت:

ایجاد نظم جهانی، منوط است به وضع یک
قانون جهانی و ...^{۱۶}

و اینها همه، بازگفتن یک حقیقت است. و آن انتظار پایان دردها، سرگردانیها و بیدادگریهاست، و رسیدن دوران رشد و تکامل، بلکه کمال ... و این همه نمونه‌هایی است از کوششها و تلاشها، برای بهروزی و بهزیستن انسان، و راه یافتن به زندگی آباد و سرشار از ایمنی و آسایش.

و این همان است که مذاهب آن را خواسته‌اند، و این همان است که پیامبران از دورانی بس کهن، برای تحقق بخشیدن به آن به پاخاستند و خروشها برآوردند و بدین گونه خواستند روشنگر تاریکیها باشند. توده‌ها را نجات دهند. بیدادگیریها و بهره‌کشیها را ریشه کن کنند. خدای را حاکم بر

مردم و زندگی بشناسانند. خلق را از زیر بار بندگی و اسارت غیر خدای عادل مهربان بیرون آورند. زنجیرها را پاره کنند و امرها و فرمانها را فروگذارند - جز یک فرمان - تا همه در سایه آن، آزاد زندگی کنند و برادر و برابر.

گامها برداشتند و مجاهدتها کردند. انسانهای بزرگی در این راه فدا شدند و موفقیت‌هایی به دست آوردند، اما نسبی بود و زودگذر، و همه با سدها روبرو، لیکن همه این مژده را دادند که: بساط ظلمها و خدانشناسیها برچیده خواهد شد. و خدای بزرگ و قوانینش حکومت خواهند کرد.

سیستمهای بشری نیز، با ادیان الهی، در این انتظار شریکند. و به گفته راسل، انتظار مارکس هم، همان انتظار مسیحیان است برای رجعت ثانی مسیح.^{۱۷}

سنتهای خدایی نیز همین را ایجاب می‌کند. و جهان برای همین آفریده شده است تا بشر فارغ بال و آسوده خاطر، با آرامش و راحتی به پرستش خدای بپردازد، و دردها و فقرها و ستمها او را از مسیر اصلیش - که قرب به خدا و رسیدن به بارگاه جلال خداوندی است - باز ندارد. از این رو، در بشارت‌های کتب آسمانی، بخصوص قرآن، آمده است که روزگاری فرا خواهد رسید که: «مرا عبادت کنند و کسی را شریک و انباز من قرار ندهند.»^{۱۸} و در آیه دیگر چنین است:

«در زبور داود نوشته‌ایم - پس از ذکر - که،
سرانجام، زمین از آن حق پرستان خواهد شد، و بندگان
صالح ما وارثان زمین خواهند گشت.»^{۱۹}

مشیت خدایی بر این قرار گرفته است که موجودات راه
کمال پیمایند؛ و زندگی برای تکامل و ترقی برپا شده است.
پس باید هر موجودی، به کمال نهایی خویش برسد. انسان نیز
از این قانون مستثنی نیست، و ناگزیر باید به کمال نهایی خود
برسد، آن هم در همه جوانب زندگی، و همه مزایای انسانی. و
خود، زندگی اجتماعی و مدنی انسان، از اصیل‌ترین جوانب
زندگی اوست.

اینجا مناسب است گفته‌ای از استاد بزرگ، عالم ربّانی و
متأله قرآنی، حضرت «شیخ مجتبی قزوینی خراسانی» بیاوریم:

مطابق قواعد فلسفه و حکمت، هر طبیعتی که
در عالم موجود است و قابل زیادت و نقیصه است، به
مقتضای اینکه طبیعت، کمال اقصای خود را طالب
است، باید فرد کامل از آن طبیعت، در عالم موجود شود.
بر این اساس و قاعده، مسائل فلسفی چندی مترتب
گردیده است، از آن جمله وجود فرد کامل در بشر است،
که از چنین فردی تعبیر به «نبی» یا «حکیم» شده
است...^{۲۰}

این قاعده کمال اقصی و نهایی، در همه جنبه‌های

مربوط به انسان (اجتماعی، مدنی، اقتصادی، معیشتی، اخلاقی، روانی و جز آنها) جریان دارد، و ناگزیر باید زندگی اجتماعی و مدنی انسان نیز به عالیترین شکل خود برسد، و همه استعدادهایی که در وجود انسان نهفته است آشکار گردد، و به تعبیر «روسو»: «به هدف غایی زندگی» برسد^{۲۱}، و تکامل در سراسر زندگی انسان صورت گیرد، و به آخرین صورت ممکن (کمال نهایی در زندگی فردی و اجتماعی، معنوی و مادی) درآید، تا نمونه آن در طبیعت نشان داده شده باشد.^{۲۲}

و - چنانکه گفتیم - این عالیترین شکل ممکن برای جامعه و زندگی اجتماعی انسان، از دیرگاه، آرمان و آرزوی فلاسفه بوده، لیکن به وقوع نپیوسته است. اما ناگزیر باید به وجود آید، و عدالت و حقّ مطلق بر جامعه‌ها باید حکومت کند.

تکامل فردی تا اندازه‌ای - اگرچه نادر و انگشت شمار - در گذشته‌ها صورت گرفته است.^{۲۳} و در گذشته، افراد کاملی داشته‌ایم که به گفته ارنست رنان: «تمام عناصر انسانیت، با همان تناسب و هم‌آهنگی که در انسانیت وجود دارد، در آنها جمع شده است.»^{۲۴} و انسانهایی چون «بودا» و «سقراط» و «مسیح» و «محمد» داشته‌ایم (یامردانی بزرگ در دینها و مرامها، و از جمله در دنیای کنونی).

با این همه، جامعه‌ها هنوز، به رشد و کمال نهایی خود دست نیافته‌اند، و به آنجا نرسیده‌اند که همگان به کمال استعداد خویش برسند، و دچار موانع نباشند. مردان بزرگ تاریخ اگرچه کوششها کرده‌اند تا اجتماعی انسانی بسازند، و گاهی برای زمانهایی هم آن را به وجود آورده‌اند (در اسلام دهسالهٔ آخر حیات پیامبر «ص»، و دوران خلافت حضرت علی «ع»، در قلمرو خود او، نمونهٔ آن است)، لیکن این کوششها با موانع روبرو شده، و تا سرتاسر گیتی گسترش نیافته است، نسبی بوده، مطلق و همگانی نشده است.

همه، مقدمات این سیر تکاملی را فراهم آوردند و به‌ویژه اسلام، که با پدید آوردن آن فرهنگ عظیم، در همهٔ جنبه‌های نیازمندی بشر، برای سوق دادن افراد و اجتماعات به شکل نهایی و هدف غایی زندگی و تمدن عالی انسانی، باری بزرگ و سنگین به دوش کشید. و تمدن عظیم اسلامی، فرهنگ علوم و فضائل انسانی را برای قرن‌ها، در دامن خود پروراند، و از نابودی نگاه داشت. و با تعلیمات زندهٔ خود، انسان را برای صورت نهایی زندگی آماده ساخت، و نوید آن را نیز داد، اما چون به وجود آمدن تمدن نهایی به گذشت زمان (زمان فرهنگی و اخلاقی و گرنه هزارها بار خورشید دمیده و نهان شده است، و بر رشد معنوی و ادراک علمی بشر، آن چیز و بدان مقدار که لازم است، افزوده نشده است)، و رشد کافی

جامعه‌ها و احساس احتیاج، نیازمند بود، از این رو شکل نهایی جامعه آرمانی اسلامی - در یک مدار جهانی - به بعد موقوف شد.

هنوز انسان در این آرزو به سر می‌برد، و با ترقی روزافزون دانشها، مشکلات زندگی بشر حل نشده است. هنوز انسان گرسنه است و برهنه و بی‌مسکن. هنوز مسئله فقر از مسائل لاینحل^{۲۵} زندگی به شمار می‌رود.^{۲۶} بشر در ابتدایترین مسائل وامانده است، و از ضروریترین نیازمندیها محروم است. با همه سیستمها و مکتبهایی که پدید آمد و ترقیاتی که به ظاهر نصیب آدمی شد، باز به گفته «آلکسیس کارل»:

بیماریهایی درمان شد، ولی بیماریهایی تازه
جایگزین آنها گشت.^{۲۷}

از این رو هنوز زندگی دردناک است و روزها تیره، و آزادیها پایمال شده، و انسانها محرومند، و حکومت تاریکیها برقرار است، و رژیم بردگی پابرجای، بردگی با رنگهایی تازه، بسی دشوارتر و سهمگینتر از بردگیهای گذشته.

این است سرگذشت انسان!! و شگفتا که اگر بشر چاره‌ای اندیشیده و طرحی تنظیم کرده، به یک درد نگریسته و دیگر دردها را ندیده است. و انسان را تا سطح یک ماشین

خودکار، پایین آورده و به فکر تهیّه سوخت افتاده است. بدین سان هرکس به جنبه‌ای توجه کرده، و برای برآورد نیازی گام برداشته است. و به اصطلاح، به زاویه‌ای از زوایای زندگی پرداخته است. این یکسوگرایی و یکجانبه دیدن - نه همه جانبه و همه سویه - برای این بود که نجات انسان را می خواستند، اما خود انسان را فراموش کردند - بلکه شناختند - از این رو راه میانه را گم کردند و به سوی افراط یا تفریط گراییدند.

این است سرگذشت دیروز انسان، و این است سرگردانی امروز او. آیا آینده هم به سان گذشته‌ها خواهد بود؟ و سیاهیها زوال ناپذیر است، و دیگر باید مأیوس شد و امید به نجاتی نداشت، و راه بیغوله‌ها پیش گرفت، و زندگی را ترک گفت، زیرا که زندگی را جز ستم و تباهی پدیداری نیست؟ یا اینکه این شام سیاه را سپیده‌ای است و زندگی را افقی، و خورشیدی درخشیدن خواهد گرفت.

گرچه انسان اکنون در برابر مشکلات شکست خورده است، لیکن شکست کنونی را شکست نهایی نمی توان پنداشت. و نباید پنداشت.

از «تاگور» بشنویم :

... و اکنون من مرتکب این گناه نمی شوم که
اعتقادم را نسبت به انسان از دست بدهم، و شکست

کنونی بشریت را شکست نهایی بشمارم. من به آینده
می‌نگرم، و زمانی را در نظر می‌آورم که این فاجعهٔ عظیم
به پایان می‌رسد. تاریخ ورق می‌خورد، و آسمان دو باره
سبک می‌گردد، و از شهوات تهی می‌شود... شاید سپیدهٔ
این صبح روشن، فردا از افق این سو - از افق شرق -
برخیزد، که خورشید نیز از آنجا می‌دمد. و در آن هنگام
انسان شکست نایافته ... میراث از چنگ رفتهٔ خود را
دوباره به چنگ خواهد آورد.^{۲۸}

به امید آینده، و به انتظار رویش فردا، و برآمدن آخرین

افق...

۱ مدینه فاضله اسلامی

دوران بلوغ و رشد انسان، عالیترین و نهایتترین شکل زندگی است، و دوران تجدید حیات اسلامی است در مقیاس جهانی.

چنانکه در گفتار آغازین دیدیم، ظهور امام غائب، برای سامان دادن به زندگیهاست، و از میان بردن همه ستمها و تباهیها، و پایان دادن به روزگار سیاه جهل، گرسنگی، بندگی غیر خدای بزرگ، و به وجود آوردن عقیده‌ای واحد در سراسر گیتی، و حکومت دادن به یک قانون، و برداشتن حد و مرزهای میهنی و نژادی، و تأسیس «حکومت واحد جهانی»، و تشکیل یک خانواده، از همه افراد بشر، و پرورش و تربیت انسان، در همه جنبه‌های انسانی، و پدید آوردن صورت کمال یافته اجتماعی در قلمرو زیست انسان، یعنی تشکیل همان اجتماعی که پیامبران و فلاسفه می‌خواستند، و ادیان همگی - و اسلام بخصوص - برای پدید آوردن آن، بپا خاستند.

دیگر در آن دوران فرمانگزار انسان است و فرمانبر

انسان. انسان ارزشمند است. انسان بر اشیا حکومت می‌کند نه اشیا بر انسان، و پرورش انسان مطرح است و آسایش او.

این مسلم است که مرامنامه قرآن و تعلیمات عالی تشیع، برای به وجود آوردن چنین جامعه‌ای است. و دعوت اسلام جهانی است و برای اصلاح سراسر جهان است. و پیامبر و دیگر رهبران بحق اسلام، در این راه کوششها کردند و رنجها بردند، تا به چنین آرمانی تحقق بخشند. اما سودجویان و جاه‌طلبان و افزون‌خواهان، از آن جلوگیری کردند، سد ساختند و موانع به وجود آوردند، همانان که دیدند منافعشان از میان می‌رود، و حکومتشان متزلزل می‌شود. از این رو یک جامعه کامل اسلامی (همان جامعه آرمانی تشیع و اجتماع موعود) که دوام یابد و پایداری داشته باشد، و به مرور جهانی بشود، تحقق نپذیرفت. و تنها نمونه‌ای از آن، در چند سال آخر حکومت حضرت محمد «ص»، و حضرت علی «ع»، دیده شد.

و به راستی که همین دو دوره کوتاه به مقیاس زمان، نمونه کاملی بود از حقخواهی، حقگزاری، مبارزه با ظلم، طرفداری از مظلوم، رعایت اصول مساوات و برابری، تساوی کادر رهبری جامعه با ضعیفترین افراد، و خلاصه، ارزش و احترام به انسان و شخصیت انسان.

و افسوس اینجاست که حکومت دموکراتیک و انسانی

علی را نتوانستند درک کنند. از این رو همواره با کارشکنیها روبرو شد، و با عنادورزیها و نیرنگسازیهامواجه گشت. آن مردمان، آن مفاهیم بلند و انسانی را در خود جاری نکردند و به مقررات دقیق و سازش ناپذیر حکومت علی تن درندادند.

تعلیمات حیاتبخش قرآن و روش زندگی ساز حضرت محمد «ص»، اصول برادری و برابری را در جامعه اسلامی پرورش داد و استعداد زندگی صحیح را در مردم آفرید، ولی انحرافی که پس از پیامبر - در کادر رهبری جامعه - پدید آمد، آن اصول را به دست فراموشی سپرد.

تقسیم ناعادلانه ثروت که در زمان عثمان روی داد، طبقه اشراف را به وجود آورد، که مخالف هر رفورم و اصلاحی بودند. کوششهای علی «ع» نیز - در آن فرصت کم و پُر از حوادث - برای بازگشت به مسیر اصلی قرآن و سنت رسول، دیگر با فاصله‌ای که ایجاد شده بود، نفعی که باید ببخشد نبخشید. گرچه اسلام را از سقوط حتمی رهایی داد، اما رنجها و اندوههایی نیز به بار آورد که سرانجام با گفتن «قُرْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ»^{۲۹} پایان یافت. زیرا رفتار اشرافی پیش از وی، استعداد درک و پذیرش سیستم حکومت اسلامی علی «ع» را از مردم بازگرفته بود. حکومت ضد اشرافی علی «ع»، برای جامعه‌ای که در اثر ظلم و تعدی گروهی اشراف آسایش طلب به وجود

آمده بود، قابل هضم نبود. سختگیریهایش در جهت گرفتن حقوق مردم، و رفتار دقیق و باریک بینیهایش در راه برقراری اصول مساوات و تقسیم بالسویه بیت المال، برای قدرتمندان و توانگران قابل قبول نبود.

اینها بود - و عواملی دیگر - که از برنامه مساواتی که پیامبر «ص» آورد و علی «ع» می رفت تا اجرا کند، جلو گرفت. و سرانجام با پایان حکومت چند ساله علی «ع»، در حقیقت، حکومت اسلام غروب کرد. و به گفته دکتر علی الوردی:

دین مساواتی را که پیامبر آورد، با علی بن ابیطالب در یک قبر مدفون شد.^{۳۰}

پس آنچه را که پیشوایان ما می خواستند انجام نشد. و آن انقلاب نهایی نیز میسر نبود، چون - از جمله - به گذشت زمان و پدید آمدن رشد کافی و زمینه‌هایی آماده نیاز داشت، زیرا که تا مردم، احساس احتیاج به قانون نکنند، پیشنهاد قانون تازه صحیح نیست. و تا تقاضای چیزی نباشد، عرضه آن، نادرست است. «منتسکیو» می گوید:

برای اینکه قانونی به خوبی وضع و به موقع اجرا گذاشته شود، بهتر آن است که روحیات مردم، برای قبول آن قانون آماده باشد.^{۳۱}

پس به این جهت - و به عللی دیگر - تشکیل چنان

جامعه‌ای به وقتی موکول شد، که اجتماعات انسانی رشد کافی بیابند، و افکار آمادگی پیدا کند. یکی از علل غیبت خود همین است. و ظهور در آن هنگام است که استعدادها، به آستانه شکوفایی برسد. نهایت در همان هنگام، باز «از قوه» به «فعلیت» درآوردن استعدادها، و رفع این همه موانعی که می‌بینیم در سطح جهانی، کار رهبری است مؤید، که زبون قدرتها نگردد، و در راه رساندن جامعه‌ها به کمال مطلق، دچار هیچ ضعف و دستخوش هیچ درنگ و تردید نشود، و خود نیز برای ایجاد چنین دگرگونی بنیادین شایسته باشد.

در روایات بسیاری (که نمونه‌هایی از آنها را پس از این خواهیم دید) رسیده است که مردم، از ائمه طاهرین، در باره انسانیت‌های بزرگ و فضایل انسانی، در کلیه امور، و در باره تکامل علم بشر، و حل همه مشکلات، و برآوردن همه نیازها سؤال می‌کنند، و پاسخ داده می‌شود که اکنون این گونه است، و شکل کامل آن، هنگامی است که «قائم» ظهور کند.

بنابراین، مهدی «ع» غایب شده است، تا به هنگامی مناسب، ظهور کند. «قرآن کریم» را به صورتی راستین زنده کند و «اجتماعی قرآنی» بسازد، حکومت انسانی محمد «ص» را تجدید نماید، انسان را به هدف اصلی آفرینش رهبری کند، به مشکلات زندگی پایان دهد، و با ترسیم کمال نهایی و سوق دادن بشر به سوی آن، تهی بودنها را از میان ببرد.

۲ نویدها

دوران حکومت مهدی «ع»، از دیدگاه روایتها و
بشارت‌های مذهبی، و پیشگویی اجمالی از چگونگی
آینده زندگی در نظر شیعه.

۱ - حکومت واحد جهانی

پیامبر «ص»: :

«سوگند به آن کس که مرا مژده آور راستین قرار داد، اگر از عمر جهان، جز یک روز نماند، خداوند همان یک روز را بس دراز دامن کند، تا فرزندم مهدی خروج نماید. پس از خروج او، عیسیای روح الله فرود آید، و در پشت سر وی نماز گزارد. آنگاه زمین با فروغ پروردگار خویش روشن شود و حکومت مهدی به شرق و غرب گیتی برسد.»^{۳۲}

۲ - رشد عقلانی

امام باقر «ع»: :

«قائم ما، به هنگام رستاخیز خویش، نیروهای

عقلانی توده‌ها را تمرکز دهد. و خِرَد‌ها و دریافتهای
خلق را به کمال رساند.»^{۳۳}

۳ - تعمیم دانش

امام باقر «ع» :

«در زمان مهدی، به همه شما حکمت و علم
بیاموزند تا آنجا که زنان، در خانه‌ها، با کتاب خدا و
سنت پیامبر قضاوت کنند.»^{۳۴}

۴ - اقتصاد بسامان

امام باقر «ع» :

«قائم ما را تأیید می‌رسانند. زمین را برای او
درنوردند و گنجها را به او بنمایانند. حکومت او شرق و
غرب را فراگیرد. خداوند به دست مهدی، دین خویش را
بر همه دینها پیروز سازد، اگرچه این را بیدینان نخواهند.
در روزگار مهدی، در زمین، هیچ جا ناآباد نخواهد ماند...
لیکن این همه، پس از دوران غیبتی است دراز، تا
خداوند، اطاعت و ایمان مردمان را بیازماید.»^{۳۵}

۵ - یگانگی، نه بیگانگی

امام باقر «ع» :

- شیعه به امام باقر گفتند: مادر کوفه گروه

بسیاری هستیم. اگر تو فرمان دهی، همه فرمان برند و پشت سر تو بیایند. گفت -: «آیا چنین هست که یکی از این گروه بیاید و آنچه نیاز دارد از جیب دیگری بردارد؟» گفتند: «نه» فرمود: پس این گروه (که در راه دادن مال به یکدیگر این گونه بخل ورزند) برای دادن خون خویش (در راه اصلاح جامعه و احقاق حق دیگران) بخیلتر خواهند بود!»

آنگاه فرمود: «مردم هم اکنون آسوده‌اند - که در حال توقف حرکت تربیتی اسلام به سر می‌برند - از مردم همسر می‌گیریم و به آنان همسر می‌دهیم. از یکدیگر ارث می‌بریم. حدود را اقامه می‌کنیم. امانت را باز می‌گردانیم (یعنی زندگی مردم در همین حد است و نه کاملاً اسلامی)، لیکن به هنگام رستاخیز قائم، آنچه هست، همترازی (مُزَامَلَه) و مساوات و یگانگی است، تا آنجا که هرکس، هرچه نیاز دارد، از جیب آن دیگری برمی‌دارد بدون هیچ ممانعتی.»^{۳۶}

امام صادق «ع» :

- اسحاق بن عمار می‌گوید: نزد امام صادق بودم. او از تساوی مردم با یکدیگر، و حقی که هرکس بر دیگری دارد سخن گفت. من سخت در شگفت شدم، فرمود: - «این، به هنگام رستاخیز قائم ماست، که در آن روزگار، واجب همگانی است که به یکدیگر وسایل رسانند و نیرو بخشند.»^{۳۷}

امام صادق «ع» :

- راوی گوید: از امام صادق پرسیدم که این روایت: «سودگرفتن مسلمان از مسلمان رباست» معنایش چیست؟ فرمود: - «این، به هنگام ظهور حق و رستاخیز قائم آل محمد «ص» است. اما اکنون اگر کالایی بفروشید و سود بگیرید، اشکالی ندارد.»^{۳۸}

۶- شادابی و صفای زندگی

پیامبر «ص» :

«مهدی، در امت من خواهد بود. در آن روزگار، آسمان باران فراوان دهد و زمین هیچ رویدنی را در دل نگاه ندارد.»^{۳۹}

امام علی «ع» :

«اگر قائم، رستاخیز کند، آسمان - چنانکه باید - باران بارد و زمین گیاه رویاند. کینه‌ها از سینه‌ها بیرون رود. حیوانات نیز با هم سازگاری کنند. در آن روزگار، زن، با همهٔ زیب و زیور خویش، از عراق درآید و تا شام برود، نه جایی زمینی بی سبزه بیند و نه درنده‌ای او را نگران سازد.»^{۴۰}

۷ - رفع امتیازات

امام صادق «ع» :

«چون رستاخیز قائم بیاغازد، قُطایع*، از میان می‌رود. و دیگر اقطاعی در میان نخواهد بود.»^{۴۱}

۸ - مساوات

پیامبر «ص» :

- ابوسعید خُدری می‌گوید: پیامبر «ص» فرمود: -
«به مهدی بشارتتان می‌دهم. او به هنگام اختلاف مردمان، از میان امت من انگیخته می‌شود... ساکنان آسمان و زمین از او خشنود خواهند بود. او مال را بدون خرده تقسیم می‌کند» - مردی پرسید: منظور چیست؟
فرمود: - «میان همه، مساوی.»^{۴۲}

امام باقر «ع» :

«مهدی، میان مردم - در تقسیم اموال - به مساوات رفتار می‌کند، به طوری که دیگر نیازمند و محتاجی یافت نمی‌شود.»^{۴۳}

* قُطایع زمینها و ملکهای است که از راه امتیاز به نزدیکان حکام داده می‌شود تا آباد کنند و بهره آن املاک از آن ایشان باشد. در آن، مقاطعات و صور دیگری از آن مرسوم است...

۹- وفور (در جهت عموم)

پیامبر «ص»: :

«زمین بار محصول خویش را می دهد، و در دل
خویش چیزی برجای نمی گذارد. در آن روزگار، مال و
ثروت، خرمن شود. هرکس در برابر مهدی بایستد و
بگوید: ای مهدی، به من مالی ده! مهدی، بیدرنگ،
گوید: بگیر.»^{۴۴}

۱۰- بی نیازی همگانی

امام صادق «ع»: :

«به هم پیوندید. به یکدیگر نیکی روا دارید و
مهربانی کنید. سوگند به آن کس که دانه را در دل خاک
شکافت و جان انسان را آفرید، روزگاری برسد، که کسی
برای درهم و دینار خویش جایی نیابد، به این علت که
همه مردمان، از فضل خدایی ... بی نیاز باشند و
مستغنی»^{۴۵}

۱۱- دیگر مستیزید!

امام باقر «ع»: :

«همه مال و خواسته دنیا، آنچه در درون زمین
است و آنچه بر روی آن، نزد مهدی گرد آید. آنگاه مهدی

به مردم بگوید: بیاید! اینها، همان چیزهایی است که برای بدست آوردن آنها، از خویشان خود بریدید (قطع رحم کردید)، خونها ریختید، و محرمات الهی را مرتکب شدید ... آنگاه، چنان که کسی پیش از او نبخشیده است، به مردم ببخشید.»^{۴۶}

در این روایت، به این حقیقت اشاره شده است که در حکومت قرآنی مهدی «ع»، اداره امور زندگی بشر - در سراسر گیتی - به یک مرکز نیرومند و پاک بستگی دارد، و ثروتها همه، در یک جا فراهم می شود. دیگر مردمی، به جرم اینکه در منطقه های نامساعد و فقیر زندگی می کنند و در سرزمینهای تهی از ثروت نشسته اند، یا منابع و ثروتهاشان غارت می شود و وجه المصالحه قرار می گیرد، یا (در سطح یک جامعه) چون از فامیلهای معین نیستند، یا زد و بندهای ویژه ندارند، یا ... گرسنه نخواهند ماند و محرومیت نخواهند برد.

۱۲ - پیراستن

امام باقر «ع» :

«آنگاه که قائم قیام کند، وارد کوفه شود و دستور دهد تا مساجد چهارگانه را ویران کنند تا به پایه (واصل نخستین خود) برسد؛ سپس آنها را به صورت سایبانی - مانند سایبان حضرت موسی - بسازد. و همه مسجدها

(در کشورهای جهان)، هموار (و بی‌گنبد و گلدسته)
خواهد بود، و کنگره‌ای نخواهد داشت، مانند زمان
پیامبر «ص»...»^{۴۷}

امام صادق «ع» :

«مهدی مانع الزکاة را (کسی که حقوق مشروع
مردم را از مال خود بیرون نمی‌کند و نمی‌پردازد)
می‌کشد.»^{۴۸}

این بود ترسیم چند بخش از زندگی بامهدی و اجتماع
روزگار مهدی علیه‌السلام.

امروز می‌گویند اگر مقدار ناآباد زمین آباد گردد، و از
دیگر اغذیه و مواد خوراکی طبیعت استفاده شود، انسان قادر
است برگرسنگی و فقر فائق آید، حتی اگر جمعیت بشر به
دو برابر - و بیشتر - افزایش یابد.^{۴۹} از اینجا درک می‌کنیم که
مهدی «ع» چسان مشکلات مادی انسان را حل می‌کند و روی
اصول آبادی همه منطقه‌های زمین، و بهره‌برداری صحیح از
آن، و - مهمتر از همه - توزیع عادلانه ثروت، وضع اقتصادی و
معاش انسان را سامان می‌بخشد.

عامل دیگر فقر - در برخی از مناطق جهان - نامساعد
بودن وضع آب و هوا، کم‌ارزشی زمین، نبودن معادن و امثال
آن است، و در زیر عنوان ۱۱ - در این فصل - در حدیث امام

باقر «ع» دیدیم که ثروتها، در حکومت مهدی، در یک نقطه جمع می‌شود، و همه برابر تقسیم می‌گردد، و دیگر کسی محکوم به شرایط محیط نیست.

و دانستیم که این بشارتها ناظر به دوران رشد و بی‌نیازی انسان است، و روزگاری که مستمندی نخواهد ماند، و گرسنه‌ای نخواهد بود، و جاهلی پیدا نخواهد شد، و مشکلات علمی بشر حل خواهد گشت، زیرا امام، از نظر شیعه، فقط برای نظم سیاسی جامعه نیست، بلکه برای رهبری انسان است و تربیت انسان. پس در آن روزگار دیگر ملل قوی و ضعیف، جوامع عقب افتاده و پیشرفته، مفهومی ندارد. سود و سودپرستی - که عامل ایجاد طبقات و هرگونه استثمار است - از میان می‌رود. کار به صورت یک خدمت اجتماعی در می‌آید. هرکس برای اجتماع و براصل تعاون و تکافل کار می‌کند. در داد و ستد، کسی از کسی سود نمی‌گیرد. کار، خرید و فروش نمی‌شود. بلکه افراد، طبق معاهدات انسانی به معنای واقعی، به کار گمارده می‌شوند. و این خود همان سیر تکاملی کار انسان است، که شکل نهاییش همان است.

محرک اولیة کار، شلاق (در دوران بردگی) و بعد از آن فشار و جبر بوده، و امروز شکل ملایمتری به خود گرفته، که برای برخی تحصیل روزی و برای برخی دیگر منفعت شخصه است، که از ثمره کار توقع

دارند، تا زمانی که کار به منزلهٔ یک خدمت اجتماعی برسد، آن وقت یگانه محرک آن نفع عمومی و وظیفهٔ تکافلی خواهد بود. این سیر تکاملی کار که بالاخره صورت یک خدمت اجتماعی به خود بگیرد، در بعضی از جوامع حیوانی عملی شده است، در زنبور عسل...^{۵۰}

و روی اصل تحریم سود، دیگر طبقهٔ بیکاری که از کار دیگران استفاده می‌کنند به وجود نمی‌آید. و ریشهٔ پول و پول پرستی از بن کنده می‌شود. حکومت اشیا بر بشر نابود می‌گردد. بشر بر اشیا حکومت می‌کند. گرامی داشتن شخصیت بشر، جایگزین پرستش پول می‌شود. طرز فکرها تغییر می‌کند. انسان با موازین تربیت صحیح انسانی تربیت می‌شود.^{۵۱} (چنانکه نمونه‌هایی از آن را در تربیت اولیئهٔ اسلام دیده‌ایم). مقیاسها دگرگون می‌گردد و ارزشها اوج می‌گیرد و فقط انسانی می‌شود.

و شاید آن روزگار، روزگاری باشد که «فیلسین شاله»

می‌گوید:

... شاید آرزوی اینکه روزی تمام افراد بشر، برای تولید چیزهایی که مورد نیاز همه است، متفقاً کار کنند و ثروت و آنچه برای رفاه زندگی همگانی لازم است، به طور تساوی یا منصفانه در اختیار مردم قرار گیرد، آرزوی محالی نباشد.^{۵۲}

۳

حماسه انتظار

«۳۳- پس بر حذر و بیدار شده دعا کنید، زیرا که

نمی دانید که آن وقت کی می شود.

۳۴ - مثل کسی که عازم شده خانه خود را

واگذارد، و ملازمان خود را بر آن گماشته، هریکی را به

شغلی خاص مقرر نماید، و دربان را امر فرماید که بیدار

بماند.

۳۵ - بدین طور بیدار باشید، زیرا نمی دانید که

صاحب خانه کی می آید، در شام، یا بانگ خروس، یا

صبح.

۳۶- مبادا ناگهان آمده شما را خفته یابد.»

- انجیل مرقس، باب ۱۳.

دیدیم که زندگی در آن دوران، برچه اصولی قرار می‌گیرد. یعنی نگرینستیم که همه شالوده‌ها به هم می‌ریزد. نظامها و سیستمها دگرگون می‌شود. برنامه‌ها تغییر می‌یابد. بهره‌کشها نابود می‌شود. ریشه فرمانگزارهای نابجا از زمین زندگی برمی‌آید. کاخها فرو می‌ریزد. کوخها تغییر شکل داده سربرمی‌آورد. همه سازمانهای زندگی واژگون می‌شود. سازمانهایی انسانی تشکیل می‌گردد. ارزشهای مادی یکسو زده می‌شود. مقیاسها دگرگونه می‌گردد. روش اندیشه و تفکر انسان بر اساس قانون آسمانی قرآن پایه‌گذاری می‌شود. نوءدوستی و محبت، به کمال خود می‌رسد، و به قلمرو مدنی کشیده می‌شود...

و آنگاه روزگار، روزگار عدالت است و دادگری،

مساوات است و برابری، قانون است و حکومت قانون، و جامعه‌ای است از آنِ خداپرستان و مسلمانان واقعی، که هیچ رنگی از ظلم، فساد و شرک و جهل و تبعیض در آن دیده نمی‌شود.

پس اکنون نیک می‌توان دریافت که انسان چگونه باید باشد، تا در آن شرایط، بتواند زندگی کند، و شایستهٔ گام هشتم در آن جامعه باشد.

مگر نه این است که به هنگام کوچیدن از کشوری به کشور دیگر - که از حیث آداب زندگی، افکار و رفتار انسانی، آب و هوا و دیگر امور با جایگاه نخستین ما فرق داشته باشد، بلکه متضاد باشد - باید با آن آداب و آن افکار، قبلاً آشنایی پیدا کنیم، و در خود این آمادگی را به وجود بیاوریم، تا چون با آن کیفیت تازه روبرو شدیم، بتوانیم در خود هضم کنیم، و عادات و سلوک پیشین را کنار گذاریم، و در خور زندگی نو و دنیای نو باشیم. آری همین است. و از این تمثیل می‌توان دریافت که جامعهٔ منتظر هم اکنون باید چگونه باشد.

و از همینجاست که در احادیث رسیده است که کسانی که دارای ملک و زمینند، خود را (به هنگام نزدیک شدن زمان ظهور)، آماده سازند که آن املاک و زمینها از آنان گرفته خواهد شد. ۵۳.

و این است معنی انتظار.

انتظار، آمادگی است، و حالت آماده باش داشتن، و تهیّه مقدمات برای آنچه که انتظار داریم. چنانکه در زیارت مخصوص حضرت مهدی «ع» هر صبح و شام این طور می خوانیم: «وَنُضِرَتِي مُعَدَّةً لَكُمْ»، یعنی من برای یاری شما آماده‌ام. و اگر - در حقیقت - ما منتظر پیشوایی هستیم که برهم‌زنندهٔ اساسهاست، و دگرگون‌کنندهٔ اصول تحریف‌شدهٔ زندگی، و باطل‌کنندهٔ اندیشه‌های شیطانی، و آورندهٔ طرحهای نو، برای ساختن زندگیهای نو - بجز آنکه ما زندگی می‌کرده‌ایم - اگر چنین است، باید برای آن دوران و آن روشها آماده باشیم.

اینک آیا ملت شیعه، بلکه ملت اسلام - با این طرز تفکر و رفتاری که دارد - می‌تواند با آن اجتماع موعود همساز باشد؟ اینجاست که مضمون آن روایت به وقوع می‌پیوندد:

«آزاری را که قائم به هنگام رستاخیز خویش، از جاهلان آخرالزمان می‌بیند، بسی سخت‌تر است از آن همه آزار که پیامبر از مردم جاهلیت دید.»^{۵۴}

چرا؟ چون اینان، به قرآن مسلحند، و برای آن حضرت - که بناست همان قرآن را زنده کند - قرآن می‌خوانند، قرآن تفسیر می‌کنند. اینان تعلیمات قرآن را - به اشتباه - صبر و سکوت و تسبیح به دست گرفتن دانسته‌اند، و مهدی «ع»

شمشیر کشیدن و فریاد کردن و خروش برآوردن می‌داند. اینان به خواری و پستی و محرومیت و سازش با ظلم و فساد گراییده‌اند، و مهدی، مبلغ حماسه و سربلندی و مبارزه با ظلم و فساد و منادی حق‌طلبی است. اینان اهل مماشات و مجامله‌اند، و او مرد انقلاب راستین و پایداری و پیشروی.

برای همین است که «خواجه نصیر طوسی» می‌گوید: «وَعَدَمُهُ مِنَّا».^{۵۵} ما لیاقت یآوری و طرفداری آن حضرت را نداریم. و زمینه روحی و اجتماعی ما مساعد آن چگونگی نیست. این همه تأکید بر اهمیّت «انتظار» و نوید آن ثوابها، برای به وجود آمدن محیط مساعد و تربیت شدن افراد شایسته است. پس انتظار حقیقی و صحیح، آمادگی به وجود آوردن و آماده بودن است.

به اندازه‌ای خرافات و عقاید ضدّ دینی، در جامعه‌های اسلامی، گسترش یافته و به اسم دین و قرآن جاخورده است، که هنگامی که مهدی «ع» درآید و قرآن را - آن طور که هست - تفسیر کند، مردم می‌گویند: این دینی تازه است و کتابی تازه، و این آن قرآن نیست که ما می‌خوانده‌ایم. ناگزیر دوجبهه تشکیل می‌شود، و مردم (که از همین منتظران بیرون نیستند) با او به ستیز برمی‌خیزند و آن روز، دیگر جنگ صفتین نیست، که قرآن سرنیزه، سدّ راه شود، زیرا که او در آغاز کار، سر و روی همین

جاهلان قرآنی را با شمشیر نوازش می‌کند.

امام علیه‌السلام خود، در پیام به شیخ مفید فرموده است:

«اگر شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتشان

دهد - در راه ایفای پیمانی که بردوش دارند هم‌دل

می‌شدند، سعادت ملاقات ما از ایشان سلب

نمی‌شد.»^{۵۶}

پس انتظار برای به وجود آوردن صلاح، شایستگی،

لیاقت، اصلاحات، کار، کوشش، حرکت و امثال آن است.

انتظار حالت دینامیک جامعه است، نه خاموش نشستن و صبر

و حوصله و وانهادن تکلیف برعهده دیگران. ما باید همواره

آماده باشیم. و چون نمی‌دانیم که مهدی کی می‌آید، و این

انتظار را پایان کی است، باید هر لحظه در این آمادگی باشیم.

مردم سرزمینهای اسلام، باید چون ارتشی باشند که فرمانده

کل قوا چند روزی سفر کرده و گفته است، همینکه رسیدم

فرمان پیشروی می‌دهم. و نمی‌گویند کی می‌آیم.

به گذشته اجتماعات شیعه اگر مراجعه کنیم - آن دوران

که دین هنوز بسی تحریف نشده بود - به چنین زمینه‌های

فکری برمی‌خوریم، که انتظار را آمادگی عملی می‌دانستند، نه

تنها «الْفَرَجَ الْفَرَجَ» گفتن بدون خودسازی و تقوادی و

انسان دوستی و دیگر آمادگیها.

«ابن بطوطه» در سفرنامه خود می‌نویسد:

ندبه شیعیان حله برای امام زمان ... در نزدیکی بازار بزرگ شهر، مسجدی قرار دارد که بردران، پرده حریری آویزان است. و آنجا را «مسجد صاحب الزمان» می‌خوانند. شبها پس از نماز عصر صد مرد مسلح، با شمشیرهای آخته ... اسبی یا استری زین کرده می‌گیرند و به سوی مسجد صاحب الزمان روانه می‌شوند. پیشاپیش این چارپا، طبل و شیپور و بوق زده می‌شود. سایر مردم در طرفین این دسته حرکت می‌کنند. و چون به مشهد صاحب الزمان می‌رسند، در برابر در ایستاده آواز می‌دهند که «بسم الله ای صاحب الزمان، بسم الله بیرون آی که تباهی روی زمین را فرا گرفته و ستم فراوان گشته، وقت آن است که برآیی، تا خدا به وسیله تو حق را از باطل جدا گرداند ...» و به همین ترتیب به نواختن بوق و شیپور و طبل ادامه می‌دهند، تا نماز مغرب فرا رسد... ۵۷

«علامة مجلسی»، در تفسیر این آیه: «... تا آنجا که می‌توانید نیرو و اسبان سواری آماده کنید، تا دشمنان خدا و دشمنان خود را بترسانید...» می‌گوید:

این آیه می‌رساند که آماده سازی اسبان سواری (و وسایل و ساز و برگ جنگی مناسب هر زمان)، برای ترساندن دشمنان دین کاری شایسته است، اگرچه در

زمان غیبت باشد، و این کار برای «انتظار ظهور» انجام
گیرد؛ چنانکه در احادیث این موضوع بازگو شده
است.^{۵۸}

و این امر را ساده مپندارید، و این تشکل مسلح را در
برابر ستمکاران زمان بی مفهوم مگیرید، و این اعتیاد به اینگونه
دفاع را در پرتو این اعتقاد، سبک تلقی نکنید، بلکه باید،
در آن، به دیده سرمشق گرفتن نگریست و ...

و این است معنی انتظار ...

انتظار چیزی نیست، جز تهیه مقدمات همان انقلاب
راستین نهایی و جهانی و آمادگی برای طرفداری از حق و
عدل، و دامن زدن به شعله‌های آن انقلاب، و عدالت را اجرا
کردن، و برای عدالت حکومت مهدی «ع» آماده شدن.

امام صادق، می فرماید:

«شیعه ما، در دوران حکومت قائم، برتران و
حکمرانان جهانند. هر یک مرد از آنان - به قوت و مردی
- چون چهل مرد خواهد بود.»^{۵۹}

یعنی شیعه، در آن حکومت جهانی نقشی بس مهم
دارد. و پس از خود مهدی، این شیعه است که آتش آن انقلاب
عظیم را برمی افروزد. در این باره روایات بسیار داریم. و برای

همین است که جامعه‌های ما باید آمادگی کامل داشته باشند. و در هر نسل برای حیات چنین موضعی در جهان خویشان را بسازند. مردمی که صبر و سکوت، ملکه روحی آنان شده، و تحمل ظلم عادت ثانویشان گشته است، و پدید آمدن هر ظلمی و فساد و خلاف قرآنی، آنان را خشمگین نمی‌سازد، چگونه می‌توانند آن‌ها و دفعه مردمی خشم‌آهنگ و فریادگر و انقلابی باشند؟ این برخلاف ناموس طبیعی و سنت الهی است.

نیز در انتظار این معنا نهفته است که فراموش نکنید، حقی هست و باطلی، چیرگی چند روزه باطل شما را مایوس نکند، حق را از یاد نبرید، فضیلت را فراموش نکنید، انسانیت را به دست فراموشی نسپارید، زیرا که اینها همه حقایقی است مسلم و به ظهور خواهد رسید، و پیروزی به دست خواهد آمد. تسلیم نشوید، حتی در شدیدترین دوران و سیاه‌ترین روزگار. زیرا در چنین دورانها اگرچه ممکن است انسان ناگزیر شود که حال تسلیم به خود بگیرد، اما ناگزیر نیست که واقعاً هم تسلیم شود، بلکه باید در عین خاموشی و تسلیم، آواها و فریادها داشته باشد. و همین درون جوشان است که مقدمه جهشها و جنبشهاست. پس باید از آنچه که برای فردا مقدمه است غافل نباشیم.

اگر دل تسلیم شد، و روان به وضع موجود تن داد، و آن

را زوال ناپذیر شناخت، دیگر اعضا را چاره‌ای جز تسلیم نیست. با آنکه انتظار می‌گویند، عدالت و تقوی را باید صیانت کرد، دل را باید زنده نگاه داشت، مبادا دل بمیرد، و خود را زبون و بیچاره به حساب آرد و به پستی‌ها تن دهد. آنگاه که دل زنده و بیدار و امیدوار ماند، دیگر بیداری و امید، همه جای زندگی را فرا گرفته است.

پس انتظار به عنوان واکنشی دفاعی می‌تواند به خلق پایداری دهد، و نیروهای آنان را ذخیره کند، و از نسلی به نسلی بسپارد، و از تباهی و خود تسلیمی پیشگیری کند. به تعبیر نویسنده فقید، مرحوم جلال آل احمد:

... و تا ساعت ظهور ولی جدید نزدیک شود، مهم برای ما این است که هسته مقاومت را زنده نگاه داریم، هسته نجابت بشری را... و مگر نمی‌بینی که سرنوشت این ترازو را حتی یک نفر می‌تواند عوض کند، به این طرف یا آن طرف، به این ور سگه یا آن ور سگه...^{۶۰}

اگر انتظار، انتظار باشد - به آن معنا که خواسته‌اند - مشکلات زندگی کنونی را آسان می‌سازد، و آینده را نیز بهتر تأمین می‌کند. تحمل مشکلات کنونی برای بشر بسیار دشوار است، بخصوص اگر با اندیشه زوال ناپذیری آن همراه باشد. انتظار می‌گویند، هرچه زودتر این اوضاع برمی‌افتد و نظام

صحیحی جایگزین آن می‌شود. بدین گونه اندیشه زوال - ناپذیری بدیها و سیاهیها را نفی می‌کند. پس امروز به امید فردا می‌توان تنفس کرد و زنده بود، و خود نیز از تلاش نیاسود.

و چون انتظار، به آینده‌ای پراز عدل و داد، نوید می‌دهد هم‌اکنون باید به پیشباز آن شتافت، و شرایط آن آینده را به - وجود آورد، زیرا که شیعه از پیشتازان کاروان فرداست و باید باشد. در صفحات گذشته دیدیم که به شیعه این وعده را داده‌اند (وعده شرکت در دگرگون ساختن جهان)، پس لازمه انتظار راستین، توجه دادن نیروهای مادی و معنوی است به سوی آنچه مورد انتظار است.

نیز انتظار مصلح موعود، عشق به دوچیز را در بر دارد:

۱ - عشق به عدالت.

۲ - عشق به مجری عدالت.

پس

... نه تنها آدمی را به اصلاح نفس خود و سایرین وادار می‌کند، بلکه او را برمی‌انگیزد به آماده ساختن مقدمات پیشرفت و اموری که موجب پیروزی مهدی گردد. و لازمه این پیش‌بینی به دست آوردن هرچیزی است که در این زمینه بدان نیازمند می‌باشد، از قبیل کسب معارف و اطلاعات مربوط به این موضوع،

به ویژه آنکه می‌داند پیروزی او بردشمنان، به وسیلهٔ اسباب عادی است نه وسائل غیرعادی...

انتظار، نماینده و کاشف این معناست که شخص منتظر، دوستار اقامهٔ عدل است و برپاگشتن حق، و عملی شدن احکام خدای بزرگ، و اجرای حدود، و برقرار شدن هر چیزی بر جایگاه صحیح آن، و رسیدن هر آدمی - بلکه تمام موجودات - به سرحد کمالی که به خاطر آن آفریده شده‌اند... انتظار علامت عاطفهٔ اوست به ممنوع و دوست داشتن اصلاح امر همجنسان خویش...»^{۶۱}

و خلاصه آنکه، رکود احتمالی را که ممکن بود در زمان غیبت به وجود آید، و شیعه روزگار را به سستی و خمودی بگذرانند، با عقیده و ایدهٔ انتظار جبران کرده‌اند (یعنی تورا می‌دانید و تکلیف روشن است و میدان عمل هم باز، و این گوی و این میدان). اینکه این همه روایات رسیده است که ظهور وقت معینی ندارد، و در روایاتی آمده است که ظهور مثل پرتاب تیری است از کمانی، نیز روایات دیگر که می‌گویند: «خداوند بزرگ امر مهدی را در شبی اصلاح می‌کند»^{۶۲} و دیگر اخبار، همه برای همین است که همیشه بیداری باشد و آمادگی، زیرا که احتمال ظهور در هر زمانی هست.

پس خصلت انتظار، با این تفصیل، برای بیدارکردن حس مسئولیت مسلمانان خوابزده است، نه آسوده گذاشتن آنان.

امام باقر «ع» :

«آنان که از دنیا درگذرند، بی‌امام، چون مردم زمان جاهلیت درگذشته‌اند (یعنی از اسلام بی‌بهره‌اند). و مردم اگر امام خویش را شناخته باشند معذور نخواهند بود. و آنان که عمر را با شناختن امامت سپری کنند، دیر یا زود واقع شدن این امر (ظهور مهدی)، به زیانشان نخواهد بود.»^{۶۳}

امام صادق «ع» :

- در باره این آیه: «آن روز که برخی آیات پروردگار تو نمایان شود، ایمان کسی که از پیش ایمان نداشته و کار نیک نکرده است، سودمند نخواهد افتاد.» فرمود: - «منظور از آن روز (که چنین است، و جز ایمان پیشین و کار نیک قبلی چیزی سودمند نیست) هنگام خروج قائم منتظر است.»^{۶۴}

از این گونه روایات، تکلیف زمان غیبت معلوم می‌شود، که باید ایمان باشد و کارهای خیر، نه که دست روی دست بگذارند، و بگویند ما منتظریم. و اگر چنین شد، ایمان شخص هیچ سودی ندارد. و اصل فرج نیز بستگی به این انتظار دارد. اگر به دقت بنگریم، انتظار فرج، خود همان فرج است. مگر نه این است که فرج، پایان افسانه دردناک زندگی است، و پایان سرگذشتهای غمناک انسان، و فرارسیدن دوران عدل، و

گسترش اصول آزادی و مساوات، و حکومت قانون آسمانی
قرآن و ...

و انتظار این آرمانها، خود به وجود آوردن آن است در
حد امکان. و اگر این امر به مقیاس جهانی مقدور نباشد - دست
کم - به مقیاس یک جامعه (همان جامعه و کشوری که
مردمانش همه از منتظرانند) مقدور است. و آیا جامعه‌های ما
بدینسان است؟ و آیا ما حالت انتظار جامعه موعود مهدی و
دولت او را داریم؟!!

دوران دولت مهدی، به تعبیر قرآن، دوران «بندگان
شایسته» است، یعنی آنان که صالحند وارث زمین می‌شوند. و
آیا انتظار این دوران، بدون به وجود آمدن بندگان صالح و
شایسته، و صلاح و شایستگی، درست است، یا انتظاری است
کاذب؟

مگر نه این است که ما به انتظار این وعده «زمین را بندگان
صالح به ارث می‌برند»^{۶۵} نشسته‌ایم، یعنی وعده وارث زمین
شدن و حکم‌گزاری بر جهان. اگر منتظر این معنا هستیم و
انتظاری راستین داریم، باید نخست در زمره «بندگان صالح»
درآییم، آنگاه طالب نویدی که به آنان داده‌اند باشیم، زیرا که
این نوید را به هرکسی نداده‌اند، بلکه از آن گروهی است که
اهل صلاح باشند. و اگر جز این باشد، آن روزگار هم، باز روزگار

فساد و ناشایستگیهاست نه شایستگیها. این است که نخست باید صالح باشیم. و این است که:

خلقی که در انتظار ظهور مصلح به سر می‌برد،
باید خود صالح باشد.^{۶۶}

امام صادق «ع»:

«کسانی که این امر (مسئله پیشوایی) را
شناختند، همان انتظارشان فرج است.»^{۶۷}

معنای این سخن بسیار عمیق و عظیم و شورانگیز و تکلیف‌آور است. و حاصل، آن است که کسی که شناخت که امام کیست و از انسان چه می‌خواهد، باید بدان تکلیف قیام کند. و هر روز که خواسته امام عملی شد، همان روز، فرج است اگرچه در سطح یک جامعه یا یک فرد.

امام رضا «ع»:

- در پاسخ سؤال حسن بن جهم از فرج:
«نمی‌دانی که انتظار فرج، جزء فرج است؟»
- نه نمی‌دانم، مگر از شما بیاموزم -
«آری، انتظار فرج، جزء فرج است.»^{۶۸}

و روایاتی از این قبیل. و این گونه انتظار است که ثوابها دارد، و منتظر را در شمار یاوران مهدی قرار می‌دهد، و پایه پای

شهدای «بدر» می‌رساند.

امام صادق «ع» :

«کسانی که در انتظار دولت قائم درگذرند، چون آنانند که در خدمت قائم باشند.»
- امام پس از این سخن مکثی کرد، سپس گفت -
«بلکه چون آنانند که در رکاب مهدی شمشیر زده باشند.»

- سپس گفت -

«نه، به خدا سوگند، اینان چون آن کسانی که در خدمت پیامبر به شهادت رسیده باشند.»^{۶۹}

و اصولاً، کارها در زمان غیبت، با ارزشتر از زمان ظهور است.

امام صادق «ع» :

- عمّار سباباطی می‌گوید: «از امام جعفر صادق «ع»، پرسیدم: آیا عبادت، در نهان، در دوران امام غائبی که از خاندان شماست، یعنی در زمان حکومت‌های باطل، بهتر است و با فضیلتتر، یا در زمان ظهور دولت حق، یعنی در زمانی که امام از شماست و آشکار است؟»
فرمود :-

«عمّار! به خداوند سوگند، صدقه (کار نیک) در نهان، بهتر از همان کار است در آشکار. همین گونه

عبادت شما، در نهان، بهتر است. زیرا که در این صورت،
در عین بیم از دشمن، چنین می‌کنید.»^{۷۰}

امام صادق «ع» :

«آن کس که منتظر امر (دولت) ماست، چون
کسی است که در راه خدا، در خون خود غوطه‌ور
باشد.»^{۷۱}

یعنی همان گونه که مرحلهٔ نهایی کار مردان حق این
است که به هنگام جهاد در راه عقیده و آرمان، در خون خویش
غوطه‌خورند، همان سان کسانی که منتظر «امر» (اجرای
تعالیم ما و دولت ما) هستند، در آخرین درجهٔ مجاهده و جهاد
به سر می‌برند، و هر روزشان مانند کسانی است که در خون
خود در راه خدا غوطه‌خورند.

از اینجا درمی‌یابیم که در دوران انتظار، یعنی پیش از
ظهور، باید آن گونه باشیم که اگر ظهور برسد می‌باید باشیم.

اکنون بنگرید، اگر همین فردا، با طلوع آفتاب، ظهور
اعلام شود، مردم چگونه می‌باید باشند تا بتوانند در آن نهضت
بزرگ شرکت کنند. پس باید همان شرایط و زمینه‌ها را به وجود
آورد، تا از منتظران بود و پاداش آنان را داشت. و تنها آمادگی،
به صلاح اخلاقی صرف نیست، بلکه باید از نظر شهادت،

شجاعت، سودمند بودن و ... آماده بود. و حتماً باید بهداشت و صحت بدن و نیرومندی آن و تربیت عالی نظامی و ... رعایت شود (و به تعبیر امام صادق «ع»: «قوّت در ابدان و ارواح» هر دو لازم است. چنانکه بعد خواهیم دید).

و شگفت اینجاست که در روایات ما، برای اینکه مردم را خوب به هوش آورند، و دنیای پس از فرج را به طور روشن مجسم کنند، نمونه داده‌اند، و فرموده‌اند روش و طرز حکومت مهدی «ع»، همانند روش و طرز حکومت علی «ع» است. و ما همه رفتار علی «ع» را می‌دانیم: دادگریهایش، سختگیریهایش برای کوچکترین حقی، نیز مساوات‌گرایی و طرز لباس و خوراکش را. پس اگر بتوانیم از روش زندگی علی «ع» پیروی کنیم، و با مقررات خشن و باریک بینیهای آن دوران خود را هماهنگ سازیم، شایستگی یاری مهدی را خواهیم داشت. به عقب برگردیم و خود را در آن دوران تصوّر کنیم. آیا ما با این آسایش طلبی و تمایز خواهی می‌توانیم فرمانهای جهاد علی «ع» را جوابگوی باشیم؟ یا در زمرة «أشباه الرجال»^{۷۲} درمی‌آییم؟

کسانی که اگر اقدامی اصلاحی، کوچکترین اخلاقی به آسایششان یا امور مادیشان برساند از آن روی می‌گردانند و هزار چون و چرا می‌کنند، چگونه توان همگامی با علی «ع» را

دارند؟ با آنکه زندگی علی «ع» و طرز حکومتش، نمونه دنیای شیعه در گذشته است، و آغاز اجرای مرامنامه تشیع. و در آن دوران به علت نبودن رشد کافی و انحرافهایی که روی داده بود آسان گرفته‌اند و مدارا کرده‌اند، پس - از حیث این دقتها و رعایتها - دوران مهدی چه خواهد بود؟ زیرا مهدی، بیعت کسی را برگردن ندارد، و مانعی برای خویش نمی‌شناسد، از این رو برنامه‌های اسلام را با دقیقترین طرز اجرا می‌کند.

ما خیال کرده‌ایم که امام غائب ظهور می‌کند، و وسایل آسایش و راحتی ما را کاملاً فراهم می‌سازد، می‌جنگد و غنائم جنگی را به خانه‌های ما روان می‌کند، و همین؟! در بعضی از روایات، مردم آخر الزمان و روشن بینی و درک دینیشان چنین توصیف شده است:

امام سجاد «ع» :

«بی‌تردید، مردم زمان غیبت مهدی، که امامت او را باور دارند و منتظر ظهور اویند، از مردمان دیگر زمانها برترند و افضل، چون خدای متعال، به آنان، عقل و درک و قدرت شناختی داده است که غیبت برایشان چون ظهور است. خداوند آنان را، در آن زمان، همپایه مجاهدان شمشیرزن زمان پیامبر «ص» قرار داده است. و اینانند اخلاصگزاران واقعی، و شیعیان راستین ما، و فراخوانان به خدا، در نهان و آشکارا.»^{۷۳}

نیز روایت شده است از رُشید هَجَری (صحابی حضرت علی «ع» و شخصیت معروف اسلامی) که چون دخترش به او گفت: «پدر! چقدر در انجام تکلیف کوشش می کنی؟» گفت:

دخترکم! در آینده مردمانی بیایند، که همان بصیرت که آنان در امر دین خود دارند، از این کوششی که ما می کنیم افضل و برتر است.^{۷۴}

و آیا این ما، همان مردمی هستیم که امام سجّاد «ع» و رُشید هَجَری توصیف کرده اند؟ آن هم با این طرز تفکر مذهبی، و با این خرافه گرایها، که به اسم شعائر دین به چه کارهای پست و خرافی دست می زنیم، و چه تشکیلات عقب مانده و موهومی را به اسم دین و جمعیت های دینی به وجود آورده ایم.

باز چند روایت، در باره حالت منتظران و چگونگی مفهوم انتظار.

امام صادق «ع»:

- ابوبصیر (راوی معروف) می گوید: «به امام صادق گفتم: فدایت شوم، فرج چه زمان خواهد بود؟» امام فرمود:-

«ای ابوبصیر، تو در زمره آنانی که دنیا می طلبند، و گرنه، هرکس این امر (حقیقت حکومت قائم و کیفیت

تکلیف دینی خویش در این زمان) را شناخت، در حال انتظار نیز، به فرَج رسیده است.»^{۷۵}

امام صادق «ع» :

«به چه ملاک در باره خروج قائم، تعجیل می طلبید؟ به خدا سوگند، او جامه درشت می پوشد و خوراک خشک و ناگوار می خورد. قیام او، یعنی شمشیر و مرگ در سایه شمشیر.»^{۷۶}

یعنی که حماسه است و مردانگی، و قیام است و خون و فداکاری، در راه دریافت حقوق توده ها و به خاک و خون کشیدن ستمکاران و جباران، و با خاک یکسان کردن دارالحکومه ها و ... نه خوردن و خوابیدن، نه تن آسانی و سستی.

امام صادق «ع» :

- مُفَضَّل (راوی معروف) می گوید: «سالی در حج، به هنگام طواف، خدمت امام جعفر صادق «ع» بودم. در اثنای طواف، امام نگاهی به من کرد و فرمود: چرا این گونه اندوهگینی و چرا رنگت تغییر کرده است؟ گفتم: فدایت شوم، بنی عباس و حکومتشان را می بینم و این مال و این تسلط و این قدرت و جبروت را. اگر این همه در دست شما بود، ما هم با شما در آن سهم بودیم.» امام فرمود :- «ای مفضل! بدان، اگر حکومت در

دست ما بود، جز سیاست شب (عبادت، اقامه حدود و حقوق الهی و حراست مردم) و سیاحت روز (سیرکردن و رسیدگی به مشکلات مردم و جهاد و رفع ظلم و ...) و خوردن خوراکیهای خشک و نامطبوع و پوشیدن جامه‌های درشت، یعنی همان روش امیرالمؤمنین «ع»، چیزی در کار نبود، که اگر (درکار حکومت دینی)، جز این‌گونه عمل شود، پاداش آن، آتش دوزخ خواهد بود.»^{۷۷}

پس خاصیت و شکل ویژه دوران فَرَج، حرکت و استقامت است، و تحقق بخشیدن به آرمانهای اسلام. و در پیش گفته شد که امام اشاره می‌کند که اینان که حاضر نیستند در راه تحقق آرمانهای ما از مال بگذرند، چگونه از جان خواهند گذشت.

و همین‌گونه، آن دوران را قوتی و قدرتی لازم است. و آنان که دعای فَرَج می‌خوانند، اگر آن انقلاب جهانی و نهایی پیش آید، باید وارد کارزار شوند، بخروشند، بجنگند و سکوت میدانها را بشکنند. آنجا دیگر تسبیح به دست گرفتن شرط نیست. با توجه به اینکه، وارد کارزار شدن و خروشدن و حماسه دین را گستردن و از انسانها دفاع کردن و شکل رهبرها را تصحیح نمودن، اختصاص به آن زمان ندارد، بلکه این وظیفه هر لحظه شیعه است. و از قضای الهی - برای امتحان خلق - در دوره‌هایی داعیان بحقی قیام کردند، تا صدق گفتار

منتظران معلوم شود. از زمان امامان بگیریید و بیایید... مثلاً زید بن علی و دیگر امامزادگان که قیام کردند، و پیشوایان ما روش آنان را ستودند، برای همین بود، که مردم آزمایش شوند، تا روزی نگویند ما برای یاری خاندان علی «ع» آماده بودیم و آنها خود سکوت کردند. و تا خدای را حجت تمام باشد بر خلق و خلق را بر او حجتی نباشد. یعنی آن روز که زید سردار می رود، سخن آنها که می گفتند چرا قیام نمی کنید، قطع می شود، که اگر مردید و از کشته شدن باک ندارید، این گوی و این میدان، و این زید... و این ...

پس باید پیش از انتظار فرج، شایستگی فرج را به وجود آورد، آنگاه منتظر رستاخیز دولت مهدی بود. و باید برای شرکت در صف یاران مهدی «ع» کوششها کرد، زیرا فضیلتی و کمالی از آن بالاتر نیست، صفی که تمام پیامبران و مصلحین آرزوی تشکیل آن را داشته اند، و شرکت در آن را از خدای می خواسته اند. و همه چشم به افق دوخته اند تا سپیده آن روز سرزند و خورشید آن روز از دامن گیتی برآید. زندگیها را روشن کند. با کمک نیروهای روحانی، بندها را بگسلد. انسانها را از زیر یوغ اسارتها و بندگی غیر خدای بزرگ درآورد. و در کالبدهای خسته که از شیوع ظلم و فساد به ستوه آمده است نشاط تازه بدمد.

آن روز، روز خدایی است، و روز خداست، و خدای را

که روز خاصی نیست، همه روزها از خداوند است، پس روز خدا یعنی روز اجرای سنتهای او و قوانین او. قوانین و سنتهای خدایی برای نجات انسان است، پس آن روز، روز انسان است، روز انسانها و انسانیتها.

چنانکه قیامت نیز یکی از روزهای خدایی است، چون باطلها برملا می شود، و حقا و حقوقها، آشکار می گردد. رستاخیز قیام مهدی «ع» نیز روز نابودی باطلها و آشکار شدن حقا و حقوقهاست.

به این روز است که خدای بزرگ در قرآن قسم یاد کرده است: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» یعنی «سوگند به عصر (قائم)، همانا آدمی در زیانکاری و خسران است». روز زدوده شدن تاریکیهاست و دوران روشنایی و نور.

امام باقر «ع» :

- محمد بن مسلم (راوی معروف) می گوید: از امام باقر پرسیدم: مقصود از آیه: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»^{۷۸} «سوگند به شب، هنگامی که فروپوشد همه چیز را» چیست؟ فرمود: «شب، اشاره به جریان است که با حکومت خویش ... سدّ راه علی شد ... «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى»^{۷۹} «سوگند به روز، هنگامی که آشکارا شود»، روز اشاره به قائم ماست، که چون خروج کند، دولتش

بر همه دولتهای باطل چیرگی یابد.^{۸۰}

و فشرده همه سخنهای این فصل این است که اگر انتظار فرج، به معنی انتظار حکومت آل محمد «ص» است، این حکومت، برپای دارنده عدل مطلق است. و کسی که این دوران را درک کند، پیش از آنکه از آن برخوردار شود، باید در راه تحقق آن فداکاری کند، هم در سطح از جان گذشتن، و هم در سطح قبول همه مفاهیم آن حکومت. و اگر کسی چنین باشد، این حالت اختصاص به آن دوران ندارد، و هم اکنون نیز آن تکلیف هست - دست کم - در اجتماع خود شخص مکلف. پس سکوت و سستی و بیقدرتی و تصوّف پیشگی و تکلیف‌رهایی، خلاف انتظار و ضد آن است. باید انسان منتظر به عکس این باشد. باید چنان باشد که قرآن کریم خواسته است. قرآن مکرر می‌گوید: این تعلیمات و دستورها و برنامه‌های زندگی‌ساز و انسان‌آفرین که به شما داده‌ایم، آنها را با نیرومندی و عزم‌راستین بگیرید و پندنیوشید و آنچه در این کتاب است فراموش نکنید و همواره به یاد داشته باشید و به کار بندید:

«خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ...»^{۸۱}

- «آنچه را به شما داده‌ایم، با نیرومندی بگیرید،

و هرچه در آن است به خاطر بسپارید...»

«خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاَسْمَعُوا...»^{۸۲}

- « آنچه را به شما داده‌ایم با نیرو و توان بگیرید،
و به آنها گوش فرا دارید...»

«خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ...»^{۸۳}

- « آنچه را به شما داده‌ایم با توان و قدرت
بگیرید، و هرچه در آن است به دل بسپارید (و برطبق آن
عمل کنید)، باشد که پرهیزگار شوید (و در شمار اهل
تقوا درآیید).»

این آیات حرکت آفرین اگرچه در باره بنی اسرائیل نازل
شده و در بیان سرگذشت آنها آمده است، لیکن چنانکه
می‌دانیم، «مورد، مُخَصَّص نیست»، و شامل همه تعالیم
آسمانی می‌شود. از این رو، راوی معروف، اسحاق بن عمّار
می‌گوید، از امام صادق «ع» پرسیدم، مقصود از این سخن
خدای متعال چیست: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ»، آیا قوت و
قدرت بدنی منظور است یا قوت و قدرت روحی و معنوی؟
فرمود: «هر دو منظور است».^{۸۴}

پس باید روح را قوی کرد و بدن را نیرومند. هدف هم
روشن است، و رضای امام هم معلوم است که در چیست. در
نشستن و سستی پیشه کردن، نه. در اقدام و به پای داشتن/
عدالت، دین، و نوامیس درست زندگی و بسط انسانیت‌های
عمیق و مفاهیم مساوات‌گرایانه در سطح زندگی انسان در گیتی.

حماسه انتظار/۷۵

امید است که بدین تعلیمات اصیل توجه شود، و
جامعه ما - یا هر جامعه‌ای که بخواهد - در رده منتظران راستین
آن حکومت درآید.

۴ یأس و امید شکست و پیروزی

«بزرگترین خدمتگزاران عالم بشریت، همان اشخاصی
هستند که توانستند بشر را امیدوار نگاه دارند...»
- گوستا ولوبون، «مبانی روحی تطور ملل» / ۲۰۰

اکنون سخن از یأس و امید است یا شکست و پیروزی،
که یأس شکست است و امید پیروزی. چنین نیست که یأس
شکست را پدید آورد و امید پیروزی را، بلکه یأس خود،
شکست است، و نخستین شکست و آخرین شکست نیز
خواهد بود. امید خود، پیروزی است، و آخرین پیروزی را نیز
در بر خواهد داشت.

مگر نه این است که اگر از درون شکست خوردیم و در
برابر مشکلات زبون و بیچاره شدیم، از برون نیز شکست
خواهیم خورد، و مشکلات کار خود را خواهند کرد. و مگر نه
این است که هنگامی که زبونی و درماندگی را به درون راه
دادیم، به برون نیز راه پیدا می‌کند، زیرا بازده افراد، بیشتر،
معلول عوامل درونی (روان، ایمان و طرز تفکر) آنان است. و

به گفته مشهور «از کوزه همان برون تراود که در اوست». پس در حقیقت، هنگامی شکست خورده‌ایم که باور کنیم شکست خورده‌ایم (زیرا شکست از درون شروع می‌شود و از طرز تفکر و اراده شخص). و از همین شکستها و تسلیمهای کوچک است که شکست و تسلیم بزرگ پدید می‌آید. و ناگاه می‌بینیم که جامعه‌های انسانی تسلیم باطل شده‌اند.

... کمتر کسی از خود شکست، شکست خورده است. اغلب قبول شکست است که منجر به شکست می‌گردد.^{۸۵} شکست در هیچ جا وجود ندارد، مگر از درون شکست بخوریم.^{۸۶}

به همین جهت که شکست و پیروزی، بیشتر نتیجه خصیصه روانی و معنوی است، «در جنگهای امروز شایعاتی انتشار می‌دهند برای تضعیف روحیه و تفرقه افکار». نیز گفته‌اند:

پیروزی معنوی، از نظر اهمیت، از پیروزی مادی کمتر نیست.^{۸۷} تا بتوان فکر خصم را ضعیف و خاطرش را پریشان کرد، احتیاجی به جنگ خونین نخواهد بود.^{۸۸}

به این معنا نومیدی شکست است، شکستی جبران - ناپذیر و ریشه هر شکست. اسلام هم که با یأس، آن همه مبارزه کرده و آن را در حکم کفر قرار داده است،^{۸۹} برای همین است

که ریشه این تباهی و پلیدی را از زمین زندگی برآورد.

پیروزی چیست؟

مردم از پیروزی چنین استنباطی دارند: با تلاشها و گامهایی چند، به هدف رسیدن و به مقصود دست یافتن، به طوری که اگر پس از راه پیماییهایی چند و کوششهایی فراوان به مقصود نرسیدند، آن را شکست می دانند. آیا این طور است؟ خوب است این را پیروزی ظاهری بنامیم، که پیروزی واقعی، واقعیت دیگری است.

آیا می توانید این را بپذیرید که پیروزی واقعی با شکست ظاهری سازگار است، و می شود کسی در کارزار شکست خورده باشد و در نظر خردمندان پیروز و پیروزمند باشد؟ آیا این را باور دارید که هر شکستی، شکست واقعی نیست؟ اگر باور ندارید پس «سقراط» را چرا احترام می کنید؟ و «مسیح» را چرا؟ و «علی» را به چه علت؟ و چرا در بزرگداشت «امام حسین» این همه می کوشید؟

مگر اینان همه به ظاهر شکست نخوردند؟ مگر سقراط زمامداران آتن را از میان برد؟ مگر مسیح مخالفان لجوج خویش را ریشه کن کرد؟ مگر علی رژیم معاویه را سرنگون ساخت؟ و مگر قیام حسین، در همان عصر عاشورای سال ۶۱

هجری، حکومت بنی امیه را ساقط کرد؟ و دیگر و دیگران از پیشوایان بزرگ و پیروانشان که فراوانند و از حوصله قلم بیرون. پس اینان پیروزمندان شکست خورده و شکست یافتگان پیروزند. و اگر در میدانی محدود شکست خوردند، در میدانی دیگر، به وسعت تاریخ و زندگی، پیروز شدند.

با جام شوکران تن سقراط را از کار انداختند، اما فکر او جاوید ماند. مسیح را پنداشتند که به دار آویختند، اما آیین او در سراسر گیتی گسترش یافت. پیکر علی را با ضربتی از پای درآوردند، لیکن اندیشه‌هایش جاودانه ماند. و نهضت تشیع، پناهی شد برای هر مظلوم و محرومی در برابر هر ظلم و ستمی. حسین و یارانش را کشتند، و حتی کودکش را از دم تیغ و تیر گذرانیدند، تا به خیال خود، این نسل منقرض گردد و اثری از آن نماند، لیکن دیری نپایید که کارشان نتیجه‌ای واژگونه داد. و نهضت به ظاهر شکست خورده حسین «ع» اساس حکومت‌های اموی را در شرق برهم ریخت.^{۹۰}

و اینهاست پیروزی، پیروزی اندیشه که خاموش شدنی نیست، چون چشمه خورشید.

پس درباره امید و یأس چگونه بیندیشیم؟ آیا در برابر فشار حوادث و رویدادهای نانسانی و فاسد تاریخ، باید سرفرود آورد، و از هرگونه تحوّلی مأیوس شد؟ و پنداشت که

تیرگیها، زشتیها، ستمها، گرسنگیها، نادانیها، دایمی است؟ و فسادها، بدبختیها، ستمکشیها و ستمگریها، زوال ناپذیر است؟ و چاره‌ای نیست جز تن‌دادن و تسلیم شدن، و این سرنوشتی است حتم و مسلّم، و همین است که هست و می‌بینید. و زندگی بر همین مدار چرخیده است و پس از این هم خواهد چرخید. و هرگونه تلاش و کوششی برای تغییر راه زندگی بیهوده است؟ آیا این گونه بیندیشیم؟

یا نه، بلکه بیندیشیم که هیچ کژی و کاستی همیشگی نیست، و حق همواره محکوم نخواهد بود. و تاریکیها راه به روشنایی دارد. و فرجامی خوش در انتظار انسان است. و چهره سیاه و نکبتبار زندگی سیمگون و زیبا می‌شود. و همای آزادی بال می‌گشاید. و بر فراز مرز و بومها به پرواز می‌آید. و زنجیرها پاره می‌شود. و محرومیتهای از زندگی انسان زدوده می‌گردد.

بنابراین اندیشه، هرگونه تلاش و کوششی برای تغییر مسیر با ارزش است. و هر فداکاری و از خود گذشتگی، ستودنی است، که هر صخره‌ای را می‌توان از سر راه انسان برداشت. کدامیک از این دو راه و دو اندیشه به روح زندگی پیوسته‌تر، و کدام راه به خوشبختی و نیکروزی نزدیکتر است؟
کامیابی و یا شکست، در دفع هر مصیبت، وابسته به طرز تفکر و عمل ماست. به همین جهت در

حالی که شکست و ناکامی برای روحهای ناتوان زهر قاتل است، برای روحهای توانا، به منزله نخستین پلکان کامیابی است.^{۹۱}

اکنون آیا نومید باشیم و با دیو یأس هماغوش، و به زندگی نیشخند بزنیم، و همه چیز را به مسخره بگیریم، و همه را پوچ و ناچیز بشماریم؟ بینگاریم که صحنه زندگی جنگلی است و جانورانی که به جان هم افتاده‌اند. و هر که را «زر در ترازو، زور در بازوست»، خوشبخت بدانیم، و دیگر هیچ. و بر همه فضیلتها خط بطلان بکشیم. و با «ماکیاول» همراه شویم که پنداشت: «الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ»؟ پس با زور و زورمندان بسازیم؟ آیا اصل همین است و دیگر چیزی نیست؟ یا اینکه امید به بهبود زندگی داشته باشیم. برای بهروزی خلق تلاش کنیم. فضیلتها و انسانیتها را نادیده نگیریم. ارزشها را ناچیز نینگاریم و... اینک این موضوع از نظر قرآن و گفتار پیشوایان دین، یعنی براساس قرآن و طرز تفکر اسلامی چگونه است؟ آیا جایی برای یأس و نومیدی هست؟ و آیا در آخرین مرحله، و در صورت واماندگی و درماندگی از همه چیز و همه کار، یأس و نومیدی و کناره‌گیری و انزواجویی به صورت چاره و درمانی عرضه شده است؟

در این بخش در نظر داریم ریشه‌های موضوع را جستجو کنیم و به سراغ اصول این مکتب برویم. پایه را بنگریم و زیر-

بناها را و سنگ زیرین راه، آن هم از دیدگاه «دینی - اجتماعی»،
نه دیدگاههای دیگر.

اصل عدالت

عدل یکی از اصول پنجگانه آیین ماست. این اصل
می‌گوید، دستگاه آفرینش بر نظام عادلانه‌ای بنا شده است.
آفریدگار هیچ‌گونه ظلم و ستمی روا نداشته و سنتی ظالمانه در
این دستگاه مقرر نگشته است. انسان نیز یکی از پدیده‌های
آفرینش است، و نظام عدل مقتضی است که مختار و دارای
اراده باشد، و خیریا شر را خود اختیار کند (در توضیح اصل
آزادی، به شرح آن می‌پردازیم). بنابراین اگر انسان مجبور و
مقهور باشد و به سوی مقاصد، جبراً کشانده شود، بروفق نظام
عدل نخواهد بود. پس این نیروی اختیار خیر و شر، و عدل و
ظلم، لازمه عدالت و صلاح است. و در این راه، خوبیها و بدیها
به انسان نمایانده و شناسانده شده است، با دو دلیل و
رهنمون: درونی (عقل و اندیشه) و برونی (پیامبران). و چون از
انسان خواسته‌اند تا به راه خیر برود و در راه شر پا نگذارد،
روشن است که اختیار با اوست، که درست کردار باشد یا نه.
امام موسی بن جعفر «ع» از پیامبر «ص» روایت کرده است که:

«ای مردمان! تنها دو راه مشخص هست: راه

مشخص نیکی و راه مشخص بدی. پس مبادا راه بدی را

از راه نیکی دوستتر بدارید.»^{۹۲}

و انسان، آنگاه درست کردار است که از سنت جاری در مجموع دستگاه آفرینش پیروی کند. و در دنیای کوچک (عالم صغیر) وجود خویش، اصول و سنن دنیای بزرگ و عالم کبیر را رعایت نماید و به عمل آورد. و میان این دو عالم، هماهنگی برقرار کند.

خواست الهی نیز در باره انسان، پیروی از همان اصل عدل و متابعت سنت آفرینش است. پس آنجا که ظلم هست، محرومیت هست، فساد و تباهی و دیگر زشتیها هست، آن را خداوند نخواسته است و به اراده او به وجود نیامده است، و ازلی و تغییر ناپذیر نیست، بلکه اینها همه پدیده‌هایی است آفریده دست انسان. و به تعبیر قرآن: «بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» - یعنی چیزهایی است که خود به دست خود کرده‌اید!

اسلام نمی‌گوید دو مبدأ داریم و دو اصل، یکی پدید - آورنده تاریکیها و زشتیها، و آن دیگری پدیدآورنده روشناییها و خوبیها، که در نتیجه، ریشه هر دو پدیده ماورای طبیعی باشد. نه، بلکه به عقیده اسلام، یک مبدأ است و او، همیشه و همه جا، فاعل خوبیها و علت روشناییها بوده و هست، فاعل خوبیهاست در آفرینش جهانی منظم و عادلانه، و انسانی مجهز به همه وسایل خیر. آری خداوند بنیاد آفرینش را بر

عدل نهاده است. زندگی را زیبا و انسانی آفریده، و انسان را انسان آفریده است، نه دژخیم. خداوند پدیدآورنده هیچ پلیدی و زشتی و ستمی نیست. علل زشتیها و فقرها و سایر پدیده‌های ظالمانه، در همین زندگی است و به دست خود انسان متجاوز - از یک سو - و انسان تجاوزپذیر - از سوی دیگر -.

به گفته روسو:

در زندگی انسان هیچ نوع بدی وجود ندارد، مگر
آن چیزهایی که خود انسان ساخته ...^{۹۳}
طبیعت خوب است. این انسان است که آن را
خراب می‌کند.^{۹۴}

پس انسان مجبور نیست که دست به ستم بیازد، و
زیر دست را محروم سازد، و حقوق را پایمال کند، و ریشه صفا
را از پهنه زندگی برکند. و این کارها که از انسان سر می‌زند و
اینکه انسان دژخیم می‌شود، بر اثر جبری نیست که از تسلیم به
سرنوشت ریشه گرفته باشد، بلکه حقیقت این است که انسان
آزاد است و مختار آفریده شده است، یعنی هم می‌تواند انسان
باشد و هم دژخیم.

بنابراین، آن انسان نیز که محروم است و ستم‌دیده و
فقیر و ناتوان، خدا آن را نخواسته است. و با اصل تعاونی که
قرآن کریم بدان امر کرده است، یقین است که در باره

محرومیّت محرومان، سرنوشتی حتمی و ازلی درکار نیست، تا محرومان مجبور باشند به این ناهنجاریها تن دهند و تسلیم پیشامدها باشند، و در برابر ستمها نیاشوبند. اگر جز این بود، تعاون کدام بود؟ احقاق حق چه معنی داشت؟ و این همه حکم فقهی را چه جایی بود؟
ما در متن فقه چنین می خوانیم:

هرگاه کسی که زکات بر او واجب است، از پرداخت زکات سرباززند، جایز نیست که فقیر خود - به عنوان قصاص - از مال او بگیرد، مگر با اجازه حاکم شرع، در هر مورد.^{۹۵}

از اینجا روشن می شود که حاکم شرع، که مصلحت اجتماع به دست اوست و ولایت جامعه با او، می تواند به مستمندان اجازه دهد، تا خود به دست خود، حق خویش را از مال توانگران بیخبر از همه چیز بردارند. و این فتوای انقلابی، یکی از اصول تعدیل حقوق است.

اکنون اگر روش عملی ما این باشد، که باید فقیر صبر کند و راضی به وضع خویشتن باشد، پس نباید حتی به حاکم شرع رجوع کند و از او اجازه تصرف در مال مانع الزکاة بخواهد. نه، چنین نیست، بلکه صبر مسئله‌ای است تربیتی و نفسانی، نه اجتماعی و تکلیفی.

باز در متن فقه می‌خوانیم :

جایز است صرف زکات، از سهم سبیل الله، در هر امر قریبی، حتی دادن آن، به ظالم، تا بدین وسیله مسلمانان از شرّ او رهایی یابند. و این در صورتی است که دفع شرّ او، جز از این راه ممکن نباشد.^{۹۶}

بنگرید به این فقه متحرّک زندگی‌ساز، که نمی‌گوید برستم ستمگران شکّیا باشید، تا خداوند به شما پاداش دهد، یا برستم ستمگران شکّیا باشید که سرنوشتتان از ازل همین بوده است، نه، بلکه می‌گوید یکی از موارد صرف زکات، این است که - اگر دفع شرّ ظالمی متوقّف بر آن بود - به آن ظالم از آن مال الله بدهند، تا دست از ستم بردارد.

در ضمن حکم فقهی مذکور، تصریح به این امر نیز شده است که اگر دفع شرّ ظالم، منحصر به پرداخت مال بود چنین کنند. یعنی اگر از راههای دیگر امکان دفع ظلم بود، باید از آن راهها اقدام کنند، تا کار به پرداخت مال الله نرسد. و از اینجا می‌فهمیم - و هم از صدها مورد دیگر - که دفع ظلم و برطرف ساختن ستم در سطح فرد و اجتماع، جزء متون تکلیف دینی است.

باری این موضوع نیاز به استدلال ندارد. سراسر فقه ما، احقاق حقوق است و سراسر تاریخ ما پُراست از اعتراض و

عصیان اجتماعی، مخصوصاً از ناحیه ائمه طاهرین و خاندانهای وابسته به آنان و علما و فقهای شیعه، البته آن گروه که مذهب را شناخته‌اند نه دیگران.

اینجا سخنی است از «ژان ژاک روسو»، فیلسوف اجتماعی قرن هیجدهم فرانسه، در کتاب «قرار داد اجتماعی» (صفحه ۱۹۵-۱۹۶ از چاپ ششم) که از نقل و تحلیل آن صرف نظر می‌کنیم و خوانندگان را به کتاب مذکور، صفحه مزبور، ارجاع می‌دهیم. فقط می‌گوییم جای تأسف است که فیلسوفی بیگانه این حقیقت را درک کند، و نزدیکان نکنند. آنچه را در آغاز آوردیم نیز اشاره به همین موضوع است و حماسه جاوید، همین است ...

پس - در سطح تکالیف اجتماعی - نمی‌توان گفت خداوند اینهمه تبعیض و تفاوت آفریده است، یک عده ثروتمند و یک عده فقیر، یک گروه توانگر و بسیاری نادار و ناتوان. و هر طبقه‌ای محکوم است به سرنوشتی ازلی و اراده‌ای تغییر ناپذیر. نه، بلکه این تفاوت‌های فاحش در زندگی، زائیده اجحاف و سکوت، و تعدی و تحمّل است. کسانی که می‌خواستند، فقیران و محرومان را به همان حال نگاه دارند و از آشوبشان در امان باشند، وضع تیره اینان را به ماورای طبیعت نسبت دادند و خود را تبرئه کردند. چنین کردند و

چنین نیز می‌کنند.

آری قدرتها اینچنین اندیشه‌هایی را در مردم رواج دادند، و در برابر ائمه طاهرین «ع» که در راه آزاد ساختن انسان، تا آخرین حدّ تصوّر، تلاش می‌کردند و فدا می‌شدند، گروهی را به وجود آوردند و ترویج کردند تا به مردم بدآموزی کنند. و «جامعه متحرک» مسلمان را به «جامعه‌ای متحمّل» بدل سازند.

زیان این عمل اندک نبود، بلکه کار را به جایی کشید که به شناخت اسلام در سطح جهانی آسیبها رسانید. یکی از مورّخان فلسفه تربیت (فردریک مایر)، که خود به بسیاری از ارزشهای اسلام و نهادهای تربیتی آن پی برده است و تأثیر اسلام را نیک دریافته است، به این مبحث که می‌رسد چنین می‌گوید:

در حالی که مسلمانان درست دین، به جبر مطلق اعتقاد دارند، بعضی از فرقه‌ها معتقد به نوعی اراده آزاد محدود هستند، و براین عقیده‌اند که خدا مسبب شرّ و بیعدالتی نیست، بلکه بشر مسبب آنهاست. در صورتی که بشر از زندگی کامیاب نشود، در خور سرزنش است. این اعتقاد به قضا و قدر، نتایج ضمنی فلسفی و تربیتی دور و درازی دارد؛ مؤید نظام اجتماعی و اقتصادی موجود است. زیرا اگر تمام حوادث و روابط به فرمان خدا به وجود آمده باشد، دلیلی ندارد که بشر علیه آنها قیام کند... بنابراین چرا از زجر آبی غصه

خوریم، و از مصیبت‌های گذران شکایت کنیم؟ چرا غصه
بسط تربیت را بخوریم، در حالی که تمام حوادث از
پیش مقدر شده‌اند؟^{۹۷}

آری، چون کتابهای عقیدتی را که در سایه دارالخلافت‌ها
می‌نوشتند، از این گونه مباحث اغفال‌کننده آکنده، و میان
مردم و سرچشمه درخشان تعلیمات اصیل اسلام حایل
شدند، نتیجه این شد که هم اکنون، محققان، معتقدان به جبر
را، «مسلمانانِ درست دین» بنامند. روشن است که مقصودش از
مسلمانانِ درست دین کیست. چنانکه روشن است که
مقصودش از فرقه دیگر - که قائل به اراده آزادند - شیعه است.
نه این است که این نویسنده از اسلام بیخبر است، نه،
بلکه - چنانکه یاد کردیم - او خود به برخی از نهادهای ارجمند
تربیتی اسلام پی برده است. همو می‌گوید:

اسلام یکی از جدّیت‌ترین دین‌های یکتاپرست عالم
است. در حالی که مسیحیت واقعی، مفهوم تثلیث (سه
خدایی) را تأکید می‌کند. دانش و فرهنگ مسلمانان در
سده‌های میانه، بسی برتر از تمدن غرب بود...
مسلمانان معیارهای رفیعی برای دانش به وجود آوردند.
راجر بیکن، مدیون دانشمندان مسلمان است، که در
علوم ریاضی و فیزیک و شیمی پیشقدم بودند. معمولاً
طرز فکر تجربی بر پژوهش علمی عربی (اسلامی)

فرمانروا بود. پژوهش علمی بایستی با آزمایشها بررسی و تأیید می‌شد. دانشگاههای اسلامی در سده‌های میانه، بسی پیشرفته‌تر و ترقیخواه‌تر از زمان حاضر بودند. به طور کلی، تربیت اسلامی، نمونه‌ای از ارتباط آزادی و خلاقیت تربیت است.^{۹۸}

از این نویسندۀ خارجی که بگذریم، باز می‌بینیم که برخی از نویسندگان تاریخ فکر و فلسفه در اسلام، از مشرق‌زمین و در همین دوره معاصر نیز، به واقعیت این بدآموزی و این تعلیم منحرف و غیر اسلامی پی برده‌اند. از این جمله‌اند مؤلفان «تاریخ الفلَسَفَةِ الْعَرَبِيَّة» که می‌گویند:

موضوع آزادی اراده، با سیاست نیز پیوستگی عمیقی دارد. زیرا این امویان بودند که قائل به جبر شدند و از این عقیده دفاع و جانبداری کردند، تا به مردم چنین وانمود کنند که واقعه‌ای که در «صِفِّین» رخ داد و در نتیجه آن، خلافت به معاویه و بنی‌امیه انتقال یافت، امری بوده است حتمی و به اراده خداوند، و بشر را در آن دخالتی نبوده است. اما مخالفان بنی‌امیه از حرّیت و آزادی اراده دفاع می‌کردند. و از جمله غیلان دمشقی، قربانی عقیده به آزادی اراده شد. و هِشام بن عَبْدِ الْمَلِک، خلیفۀ اموی، او را به خاطر دفاع از همین عقیده کشت.^{۹۹}

از اینجا روشن می‌شود که بنی‌امیه چگونه می‌خواستند

جنایتی را که در داستان حکمین رخ داد و ظلمی را که نسبت به علی و مطلق انسانیت شد، به اراده خداوند موکول کنند، و کسی را مورد مؤاخذه نشناسند. نیز خلافت خودشان را به اراده الله منسوب کنند، تا کسی تکلیفاً به مبارزه برنخیزد و برای سقوط آنان تلاش نکند. و از اینجا می‌کوشیدند تا از طریق علمای دربار اموی، جبر را تأیید کنند. و اگر کسی برخلاف، در باره توضیح و تفهیم آزادی اراده - که نتیجه‌اش تقویت روح جامعه و بسیج نیروی آن بود - می‌کوشید او را می‌کشتند.

پس - چنانکه می‌نگریم - بدآموزیها تا بدینجا رسید که جبر جزء اعتقادات گروههایی از مسلمین قرار گیرد و تسلیم و تحمّل وظیفه شود. با آنکه چنین نیست. و این انسان است که انسان دیگر را محروم می‌کند. و این انسان است که به انسان دیگر ستم روا می‌دارد. و «سدکننده راه نیز انسان است.»^{۱۰۰} پس ویران کننده سد نیز باید انسان باشد. چون آن کس که راه فرد یا جامعه را سد می‌کند، و به تباهی و تجاوز دست می‌یازد، فرمان خدا را بر زمین گذاشته است، پس باید او را به جای نشاند. و برای حفظ حکم خدا و ناموس دین و شرف اجتماع، دست این چنان کسان را کوتاه کرد. تکلیف دینی این است، نه از تکلیف تن زدن و به عذرهای بدتر از گناه چنگ زدن، و یک مسئله کلامی منحرف و بدآموزته را ملاک قرار دادن.

در اینجا، اشاره‌ای به سرنوشت و قضا و قدر شد. باید

بگوییم این موضوع، در سیستم اجتماعی، چه بلاهایی که به همراه نداشته و چه تیره‌روزیهایی که نصیب انسان نکرده است، و چه مخدّرهایی که از آن نساخته‌اند؟! و این همه از راه بدآموزی و تعمّد گروهی، و سفاکت و خامی گروهی دیگر شده است.

بیشتر اشکالات بر مذاهب و خداشناسان عالم نیز، از همین مسئله است. برخی از نویسندگان جهان، که از ادیان به‌ویژه دین اسلام و تعلیمات خالص آن اطلاعی کافی نداشته‌اند، چنین گفته‌اند که «مکتب ادیان، اعتقاد به قضا و قدر را جزء برنامهٔ اساسی خود قرار داده است، از این رو، ادیان افراد انسان را از هرگونه کوشش و فعالیت بازداشته است. و نیک و بد و سایر جریانات و حوادث فردی و اجتماعی را به گردن قضا و قدر انداخته است». از این رو ادیان، به جای اینکه عامل محرّک معرفّی شوند، باعث رکود و جمود تفسیر شده‌اند. تأثیر سوء این عقیده و این طرز تربیت را از دیگران نیز نقل کردیم. متأسّفانه شرقیها نیز در این باره از برادران غربیشان عقب نمانده‌اند و همین گمان پوچ را در مغز خود می‌پرورانند که ادیان - حتی دین اسلام که متحرّکترین همهٔ ادیان بشری است - از طریق اعتقاد به قضا و قدر، از کوشش و فعالیت در راه اصلاح فرد و جامعه جلوگیری می‌کند. در صورتی که - به طور کلی - چنین نیست و بجز کلیّت تعالیم دین و رفتار بزرگان دین،

روایتی را که چند سطر بعد، از پیامبر اکرم نقل می‌کنیم این گونه نسبتها را نفی می‌کند.

علت این اعتقاد را در غربیها باید عدم اطلاع کافی از ادیان، مخصوصاً دین اسلام دانست، در حالی که سبب چنین اعتقادی در شرق، علاوه بر عدم اطلاع از مواد دینی خود، نکبت و ادباری است که به جوامع اینان روی آورده است.

این مسئله از جنبه تاریخی تقریباً اثبات شده است که، هر فرد یا جامعه‌ای که نتوانست یا نخواست به آرمانهای مادی و معنوی خود برسد، خود را با کلماتی از قبیل قضا و قدر و سرنوشت و شانس و تصادف و اتفاق تسلیت می‌دهد.

پیامبر اکرم، همین مضمون را چنین فرموده است:

«دورانی برای این امت پیش آید، که مرتکب معصیت و تبهکاری شوند، آنگاه برای توجیه این سقوط و تباهی گویند: "قضا و قدر خداوندی چنین اقتضا می‌کرد." اگر چنین کسانی را دیدید، به آنان برسانید که من از ایشان بیزارم.»^{۱۰۱}

پس نظام زندگی بر اصل ستمگری گروهی و ستمکشی انبوهی، و غنای بیکران دسته‌ای و فقر و حشتناک خلقتی و ... قرار نگرفته است. و این همه فساد و ستم و فقر و تجاوز را، قضا و قدری اقتضا نکرده است. و در مردمی که این اندیشه وجود

دارد، به یقین، از مذهب نیست، بلکه از مواردی است که درک صحیح از مذهب وجود نداشته، یا در تعلیمات آن انحرافی رخ داده است.

اگر جز این است، پس آن همه خون دلها و رنجها برای چه بوده است؟ پیامبران برای چه مبعوث شدند؟ اسلام چرا آمد؟ محمد «ص» و علی «ع»، چرا آن همه کوشیدند و در برابر آن همه آزارها تاب آوردند؟ عاشورا چرا به وقوع پیوست؟ و چرا امام موسی بن جعفر «ع» آن همه در سیاهچالهای زندان بغداد به سر برد؟ و چرا...؟ مگر اینها همه برای آن نبود که طبقه‌ای را که ستم می‌کرد از میان بردارند و طبقه محروم را به آسایش برسانند. پس در این صورت، اگر این فکر را نپذیریم که مسائل تباه زندگی، ساخته ستمکاران است، نه مولود تقدیر، باید بگوییم که آن مصلحان با اصول تغییر ناپذیر خلقت به ستیز برخاسته بودند، و با اراده ازلی پیکار می‌کردند! و آیا چنین است، یا برعکس، در راه خدا و رضای او، به پا می‌خاستند؟

اصل اختیار و آزادی

در بیان اصل اوّل (عدالت) یاد کردیم که، آیین ما، در باره انسان و سرنوشت، چنین می‌اندیشد: خداوند انسان را صاحب اختیار (نیروی ترجیح فعل یا ترک در هر کار و هر راه)

و آزاد آفریده، و به او این نیرو و توان را داده است که راه خویش را انتخاب کند، تا آنجا که انسانی کامل گردد، و «از مَلْک پَران شود، و آنچه اندر وهم ناید، آن شود.»، چنانکه می تواند دژخیمی تبهکار باشد. و هم فرموده است که «راه نیک را بگزیند نه راه بدرا.» پس انسان، هر یک از این دو راه را به گزینش خویش می پیماید؛ جبری و الزامی از خارج نیست.

پس از این بیان کوتاه درباره اصل آزادی، یاد می کنیم که نتیجه اجتماعی اصل یادشده این است که هرچه پلید و ناانسانی است زاده کج رفتاری انسان است. و اگر انسان بخواهد، تغییر پذیر است. و سعادت به مقدار کار و کوشش و تصمیم انسان بسته است.

قرآن کریم می گوید:

«برای انسان، جز پاداش کوششی که کرده است،

هیچ چیز نیست. و انسان نتیجه کوشش خویش را،

بی گمان، خواهد دید.»^{۱۰۲}

نیز همین مکتب می گوید آن سر دیگر کارها که به

نیروهای ماورای طبیعی پیوند می یابد، باز قابل تغییر و

دگرگونی است. بر همین اصل است که خداوند برنامه ها را

تغییر می دهد، نفی می کند، اثبات می کند: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ

يُثَبِّتُ، وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^{۱۰۳}، چیزی مانع قدرت او نیست.

پس خواستی راستین درخور است و کوششی نخستگی ناپذیر. و در این صورت که جهاد و کوششی راستین بود، اراده کلی با اراده جزئی هماهنگی می‌کند، زیرا خداوند وعده داده است که بندگان مجاهد را یاری کند، نه آنان را که بنشینند و دست بر روی دست گذارند. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا، لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^{۱۰۴} یعنی: «و کسانی که کوشیدند در راه ما، به راه خود راهنماییشان کنیم و به راستی که خدا با نیکوکاران است.» و «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ»^{۱۰۵} یعنی «بر ما حق است و سزاوار، یاری دادن به ایمانداران» و «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ، حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^{۱۰۶} یعنی «آن حال نیکو که قومی دارند، خداوند تغییر ندهد، تا اینکه آنان خود، کردار نیکو و نفسانیاتی که دارند تغییر دهند.»

پس اگر زندگی فاضل و سالمی منظور باشد، در سیه‌روزی نشستن، و از خداوند به‌روزی طلبیدن، اشتباه است. و این طرز فکر، هرگز مخالف اصل توجه و توسل نیست، زیرا که باید کار کرد و برخاست، با توجه و نیت پاک. به عبارت دیگر: حرکت است و توجه، نه سکون و توهم.

قرآن کریم هم می‌گوید: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^{۱۰۷} یعنی «آنکه که عزم کردی و برآهنگ کار خاستی، به خدای تکیه کن و کار بدو سپار، که خداوند تکیه‌کنندگان و

کار سپارندگان به وی را دوست دارد» که می‌بینیم توکل، پس از خاستن و آهنگ کردن و عزم راست نمودن است. به عبارت دیگر، توکل، صفت مرد عمل است که در کار، به خدا توکل کند، نه صفت مرد نشسته بیکار.

اصل توکل

خوب است در اینجا سخن دو بزرگ را، در باره توکل، نقل کنیم، تا شاید جلو بدآموزیهای سست عنصران و بیخبران از معارف و تعالیم واقعی دین را بگیرد.

۱ - خواجه نصیرالدین طوسی :

مقصود از توکل، این است که بنده، همه آنچه را از او سر می‌زند و برایش رخ می‌دهد، به خداوند متعال بازگذارد. چون معلوم است که خداوند بر همه چیز قادر و تواناست. و هر چیز را به نیکوترین و کاملترین صورت انجام می‌دهد. بنده باید، چون کار را به خدای بازهشت، به آنچه خداوند کرد راضی و خشنود باشد. اما بنده، با این همه، باید خود، در باره همان چیزی نیز که به خداوند وا گذاشته تلاش کند و بکوشد. نهایت، خودش و قدرت و اراده و کارش را از اسباب و شروطی بداند که موجب تعلق قدرت و اراده خداوند به وقوع شیئی می‌شود که در حق او انجام داده است. و این است معنای «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ، بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ».^{۱۰۸}

۲ - علامه مجلسی :

معنای توکل این نیست که به طور کلی، کوشش را در باره امور ضروری و احتیاط را در مواردی که احتیاط لازم است، کنار بگذاریم، بلکه انسان باید، چاره جویی کند، اسباب فراهم آرد، نهایت حرص بسیار نزند، و تکیه اش بر کوشش خود و اسبابی که فراهم می کند نباشد، بلکه بر سبب ساز واقعی باشد. این دستور شریعت است.^{۱۰۹}

پس توکل را این دو بزرگ و متبحر در معارف و شناخت دین، چنین تعریف کردند که شخص بکوشد و سعی و کوشش را کنار نگذارد. نهایت انسان موحد، غافل از خدا و واگذار - کردن کار به خدا نخواهد بود. پس کار است و واگذار کردن آن به خداوند. نه ترک کار. کوشش است نه ترک آن. فراهم آوردن اسباب است، نه به امید فرشتگان و ارواح نشستن. و می دانیم که فراهم کردن اسباب هرچیز متناسب با آن است. و نیازی به توضیح ندارد که اسباب نیز اسباب عادی است، نه جز آن. نهایت اگر با نیت پاک آغاز به کار شد، و کار از روح توکل سرشار بود، خداوند هم وعده داده است که راهنمایی و یاری کند: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا، لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ».

بدین گونه تعلیم اصیل اسلام، که به برکت خاندان

وحی، آموخته شده است این است که اگر خواستی جدی باشد و برخاستنی نیز جدی، همراه کوششی پیگیر، برنامه‌ها، سرنوشتها، دگرگون شود و بدبختی و تیره روزی جای خود را به خوشبختی و نیک روزی دهد. از نیمه راه نیز می‌توان برگشت.

و اگر روی اصل روابط پدیده‌های اجتماعی و پی‌آورد پدیده‌ای پدیده دیگر را (مثلاً پی‌آورد خود کم بینی و عدم ایمان به شخصیت، تسلیم را، و تسلیم، تسلط روشهای ناهنجار را و...)، اجتماعی ناگزیر رو به سقوط برود، باز می‌تواند در صورتی که بخواهد و تصمیم بگیرد و مردانه گام بردارد و مجاهده کند، به سوی مسیر تعالی بازگردد، و از نکبت و نابسامانی - که تقریباً نتیجه حتمی کار خود انسان بوده است - نجات یابد. در گذشته آیاتی از قرآن آوردیم بدین مضمون که، خداوند بندگان را یاری می‌کند، در صورتی که سستی و کوتاهی را کنار بگذارند، و «دست خداوند بسته نیست، و دائماً بر موجودات نظارت دارد. و هر لحظه توانایی تغییر دادن پدیده‌های ایجاد شده جهان را داراست.»^{۱۱۰}

شیعه به چنین اصولی معتقد است. و همین اصول و همین اعتقاد، نوید می‌دهد که تیره روزیها را هیچ پایندگی و دوامی نیست. و کسی آنها را ابدی و زوال ناپذیر قرار نداده

است. و همین طرز فکر خود زادگاه امید به زندگی بهتر است. خلاصه، فلسفه تربیتی اسلامی، مبتنی بر فرار نیست، مبتنی بر مبارزه است، بر پایمردی و ثبات. تفکر صحیح اسلامی این است که همه چیز این زندگی تغییرپذیر است، و هیچ کژی و کاستی پایدار نیست. در نظام آفرینش، برای ما راه دشواری تعیین نکرده‌اند. قلم قضا و قدر الهی خطی علیه ما ننوشته است. ما در گرو سرنوشتی شوم نیستیم، و این سرنوشت است که در گرو ماست. پس نباید مأیوس بود. و اگر در برابر، مشکلاتی وجود دارد و زندگی دارای وضعی است ناهنجار، نباید آن را حتمی دانست، و علت را در جاهای دیگر جستجو کرد، و شکست خورد، و تسلیم شد، به این عذر که، از ازل این طور خواسته‌اند، و سرنوشت چنین بوده است، و ناگزیر باید تن داد! پس اسلام، با تعالیم خود، ریشه‌های نهال زیانبار یأس و نومیدی را از بن برآورده است. و در پرتو اصول یادشده، همه چیز را ممکن و هر روشی را تغییر پذیر دانسته است.

اندکی بیشتر در مسئله فقر و علت‌هایش اندیشه کنیم: طرز تفکر نوع مذهب‌ها این است که فقر به علل ماورای طبیعی مربوط است. و فقیر در برابر فقر، هیچ وظیفه‌ای ندارد جز تسلیم و سرفروود آوردن؟!!

این پندار، اسلامی نیست، زیرا اسلام عقیده‌ای درست به عکس این دارد. خداوند اگر می‌خواست انسان فقیر باشد، طبیعت را فقیر می‌آفرید، اما طبیعت را غنی آفریده است، و همه آنچه را که انسان بدان نیازمند است در آن قرار داده است. هوش و ادراک و سایر وسایل لازم را نیز به انسان داده است تا با کوشش و مجاهده خود، نیازهای خویش را برآورد. و آنچه که می‌نگریم که در ستایش فقر گفته‌اند، مقوله‌ای دیگر است و دارای قیدها و شرطهایی است، و غالباً در باره فقر اختیاری است - که مسئله‌ای دیگر است - و مربوط نیست به جمع و جامعه و صرف نظر کردن از حقوق خود و اجتماع، و کامروایان را بر حال خود گذاشتن، و مستمندان را در فشار نظاره کردن.

نیز اگر فقر - به صورت مطلق - ستایش شده است، باید دانست که برای مذلت و تحقیر اشراف و اشرافیت است، و برای نیرو دادن به گروه‌های فقیر و بی‌چیز، تا خود کم بین نباشند. و حقارتی - به خاطر فقر - در خویش احساس نکنند. و انسانیت خود را ناقص نپندارند و خود را نبازند، و به تکبر توانگران و اشراف، به دیده حقارت بنگرند. اینجاست که پیامبر و امامان با فقیران می‌نشینند و به آنان نزدیک می‌شوند و از آنان دوست می‌گیرند، و هرگونه رفتار اشرافی را تحقیر می‌کنند.

این است، وگرنه جامعه باید نیازمند نباشد. و فرد باید از همه حقوق خود برخوردار گردد. و اگر به صبر نیز توصیه شده است، یا برآن، نویدهای اخروی داده‌اند، برای تربیت نفسی است، که نیازمندان - نفساً - صابر و بی‌نیازگون باشند نه تکلیفاً و اقداماً. به تعبیر قرآن کریم، دارای «تعفف» باشند و چنان باشند که «کسی که ایشان را شناسد پندارد که ایشان بی‌نیازانند، از آنکه نیاز پیدا (آشکار) نکنند و از مردم چیزی نخواهند.»^{۱۱۱} این است، نه اینکه تن به تحمل ستمی که بر آنان می‌رود بدهند، و از پایمال شدن حقوق خویش دفاع نکنند، و ستم‌پذیر و ساکت باشند و از حق خود صرف‌نظر کنند. اگر جز این است، پس آن همه اقدامات ابوذر غفاری - مسلمان بزرگ - و کوششهای توانفرسای او در راه تعدیل ثروت و جلوگیری از اسراف و ارجحاف حکومت وقت،^{۱۱۲} برای چه بود؟

جامعه‌ای که فقیر باشد، و دچار تفاوت‌های ناروا و طبقات موهوم و امثال آن، در هیچ راه پیش نمی‌افتد، تا چه رسد به راه معنویت و کمال. حتی اگر ببینیم که غرض از آفرینش هم عبادت و معرفت است، باز باید وسایل رفاه و آسودگی مادی مردم فراهم باشد.

پیامبر اکرم «ص» :

«ای خدا، در نان ما برکت قرار ده. میان ما و نان جدایی مینداز، اگر نان نبود نه می توانستیم نماز بخوانیم نه روزه بگیریم و نه دیگر واجبات پروردگاران را انجام دهیم.»^{۱۱۳}

امام علی «ع» :

- به پسرش محمد حَنْفِیَه - «من برای تو از فقر بیمناکم، از آن به خدای پناه‌بر، زیرا فقر و تنگدستی، موجب کاستی در دین، سرگردان شدن عقل، و بیزاری مردم است از انسان.»^{۱۱۴}

امام علی «ع» :

«فقر، مرگ بزرگ است.»^{۱۱۵}

امام صادق «ع» :

«فقر به کفر، نزدیک است.»^{۱۱۶}

پس اگر زندگی مادی تأمین نشود، سیر معنوی انسان نیز دچار وقفه می‌گردد، زیرا فقر چنانکه کالبد را می‌خورد، روح را هم می‌فرساید. حالات روانی مردم ناتوان، سرشار از سستی، زبونی و کاهلی است. می‌شود گفت ناتوان، از همه چیز ناتوان است.^{۱۱۷}

منطق قرآن این است: این زندگی زیبا و پرمایه و غنی را خداوند آفریده است، و آن را مسخر انسان کرده است تا هر چه می خواهد از آن بهره مند شود.

قرآن کریم:

«آیا نمی نگری که خداوند آنچه را در زمین است برای شما رام کرد؟»^{۱۱۸} «آیا نمی نگرید که خدا آنچه را در آسمانها و در زمین است برای شما به فرمان کرد، و تمام کرد، و فراخ و بسیار قرار داد بر شما نعمتهای خویش را، هم نعمتهای ظاهری و هم نعمتهای باطنی را؟...»^{۱۱۹}

در قرآن بیش از ۲۰ آیه است، که در آنها «سَخَّرَ» و «سَخَّرْنَا» آمده است، با اضافه به: «بحر» (دریا)، سَمَاوَات (آسمانها)، اَرْض (زمین)، شَمْس (خورشید)، قَمَر (ماه)، اَنْهَار (رودها)، جِبَال (کوهها)، و مَا فِي الْاَرْض (هر چه در زمین است). این آیات بشر را به جهاد با طبیعت و استفاده از ذخایر آن دعوت کرده است.

قرآن کریم:

«زمین را بگستر دیم، و در آن کوهها در افکن دیم، و از هر چیزی، سنجیده و موزون، در آن رویانیدیم.»^{۱۲۰}

پس این زندگی، موزون و سنجیده آفریده شده است. بنابراین، هر جا که سنجیدگی نباشد و توازن به هم خورد، از آفرینش و چیزها ناشی نیست. از کجرفتاری انسان است، و از ستم گروهی بر گروه دیگر، و امتیاز طلبی گروهی نسبت به دیگران...

نیز قرآن کریم می گوید:

«ما همه راههای معیشت و زندگی شما را در جهان پدید آوردیم، و هم راههای زندگی آنان را که شما روزی رسانشان نیستید.»^{۱۲۱}

در تعبیر قرآن، در آیه بالا، «مَعَايش» است: «وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايشًا». و مقصود از تعبیر به لفظ جمع، هر راهی است که برای زندگی هست.

نیز قرآن می گوید:

«اللَّهُ زَمِينَ رَا بُرَاي شَمَا فُرُودِسْت و فُرْمَانِبُرْدَار بِيَا فُرِيد. پَس دُر اَطْرَافِ اَن سِير كُنِيد، و اَز رُوزِي اللّٰه بِخُورِيد. و (سِرَانْجَام) اَز گُور بُرْخَاسْتَن، بُرَاي رِفْتَن بَه سُوِي اُوسْت.»^{۱۲۲}

بدین گونه اسلام، عوامل نارسایی و کمبود مواد زندگی را روشن می سازد، و تسلیم در برابر هرگونه کمی و بی چیزی را تخطئه می کند، زیرا این امور - و در رأس آنها فقر - زاده قوانین

خلقت نیست، بلکه نتیجه استثماری گروهی و تسلیم شدن گروه دیگر است، یا بر اثر تنبلی و بیکارگی است، که برای استفاده از منابع طبیعی کوشش نمی‌شود، و آنچه سدّ راه بهره‌برداری از طبیعت است از میان نمی‌رود، و یا استخراج می‌شود، ولی ...

پس چنانکه برای استخراج معدنی باید با طبیعت به نبرد برخاست، و خشونت طبیعت را از میان برد، و آن را رام و به فرمان کرد (تعبیر قرآن را فراموش نکنیم که واژه «تسخیر» و - در باره زمین - «ذلّول» را که به معنای رام و به فرمان است به کار برده است، یعنی طبیعت در دست انسان است)، همین گونه باید کلیّه عواملی را که مانع بهره‌برداری از موادّ طبیعت است نرم و رام کرد. این خوانی است گسترده که انسان را بر آن نشانده‌اند، لقمه را دیگر باید خود بردارد. کناره‌گزیدن، و متاع سفره به یغما رفتن، و جرم را برگردن ماورای طبیعت گذاردن، کاری عبث است. و نه تنها عبث، بلکه گناه است و بدعت، و اگر کسی چنین فکری را در جامعه القا کند، مردم را با تربیتی ضدّ دین و ضدّ منطق دین بار آورده است.

امام علی «ع»:

«هیچ فقیری گرسنه نمی‌ماند، مگر به خاطر آن

بهره‌اضافی که غنی می‌برد.»^{۱۲۳}

امام صادق «ع» :

«مردم که فقیر و نیازمند و گرسنه و برهنه شده‌اند، همه به خاطر گناهکاریهای توانگران است. پس می‌سزد که خدای متعال، رحمتش را از آنان که حق خدا (حق مستمندان) را از دارایی خویش نمی‌پردازند، باز دارد.» ۱۲۴

نیک بنگرید که علی و امام صادق علیهما السلام فقر را به سرنوشت، یا به تهیدستی طبیعت و منابع رزق بشر، نسبت نمی‌دهند، بلکه با جمله «حصری»، آن را به ستم و بهره‌برداری و اسراف و گناه توانگران نسبت می‌دهند، و علت منحصر را همان می‌دانند. علی نمی‌گوید: «مَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَتَقْدِيرِهِ» یا: «مَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا لِفَقْرِ الْأَرْضِ وَقِلَّةِ مَا فِيهَا مِنَ الرِّزْقِ» هرگز، بلکه می‌گوید: «مَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ...»، این توانگران بیخبرند که مردم را فقیر می‌کنند. یک سوی شهری، یک مهمانی چند نفره و فلان مبلغ صورت حساب، آن سوی دیگر شهر، بینوایان و زاغه‌نشینان را به وجود می‌آورد؟ و این مثل، دانه‌ارزنی است از هامونی ارزن، و قطره‌ای است از اقیانوس کبیر.

از سوی دیگر، اسلام هم ظالم و هم مظلوم هر دو را مسئول می‌داند. در کتاب «کافی» - باب زکات - آمده است که امام می‌فرماید: «تَارِكُ الزَّكَاةِ وَقَدْ وَجِبَتْ لَهُ، مَثَلُ مَانِعِهِ وَقَدْ

وَجَبَّتْ عَلَيْهِ، یعنی: آن کس که حقّ خود را نستاند، مانند کسی است که حقّ واجب را نداده است.

بنابراین، دردها، فقرها، کژیها، کاستیها و دیگر بدبختیها، معلول انحراف از زندگی طبیعی و صحیح است نه از سرنوشت و تقدیر. قانون آفرینش برپایهٔ صحّت و سلامت بنا شده است، نه بر بیماری و بیمارگونگی، بر بی‌نیازی نه بر فقر، بر توان و قدرت نه بر زبونی و واماندگی، بر آزادی نه بر بردگی.^{۱۲۵} و اگرگاهی در پی انحراف از مسیر طبیعی، دردی بروز کرد، درمان آن در طبیعت هست، و راهها برای هرکاری باز است و چاره‌ها فراوان، و یأس بی‌مفهوم.

این بود اشاره‌ای کوتاه، به تباهی و تیرگی که به درون فرد راه می‌یابد. اکنون باید توجه به این موضوع نیز داشت که فساد جامعه و اجتماع و نوسانهایی که در آن هست، و فراز و نشیبهای آن، در صلاح یا فساد، همین‌گونه است، یعنی ریشه و علّت آنها را نباید در ماورای طبیعت و بیرون از حدود مسئولیت افراد و نظام حاکم جستجو کرد، بلکه همهٔ این امور و اضداد آنها، به نهادهای جامعه و افراد آن بستگی دارد. پس نباید از اجتماعی که رو به فساد گذارد، و اصول درستی و نیکی در آن متروک شد، مأیوس گشت و کنار رفت و مسئولیت را برگردن مفاهیم کلی (محیط و امثال آن) گذاشت.

ممکن است اینجا یأس - در آغاز - صحیح به نظر برسد، با این توجیه که جامعه از تسلط فرد بیرون است، و از حدود قدرت فرد فراتر. و فرد ناتوان چگونه می‌تواند جلو سیل محیط را بگیرد؟ پس ناگزیر باید چون پرکاهی دستخوش امواج جامعه باشد، و با کژیها و کاستیهای محیط خود بسازد، یا اعراض کند. نیز به علت اینکه فساد جامعه و گروه، همه انسانیتها و فضیلتها را در خود نیست می‌کند، پس در چنین جامعه‌ای کارهای فردی اثری ندارد، و با ریگی نمی‌توان دریا را به موج آورد.

منتسکیو می‌گوید:

در جامعه‌ای که واژگونه اداره می‌شود، چرا رنج بیهوده می‌برید، و فرزند خود را شرافتمند بار می‌آورید، زیرا همان دم که فرزند شما وارد جامعه شد، برای گذراندن زندگی، مجبور است با شرافت خود وداع گوید. ۱۲۶

پس در درون این جامعه واژگونه، افراد هر فضیلت را بخواهند و دنبال آن بروند، ناگهان می‌بینند رذیلت شده است. آنان کشتی به سوی فضیلتها داشتند و امواج نیرومند محیط به سوی دیگر، به سوی رذیلت.

گرچه این توجیه به ظاهر درست می‌نماید، و در اجتماع واژگونه همه چیز واژگونه است. لیکن از نظر طرز تفکر اسلامی

این اندیشه صحیح نیست. و طبق تعالیم اسلام، مسئولیت و تکلیف از اینها بالاتر و والاتر است. و با این اندیشه‌ها انسان نمی‌تواند خود را تبرئه کرده شانه خالی کند. اسلام برای پایداری فضیلتها، نخست انسان را به محیط توجه می‌دهد، و اهمیت آن را گوشزد می‌کند. دستورات فراوانی در باره اصلاح محیط و جامعه داده است، و مسئولیتهای اجتماعی را برگردن افراد گذارده است، تا بدانجا، که در هر حادثه اجتماعی، همه افراد آن اجتماع را مسئول می‌داند. پس در جاهایی هم که نظام گروهی و اجتماعی بر پایه کج و فاسد استوار شده است، باز فرد بدون تکلیف نیست، و نمی‌تواند به این منطق تکیه کند که در «جامعه و ازگونه فضائل فردی هم نتیجه و ازگونه می‌بخشد»، و به این علت فضیلتها را ترک گوید، بلکه باز مسئولیت دارد، بلکه وظیفه در چنین شرائطی سنگینتر است.

در این گونه موارد، فرد با توجه به بینش اسلامی، نخست موظف است، فضیلت و انسانیت را در خود پدیدار و زنده نگاه دارد، آنگاه در دیگران. و این تکلیف و مسئولیت مرزی نمی‌شناسد، نه زمانی و نه مکانی.

یک گروه بزرگ، از گروههای کوچک تشکیل می‌شود. و اگر تأثیر بر گروه بزرگ ممکن نبود، بر گروههای کوچک امکان پذیر است، دست کم یک گروه خانوادگی. و همین مقدمه تأثیر بر گروههای بزرگ است. زیرا این روشن است که اگر شاخه یک

درخت را باغبانی کردیم و پیراستیم، ناگزیر درخت نیز پیراسته و اصلاح شده است.

پس این اندیشه از نظر منطق اسلامی صحیح نیست و اسلام این را نمی‌پذیرد که اگر اجتماعی بیراهه رفت، افراد از آن پیروی کنند و تسلیم شوند، یا آن اجتماع را رها کنند، به این جهت که کار فرد بی‌نتیجه و فاقد ارزش است.

«هنگامی که خورشید را از دست دادی،

اگر اشک بریزی،

ستارگان را نیز از دست خواهی داد.» ۱۲۷

اگر در کارهای بزرگ ناتوان بودیم، از مقدمه کارهای بزرگ (ساختن افراد و گروه‌های کوچک) نباید غفلت بورزیم. اگر فضا ابرآلود و تیره شد و خورشید را از دست دادیم، از نور ستارگان روشنی می‌گیریم و به سوی خورشید می‌شتابیم.

در اینجا يك سخن دیگر از ما پاسخ می‌طلبد. و آن این است که اگر گروه به سویی رهسپار شد، فرد چگونه می‌تواند به سویی دیگر رهسپار گردد؟

در جواب این سخن می‌گوییم: آن طور که از قرآن و روایات اسلامی روشن می‌گردد، و از نظر واقعیت‌های خارجی نیز همین گونه است، محیط اجتماعی، جبر و الزامی مطلق

به وجود نمی‌آورد. البته نیرومندی قدرتها و کششهای اجتماعی را نمی‌توان منکر شد، لیکن این کششها قدرت و اختیار فرد را از میان نمی‌برد، و آزادی را سلب نمی‌کند. روی همین واقعیت است که در فاسدترین و نادرستترین جامعه‌ها، انسانهای درست و صالحی داشته‌ایم، هم در گذشته و هم در دنیای کنونی. در قرآن، سرگذشت بعضی از افراد آمده است. داستان حبیب نجار - که در روزگار سیاه حکومت فرعون بر مصر زندگی می‌کرد، و انسانی بلند پایه بود - یکی از آنهاست. نیز بیشتر پیامبرانی که قیام می‌کردند، جز عده‌ای انگشت شمار، طرفدار نداشتند. همه اینها، امکان حفظ و ابقای هرگونه انسانیتی را در منجلاب فساد و بدبختی به ثبوت می‌رساند.

بنابراین، مسئولیت هست، تا آنجا که قدرت هست. و در محیطهای واژگونه، یأس و سرخوردگی مفهوم ندارد، در صورتی که دید اسلامی یاد شده وجود داشته باشد. آنگاه که از شیوع فساد به ناله آمدید، و خواستید میدان را بگذارید و بگریزید، اندکی سرگذشت مقاومت‌های پیامبران و دیگر مصلحان بشری را مطالعه کنید، تا حس مسئولیت فرو مرده را در وجود خود شعله‌ور سازید.

خلاصه: اسلام فرد را در برابر محیط مسئول می‌داند، مسئولیتی شدیدتر از مسئولیتهای فردی (یعنی مسئولیت فرد

در برابر خود و در برابر فرد دیگر). و آنگاه که محیط به بیراهه رفت، فرد وظیفه دارد از کار و فعالیت دست بردارد. فلسفه اسلام، فلسفه فرار و یأس نیست، فلسفه مبارزه، کار و امید است. هر کس هر اندازه می‌تواند، باید از فساد و ظلم جلوگیری کند، و هیچ‌گاه به عنوان آخرین تکلیف، «یأس و انزوا» پیشنهاد نشده است.

در صورتی که اجتماع آن اندازه فاسد شده باشد که با تماس با گروه، فرد فاسد شود و هرگونه کوشش نتیجه‌ای احتمالی نیز نداشته باشد، در این صورت کناره گرفتن، برای حفظ يك فرد کاری عقلایی است. لیکن این فرضی بیش نیست، زیرا اگر ایمان و عقیده در شخص محکم و جاذبه فضیلت در فرد نیرومند باشد، چگونه ممکن است این گونه تماسها فرد را از مسیر منحرف کند؟ ضعف جاذبه فضیلت در فرد و سستی ایمان است که باعث می‌شود افراد با برخوردها رنگ بگیرند و اصالتها را از دست بدهند.

از این سخن هم که بگذریم، باز نمی‌توانیم شانه خالی کردن از زیر بار تکلیف را اسلامی بدانیم زیرا:

آنچه از روح تعلیمات دین به دست می‌آید، این است که اصولاً کوشش برای اصلاح جامعه مطلوب است، بلکه تکلیف است. و خدای بزرگ آن را از انسان خواسته است. و

این تکلیف - مانند عبادات - برای همه افراد جامعه است و استثنا بردار نیست، اگرچه با شکست روبرو شود. چون این راه به سوی کسی است که در آنجا شکست مفهوم ندارد. باید پایان راه را نگریم و انجام آن را، نه آغازش را. در آغاز کار ممکن است شکست باشد، لیکن در فرجام همواره پیروزی است. زیرا به جاودانگیها پیوند می‌یابد، به خدا، به آینده بشریت و دنیای دیگر...

بر پایه این فلسفه اعتقادی (اگر کاری برای خدا بود پاداش دارد و خیر آن باقی است)، هر کاری که در راه هدف باشد، جاودانه و پایدار است، اگر چه در اجتماعی، برای مدتی، بی‌اثر و زایل جلوه کند.

جرج جرداق می‌گوید:

علی، در جنگها مطلقاً را در نظر می‌گرفت، که در راه آن شکست و پیروزی معنا نداشت، اگر شکست هم می‌خورد، پیروز بود.^{۱۲۸}

جان سخن اینکه در اسلام، واقعه عاشورا هست، نه داستان اصحاب کهف. برخی از محدثان فاضل احتمال داده‌اند که اینکه - بنا بر نوشته بعضی از مورخان - سر مطهر امام حسین، بر روی نیزه، از میان آن همه آیات قرآن، این آیه را

تلاوت کرد: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا؟»^{۱۲۹} یعنی: «می‌پنداری که مردمان آن غار و ده (اصحاب کهف)، از میان آیات ما، بس شگفت بودند؟»، شاید به این منظور بوده است که با تلاوت این آیه بگویند: تو می‌پنداری داستان اصحاب کهف عجیب است، که از ستمگر زمانه - برای رهانیدن دین خویش - دور شدند و به «کهف» پناه آوردند، نه، عجیب داستان ماست که با عزم استوار و پنجه آهنین خویش در سینه ستمگر فرو کوفتیم. در روز هشتم ماه ذیحجه، که مردمان از همه سوی جهان اسلام، برای عبادت بزرگ به مکه سرازیر می‌شوند، از آن معبد مقدس درآمدیم. در دل دشتها راه پیمودیم. هر جای، بیدار و بیدارگر بودیم، تا سرانجام، در يك درگیری کامل، با سپاه جابران، در يك نیم روز بزرگ، خون خود و جوانان و کودکان و یارانمان را، در راه حق و انسانیت جاوید هدیه کردیم. سرهای خونین خود را، چون مشعلی خونسوز، به عنوان شعاری خروشان از ابدیت حق و عدل، به سرنیزه‌ها فرستادیم. و شیرزنان پاك و بزرگ خویش را روانه کردیم تا در درون مقر ستمگران فریاد «أَمِنَ الْعَدْلُ يَابْنَ الطُّلُقَاء؟» برآورند، داستان ما شگفت است!

این طبیعت و روح اسلام است. و با همین اصل، قیام پیامبران و پیروان آنان را توجیه می‌کنیم، زیرا برخی از آن رستاخیزها را به ظاهر اثری نبود. آنان از صفر شروع می‌کردند و

بیشتر اوقات ظاهراً پیروزی به دست نمی‌آوردند. اما آنان در خود راه هدف را می‌دیدند و می‌دانستند که این تلاشهای به ظاهر شکست خورده، هم نزد خدای ارزشمند و جاودان است، و هم در تراکم نیروهای تاریخ، و بیدار کردن نسلها و...

فایده و اثر

بد نیست اندکی از فایده و اثر سخن بگوییم:

میزان ارزش کارها، نیت و قصدی است که انسان دارد. اصل «الأعمالُ بِالنَّیَّاتِ»^{۱۳۰} از نظر ایدئولوژی اسلامی تردید ناپذیر است. اصل مذکور این موضوع را دربردارد، که فایده و اثر در خود نیت و قصد است. و اگر کوششی بوده همراه با نیتی درست، آن کوشش مفید و مثمر است، اگرچه در خارج هیچ اثری ظاهری بر جای نگذارد. بنا بر این اصل، پیروزی، همه جا و همه وقت هست. مرز شکست و پیروزی، نخست در درون آدمی تعیین می‌گردد، سپس در برون.

مشکل این اندیشه که کارها بی‌ثمر است و بیهوده، کناره گرفتن از هر کار و خدمتی است در راه فرد و در راه خلق. این اندیشه اگر به درون فرد راه یافت، او را بیکاره و پزمرده می‌کند، و اگر به درون اجتماع، آن جامعه را دچار رکود و سستی می‌نماید. در این صورت، مرگ حتمی انسانیتها و فضیلتها فرا می‌رسد.

اسلام می‌گوید، شما که از این بی‌مناکید که کوشش‌هایتان بیهوده و بی‌نتیجه باشد، اگر نیت درست داشته باشید، کارتان رنگ بقا و جاودانگی خواهد گرفت، و مثمر و مفید خواهد بود. پس چشم به نتیجه‌ای آنی نداشته باشید، و از توده مردم امید هرگونه قدرشناسی را قطع کنید، تا اگر روزی آنان را ناسپاس دیدید نرنجید، و بر آنان خشم نگیرید، و همراهان را تنها نگذارید. فضیلت دوست باشید. برای ذات حقیقت به کوشش تن در دهید، و اثر و نتیجه را در جای دیگر بجوید.

قرآن کریم:

«ای (پیامبر) بگوی: من يك موعظه بیشتر ندارم: برای خدا به پا می‌خیزید! با دیگری، و تنها...»^{۱۳۱}

پس هدف به پاخاستن برای خدا و دین او و اشاعه عدالت و زنده نگهداشتن حماسه انسانیت است، تا روزی که همه نوامیس، پیراسته از هر تحریفی، به کوشش مردان حق (که شما می‌توانید از آنان باشید و در صف آنان) به ابدیت و خداوند برسند. بنابراین، دین از هر عاملی محرک‌تر است، اگر درست فهمیده شود. زیرا بر مبانی دین، انسان در هیچ اقدامی زیان ندیده است.

و به راستی، اگر پیامبران و دیگر مصلحان به امید اجر و مزدی بودند، کارهایشان نتیجه‌ای واژگونه داشت، بلکه

نمی‌توانستند هیچ گامی بردارند، زیرا پاداش خلق را دیده‌اند که چگونه بوده است. لیکن آنان هدف را در جای دیگر می‌جستند، و پاداش را از کسی دیگری خواستند. نزد آنان، آن همه فداکاریها تکلیف بود، مفید بود و نتیجه درست، اگرچه در نظر بیشتر مردم بیهوده و لغو جلوه می‌کرد، زیرا آنان به گفته «تاگور» به سوی دیگری چشم داشتند، جز آن سوی که نوع مردم بدان می‌نگرند.^{۱۳۲}

از همین رو بود که ناسپاسی مردم و شکستهای ظاهری، آنان را از کار باز نمی‌داشت، و خشمگین نمی‌کرد. و در راه، از کمی یار و یاور نمی‌هراسیدند. گفته‌های علی «ع» را به یاد بیاورید: «در راهی که بدان رهنمون شده‌اید (راه حق) از اینکه همراهان اندکند مه‌راسید.»^{۱۳۳} و «در کار نیک، چون کسی سپاست نداشت، بی‌رغبت مشو!»^{۱۳۴} که این است راه مردان راه، و این بوده است، چنانکه گفته‌اند: «همیشه ایجاد یک انقلاب آسان است، چیزی که مشکل است ادامه آن است.» و این است طرز تفکر اسلامی. و با این طرز تفکر - چنانکه گفتیم - یأس مفهوم ندارد. و در پایان راه و سرانجام همه کارها، اگر درها همه بسته شد، و کژی و نامردمی بدان پایه رسید که امید هر گونه بهروزی و بهزیستن از زندگی انسان بریده گشت، و انتظار سپیده‌ای در پایان این شب دراز نماند، باز نمی‌توان نومید شد و آینده را به گذشته قیاس کرد، زیرا طبق نویدهای

مسلم مذهبی، فردا را داریم و فرداها را، فردای آزادی، فردای پراز عدل و داد، فردای پیروزی انسان بر اهریمنان، فردای پیروزی فضیلتها بر رذیلتها. با این فردای امیدزا، کانون زندگی امروز را گرم می‌کنیم، و مشعل امید را اکنون در درون می‌افروزیم، تا اندک اندک در برون نیز افروخته شود. و تا پژمرده نباشیم و تا حسرتناک نگوییم :

ستارگان در آسمانند.

ولی دریغاکه چراغ کوچکم را، در خانه
نیفروخته‌ام. ۱۳۵

کم کم، به موضوع رساله رسیدیم؛ و آن، اثر دعوت به «امام غائب» و «انتظار فرج» است برای جامعه فعلی و زندگی کنونی ما.

طبق بشارات مسلم اسلامی، از آینده نمی‌توان مأیوس شد. و محکومیت کنونی حق و انسانیت را نمی‌توان محکومیت دایمی دانست، و فردا و فرداها را به سان گذشته‌ها پنداشت. چنین یأسی در اجتماعات ما نباید وجود پیدا کند، زیرا ما در انتظار حکومت حق و عدالتیم و پیروزی صلاح و عباد صالح بر فساد و عباد ناصالح. و چون ظهور امام غائب «ع» مساوی است با پیروزی عدل و داد در سراسر گیتی، پس از آنکه ظلم و جور پیروزی یافته باشد، در همان حال و زمانی که

انسان فاسدترین و ناانسانیت‌ترین روزگار را می‌گذراند و در پنجهٔ اهریمنان گرفتار شده است، امیدش باید فزونتر باشد و انتظارش برای نجات و غلبهٔ حق و عدالت بیشتر. و باید یقین داشته باشد که در جهان روشناییهایی وجود دارد که در عمیقترین ظلمات نهان است.

امام علی «ع» :

«چون سختی به نهایت رسد، آسایش پدید آید،
و چون حلقه‌های زنجیر گرفتاری سخت تنگ گردد،
راحتی رخ نماید.»^{۱۳۶}

بر این اصل، آنچه را که برای دیگران مایهٔ نومیدی و شکست است، باید برای پیروان این مکتب، امیدزا باشد. و هرچه بدبختی فزونی یافت خوشبختی را نزدیکتر بدانند. به ما نوید داده‌اند که هر آن، احتمال فرج هست. وقت خاصی هم برای آن تعیین نشده است. پس آن روزگار نهایی فساد که از نظر نوع مردم، روزگار اوج یأس و ستم و ناامیدی است، از نظر مکتب ما، روزگار اوج امید به فرج و فرا رسیدن فردای بهتر است.

در پایان این فصل، این موضوع را باید تذکر دهیم که این همه تلاشها برای برافروختن شعلهٔ امید و پدید آوردن حس خوش بینی و طرد یأس و بدبینی برای چیست؟ چرا این همه

کوشش شده است تا چهره زندگی را زیبا جلوه دهند، و چهره دردناک آن را علاج پذیر بدانند، و چرا؟ و چرا؟

برای اینکه «هنگامی در جهان زندگی می‌کنیم که آن را دوست بداریم»^{۱۳۷} برای زیستن در این جهان، خوش بینی و امید شرط لازم است. یأس و بدبینی، نظام زندگی را از هم می‌پاشد و آثار زهر آگینی برای بشر به بار می‌آورد. اگر روح نفرت از زندگی در اجتماعات رسوخ کند، همه حیثیتهای انسانی بر باد می‌رود. اخلاق زایل می‌گردد. فضیلتها کشته می‌شود. نشاط کار و کوشش و ابتکار، از جامعه رخت برمی‌بندد.

شرایط لازم برای تأمین سلامتی جسمی، فکری و اخلاقی ... بدون وجود این شرایط، امر تولید، که سرچشمه پیدایش ثروت‌های مادی است، نمی‌تواند به نحو مؤثری انجام شود ... از نظر اهمیت، بعد از این شرایط، سه شرط دیگر برای توانایی وجود دارد، که بسیار به هم مربوط بوده و عبارت است از: امید، آزادی و تنوع. از نظر بازده کار در سراسر تاریخ، ما به نتایج ناشی از رسوم بردگی و محدودیتهایی که رعیت در قرون وسطی داشت، و انواع دیگر فشارها و شکنجه‌های سیاسی و غیر سیاسی برمی‌خوریم.^{۱۳۸}

آزادی و امید نه تنها میل شخصی را برای انجام کار، بلکه توانایی او را نیز در انجام کار زیاد می‌کند.

علمای و وظائف الاعضاء به ما می گویند که انجام يك کار معین، اگر لذت آور باشد، انرژی کمتری از اعصاب مصرف می کند. همچنین نیروی ابتکار بدون وجود امید، کمتر به کار می افتد و ... ۱۳۹

نیز با یأس و نومیدی، نועدوستی و فلسفه خدمت به خلق از میان می رود، و جای خود را به خود پرستی می دهد. کوششها همه برای جلب منافع و لذایذ شخصی صرف می شود، گرچه به زیان دیگران باشد. و همه در اندیشه حفظ و نگاهداری خودند، اگرچه به نابودی دیگران بینجامد، زیرا هنگامی که امید به زندگی بهتری نباشد، خدمت به نوع، از خود گذشتگی و فداکاری، تلاش برای روز بهتر و زندگی انسانیت، چه سودی خواهد داشت؟ مگر نمی نگرید به آنان که بر مرکب مراد سوارند که چه می کنند؟! پس بدبینی، بدی را پایدار می سازد و خوش بینی، خوبی را.

دیگر از نتایج بد یأس از آینده، تن دادن به وضع موجود است، چون همه تلاشها برای فردای بهتر است. و اگر مسلم انگاشته شود که فردای بهتری در پیش نیست، دیگر تلاشها مذبحخانه و بی ثمر جلوه می کند. اگر بر مغزها این اندیشه حکومت کرد که راهی به خوشبختی و نجات نیست، و سنگلاخ زندگی هموار نمی شود، و همه راهها به بن بست می رسد، باید کنار رفت و دست بردست گذاشت. چون

هرچیز، بی فایده و هر کاری بی ثمر و هر کوششی برای راه یافتن و راه بردن عقیم است، زیرا:

آنکه می گوید از من کاری ساخته نیست
می گریزد، و با گریز خود وضع موجود را استحکام
می بخشد. آنکه می گوید امکان رستگاری نیست، خود و
دیگران را از میدان می گریزاند، نتیجه آنکه نظام
ستمگرانه مستقر ادامه می یابد...^{۱۴۰}

و این اندیشه خود بزرگترین فساد را دربر دارد، و این
خود تحکیم و تثبیت هرگونه زشتی و نادرستی است. آنان که
می خواهند انسان را از حرکت باز دارند، این اندیشه را به او
تزریق می کنند که، همه راهها به بن بست می رسد، تا یأس
مستولی گردد.

دیده‌اید فردی که دچار یأس می شود، همه چیز را کنار
می گذارد، حتی وظایف فردی را و با دم سرد خود زندگی را
سرد می کند، در صورتی که این نومیدی و سرخوردگی، در فرد
است و در يك راه و يك کار. اینک بسنجید اگر این حال به
درون جامعه‌ای راه یابد، و به همه راهها و همه کارها سرایت
کند! در این گونه اجتماع قهراً تکلیف و مسئولیت مفهوم ندارد،
اجتماعی است ویرانه و سرخورده، پیوندها از هم گسسته و راه
برای هرگونه سیاهی و پلیدی باز، هرکس سر به گریبان خود
فرو برده، در کنار هم و از هم به دور، به ظاهر هماهنگی و

حالت گروهی و در واقع تنهایی و جدایی، و فقط يك تازیانه بس است که آنان را به هر سوی بخواهد براند و در نتیجه سررشته داران کارها خوشحال باشند.

از همه دردناکتر، اینکه در چنین اجتماعی آنچه هست گرایش به فساد و رذیلت است، چه هنگامی که فرد از پدید آوردن راستی و درستی سرخورده شد و نومیدروان گشت، احساس و خواسته‌ای در او کشته می‌شود، و ناگزیر احساس و نیازی دیگر جایش را می‌گیرد، حسّ ارضای بدلی به وجود می‌آید. انسانی که بالفطره خوبیها و معنویت‌هایی را می‌جوید، اگر به آنها دست نیافت و امیدش از آینده نیز قطع شد و چنین پنداشت که فردا هم، آن‌گونه می‌گذرد که دیروز گذشت، خواسته‌هایش از سوی دیگر سر بر می‌آورد و آن نیازها در جای دیگر اشباع می‌شود، در فساد، در پناه بردن به مخدر، و لابی‌گری، و پا زدن به همه اصول زندگی.

اینها حقایقی است تردید ناپذیر که نمی‌توان انکار کرد. از این رو اگر آینده زندگی را بتوانیم زیبا و انسانی ترسیم کنیم، و مردم را نسبت به فردا خوشبین سازیم، شاید بتوانیم از این کامجوییهای بدلی خواسته‌های انسانی و گرایش به فساد پیش‌گیری کنیم. پس اینکه می‌گویند امید به زندگی بهتری در سایه حکومت حق و عدالت داشته باشید، نیروی محافظتی

است برای انسان. نیرویی است که او را از منجلاب فساد و تیره‌روزی خواهد رهانید. و آخرین بقایای شرف و انسانیت را زنده نگاه خواهد داشت، به امید اینکه روزی نو بیاید و زندگی انسانگرا.

پس امید، زادگاه همه خوبیهاست، و نومیدی ریشه هر بدی. هر سکون و رکودی نخست از یأس ریشه می‌گیرد، و هر جهش و جنبشی از سرچشمه امید سیراب می‌شود. به همین جهت «راسل» می‌گوید :

... وظیفه ماست که هر قدر ظلمت و غم و ماتم بر جهان مستولی شود، امید خود را زنده نگاه داریم و افکار خود را علی‌رغم بدبختیهای حال، متوجه آینده کنیم. آینده‌ای که شاید بدبختیهای کنونی به منزله زه‌درد آن باشد ... ۱۴۱

و «نهر» می‌گوید :

در دنیایی که پر است از کشمکش و نفرت و خشونت، اعتقاد بستن به سرنوشت انسانی، ضروریت‌تر از هر زمان دیگر است. هرگاه آینده‌ای که ما برای آن کار می‌کنیم سرشار از امید برای بشریت باشد، نابسامانیهای دنیای کنونی چندان اهمیتی ندارد، و کار کردن برای آن آینده دارای حقیقت است. ۱۴۲

اکنون دانسته شد که امید به آینده و عقیده به انتظار،

اساسی‌ترین پایه است برای اجتماعات، و جامعه‌های ما نیز از پرتو همین عقیده نیرو می‌گیرد و پایدار است، و دیگران که این موضوع را بررسی کرده‌اند اصالت و عظمت آن را تصدیق کرده‌اند.

و همین امید و انتظار است که در محیط‌های تاریک ستمگری و بیدادها، معتقدین را پایدار و ثابت می‌دارد. هر مذهب و مسلکی که امید در آن بیشتر باشد پایدارتر است و از شکست‌ها و محرومیت‌ها، دل‌سرد و شکسته خاطر و متوقف نمی‌گردد. و باعث حیات و بقا و پیشرفت اسلام همین عقیده است که از روح امامت و پیروی از آن سرچشمه می‌گیرد. سرّبقای شیعه و گسترش آن در میان دشمنهای داخلی و دشمنهای خارجی همین است ... به این مطلب، محققین و دانشمندان خارجی که عقاید و ادیان را بررسی و مقایسه کرده‌اند معترفند.^{۱۴۳}

بنابراین باید کوشش کنیم تا هرچه بیشتر این عقیده را در ملت خود زنده و پایدار نگاه داریم (و حتی به ملت‌های دیگر نیز سرایت دهیم)، زیرا که پایداری و پابندگی ما در پرتو این عقیده است.

این بخش را با این گفتار، خلاصه می‌کنیم:

در مذاهب مختلف که راهبر و راهنمای مردم

زمین به فوز و فلاح و سعادت و نجات است، و عده رجعتی از قبیل رجعت حسینی و ظهور امام غائب «ع» و بازگشت عیسی داده شده است.

این وعده حکایت از يك نوع سلطه زشتی بر زیبایی و غلبه ناحق بر حق است، که با رجعت منجی، ابطال و امحاء شده و مجدداً تسلط نور بر ظلمت و غلبه راستی بر کثرتی تأمین می‌گردد. این خوش بینی در پایان يك سلسله مرارتها و سختیها که ناظر بر بدکاری و حاکی از بدبینی است قرار گرفته، و در واقع، نقطه آخرین تالی تمت است که به تلخیها و سوزها و ناکامیها و یأسها پایان می‌بخشد.

تا حصول این آزادی دور و دراز، نباید دست بردست گذاشته و ناراستی و کثرتی را گستاخ کرد که بر راستی و درستی چیره شود، و دوران سلطه و حکومت پاکی را بر جهان خاتمه دهد. هر کسی در حدود ممکنات و توانایی خویشتن، مأمور به ستیزه و مقابله در برابر ناپاکی است.^{۱۴۴}

۵

به سوی ساحل

اقیانوس «آرامش» در پیش است.
ای کشتیبان، کشتی به راه افکن!
تو همسفر جاویدان من خواهی بود،
در آغوشم گیر!
ستاره قطبی خواهد درخشید.
ای ایزد رهایی!
بخشایش تو، رحمت تو،
زاد راه پاینده من خواهد بود.
شاید بندهای زمین از هم بگسلند،
ولی کیهان نیرومند مرا در آغوش خود می‌گیرد،
و من سر آن دارم،
که بی‌بیم، «ناشناخته بزرگ» را بشناسم.
- «نیلوفر عشق» / ۴۰۴.

می خواستم این بخش را «در کام موج» نام بگذارم، زیرا که در این بخش، سخن از چهره دردناک زندگی است، لیکن به سوی ساحل گفتم، زیرا «به سوی ساحل» خود تلاشی را می‌رساند برای رسیدن به ساحل.

و چون می‌خواهم در این نوشته، امیدها را برانگیزم و با یأسها و نومیدیها بستیزم، و چهره‌های جذّاب و روشن و دل - انگیز زندگی را بنمایانم، به سوی ساحل گفتم، تا خود این نام انگیزشی باشد برای رسیدن به ساحل و رهایی از کام موج و موجها.

*

کاروان بشریت به سان کشتی است گرداب گرفته و در کام موج فرو افتاده.

به سوی ساحل / ۱۳۳

سرگذشت انسان اکنون به سرگذشت غریقی همانند است، که لحظات مرارتباری را می‌گذراند، و با همه هستی خویش تلاش می‌کند تا خود را به ساحل برساند.

بشر از آینده خود نگران است. و همه جا سخن از آینده بشریت است، که فراد چه خواهد شد. آیا این تمدن و زندگی حاصل رنج قرن‌ها و نسل‌ها، باقی خواهد ماند، یا به صورت مچاله و نیم سوخته در خواهد آمد؟ بشر به آینده خود که می‌نگرد می‌لرزد، وحشت می‌کند. و همین وحشت و ترس، زندگی کنونی او را نیز دچار دلهره و بیم ساخته است.

چه تأمینی در برابر آینده هست؟ به ظاهر اگر حساب کنیم به چه چیز و چه کس می‌توانیم اعتماد داشته باشیم؟ به این رهبران کنونی اجتماعات که می‌بینیم و بارها آزموده‌ایم و دیده‌ایم که، دیوانه‌وار، به چه کارهای ضد بشری و نابود کننده دست زده‌اند و چه خسارت‌ها و جنایتهایی به بار آورده‌اند، که هنوز انسانیت از آنها داغدار است و هیچ دم سرگذشت غمناک آن را فراموش نخواهد کرد! و آیا چه دلیلی در دست است که در آینده، مانند آن کارها تکرار نشود، و مانند آن افراد بر سرکار نیایند.

پس، از رهبران و پیشوایان کنونی جهان، امید صلاح و اصلاحی نیست، و امید درمانی از آنان نمی‌توان داشت. اینان

که خود، آلوده و خودکامه و سودجویند، چگونه می‌توانند به فکر دیگران باشند، و برای آنان چاره بیندیشند؟ این است که حالت نگرانی، در انسان عمومی است، به ویژه در جهان غرب (یعنی جهان تعدی و سرمایه و ماشین) و اگر استثنایی باشد محدود است و منحصر به خلقهایی اندک که با ایمان و اصراری شریف، به مبارزات خود ادامه می‌دهند. ولی بشریت - به طور کلی - سرگردان است و از آینده نگران، و دچار ترس است و بیمی عمیق. و این است که راسل می‌گوید:

شَبَحی بر ما سایه افکن است. گروهی مرغان وحشی دریایی، آرام در امتداد مدار قطب شمال پرواز می‌کنند، و در پرده رادار شوروی یا ایالات متحده پدیدار می‌شوند. پرده رادار، گروه مرغان را موشکهای طرف نشان می‌دهد. حکومت ایالات متحده یا شوروی، هر کدام بیدرنگ حمله انتقامی را آغاز می‌کنند...

علاوه بر احتمال خطای بشری، همیشه احتمال خطای مکانیکی هم در کار است. مکانیسم ذی مدخل در این کار بسیار بغرنج است. و پس از آنکه بمب افکنها بر اثر اشتباه روانه مقصد شدند، کسی نمی‌تواند تضمین کند که دستور فراخواندگی به موقع بدان برسد. اگر به - موقع این دستور دریافت نشود، نژاد بشر از میان رفته است ... ۱۴۵

من در لحظه‌ای تاریک (ژوئیه ۱۹۷۱) به نوشتن

به سوی ساحل ۱۳۵/

مشغولم، و نمی دانم نژاد بشر آن قدر دوام می کند که
نوشته من منتشر، یا در صورت انتشار قرائت شود، یا
نه؟ اما هنوز امیدواری هست. و تا امید وجود دارد،
ناامیدی از بزدلی است...^{۱۴۶}

پس بشری که امروز بر روی زمین زندگی می کند، با
چهره های گوناگون و طرز زندگیهای مختلف، بازیچه امواج
خروشان اضطرابات قرن حاضر است و نابسامانیهای آن. آن
گروه که مرفهند و زندگی روبراه دارند، از دردهای و
کمبودهایی نگرانند، و آن گروه که بی چیز و فقیرند از دردهای
دیگری نالان. و این است آغاز تلاش، برای رسیدن به ساحل،
و رهایی از نابسامانیها و نگرانیهای زاده قرن حاضر.

بشر اکنون در دورانی زندگی می کند شورانگیز و هم
گرانبار از تلخکامی و از گره های باز نشدنی. وسائل، نو و مدرن
شده اند، ولی متأسفانه انسانهای ما همه فرسوده اند. « بشر به
صورت آدمکی «اتومات» درآمده است که غایت مطلوب او
این است که خوب غذا بخورد، و خوب لباس بپوشد و راحت
زندگی کند. او را کمترین مجال نیست که به درون خویش و
خصوصیت ذاتی خود پردازد»^{۱۴۷} ظاهراً مکتب ماکیاول
شکست خورده است، ولی عملاً همین سیاست بر دنیا
حکومت می کند.

ادبیات و هنر معاصر، فراوانتر از هر دوره،
وحشت از تنهایی و بی‌پناهی را بیان کرده است. عجب
این است که هرچه شهرها بزرگتر و پررونقتر شود، فشار
تنهایی محسوستر می‌گردد. گمان نمی‌کنم که چوپانهای
مشرق زمین، در بیابانهای دور، آن قدر احساس تنهایی
کنند که بسیاری از مردان و زنان در پرجمعیتترین
خیابانهای لندن و پاریس ...^{۱۴۸}

اینها همه واکنش سرخوردگیها و سرگردانیهای انسان
است، که شاعران و نویسندگان و سایر هنرمندان - با روح
حساس و تیزنگر خود - آن را در لابلای زندگیها پاییده و در آثار
هنری خود منعکس ساخته‌اند.

فساد و آلودگیهایی که امروز جامعه بشریت را فرا گرفته
است روز بروز، فزونی می‌یابد. هیچ مکتب و ایده‌ای نمی‌تواند
دردهای بیدرمان بشر امروز را درمان کند. بشر امروز از مسیر
اصلی منحرف شده و به راهی رهسپار است که همواره به
پرتگاه نیستی منتهی می‌شود.

فرمانروای مطلق، در اکثر نواحی جهان، ظلم و جنایت
است که با رنگهای گونه‌گون خود، فرزندان انسان را بیچاره و
سرگردان کرده است. در هر جا ظلم و بیداد و اختلاف زندگی و
معیشت، به رنگی، خودنمایی می‌کند، و هیچ اجتماعی از
تباهکاریها به دور نیست. اوضاع آلوده جهان کنونی، فضیلت و

به سوی ساحل / ۱۳۷

تقوی و نوعدوستی و نوعپروری و دیگر ارزشهای معنوی را از میان برده، و ماده پرستی و سودجویی را جایگزین آن کرده است. مقیاس ارزشها درهم و دینار است و زر و زور، با این اوضاع دیگر چه انتظاری می توان داشت؟

علم و دانش نیز گرهی از مشکلات بشر نگشود، هر چه دانش بشر پیش رفت و اکتشافات تازه‌ای نصیبش شد، به ظلم و جنایت و آلودگیهای خود افزود، و از آن چیزی نکاست. ترقی روز افزون دانشها، بر معنویات چیزی نیفزود، و روزگار بشر را تیره‌تر کرد. ارمغان علم به بشر رنج‌دیده و زجر کشیده امروز، وسائل خانمان برانداز جنگی، سازمانهای جاسوسی، زندانهای مجهز به آخرین سلاحهای علمی برای شکنجه و روح‌کشی و نظایر آن بود. تمدن نو این گونه بشر را مسلح کرد و به جان هم‌نوع خود انداخت، و سنگری برای دژخیمان و ستمگران شد؛ از دردها نکاست و مرهمی بر زخمهای انسان نگذاشت.

هفتاد درصد نیروی فکری و علمی بشر صرف جنگ و ... می شود ... يك محاسبه دیگر نشان می‌دهد، که با پولی که در نیمه اول قرن بیستم، صرف جنگ و تسلیحات شده، امکان داشت ۵۰ سال به تمامی افراد روی زمین مجاناً غذا داد، و برای ۵۰۰ میلیون خانواده، خانه‌های راحت ساخت و ... ۱۴۹

اینهاست که زندگی را بر توده‌ها دشوار کرده، و آنان را به انتظار قیام مصلحی راستین - که از زبونی، خدعه، نیرنگ و هوای نفس برکنار باشد - نشانده است.

... نیمکره مغرب در حالی که بر سرعت پیشرفت خود می‌افزود، از حرکت بطیء نیمکره شرق جلوگیری می‌کرد. دو ثلث از جمعیت دنیا به نفع يك ثلث دیگر از حرکت و زندگی، از پیشرفت و ترقی بازماند. تاریخ دو قرن اخیر، جز انعکاس کوشش و تلاش دسته‌ای معدود برای تمدید و تطویل اسارت میلیونها بشر رنج‌دیده، چیز دیگری نیست، و تأسف در این است ...

... هر روز دام تازه‌ای برای اسارت بشر به وجود می‌آورند. و هر زمان طرح نوی برای رنج و محرومیت افراد انسانی می‌ریزند. هنوز مشکلترین و بغرنجترین مسائل بشریت، تلاش برای رهایی از اسارت است. و باز هم کوششهای کسانی که بر رأس قدرتهای بزرگ جهانی قرار دارند، مصروف تقویت و تشدید طولانی شدن این بندگی است.

کابوس بزرگ قرن ما، که میلیونها بشر رنج‌دیده را در زیر چرخهای بزرگ خود می‌فشارد، و سعی دارد که میلیونهای دیگر را باسراب آزادی و نعمت آینده بفریبد، خود یکی از مهمترین رنگهای تازه است که به منظور اسارت انسانها ساخته‌اند. ۱۵۰

به سوی ساحل / ۱۳۹

تمدن صنعتی امروز، «ساتیر»های اساطیر یونان را به یاد می آورد، که نیمی از بدنشان انسان بوده و نیمی دیگر حیوان. در حالی که نیمه انسانی این تمدن، بسیار بارور و آسایش بخش است، نیم دیگر آن گزنده‌هایی به بار آورده است که آثار آن بر هیچ کس پوشیده نیست. دوران ما عصر شگفتیهای دانش نامیده شده، لیکن هیچ گاه تناقض و ناهمواری در زندگی بشر تا بدین پایه نبوده است.

... تا جایی که تاریخ یاد دارد هیچ گاه انسان مانند امروز بر طبیعت تسلط نداشته، و عجیب این است که هیچ گاه ریشه او در زندگی به این سستی نبوده، این سست ریشگی، هم جسمی است و هم روحی ... ۱۵۱

و اینهاست در کام گرداب بودن، یعنی سرخوردن از هر چیز، و فرار از هر کس و هر جا - که امید پناهی بود - و نارسایی همه راه‌های نجات، و بی پناهی راستین، و آرزوی ساحلی رامشخیز و آفتابگرفته.

ساحل نجات و رستگاری.

ساحل شهر زندگی و بهشت موعود.

ساحل بهبود دردهای درمان ناپذیر انسان.

ساحل زندگی بر اصول برابری و برادری و در سایه

قانون و عدالت.

ساحل بی نیازی و آسودگی و آزادی.

ساحل دانش بیکران و شرف و تقوای عزیز.
و ساحل زندگی ویژه انسانها و انسانیتها، و قرارگاه
انسانیت که در آن فرود آید، و بدیها و زشتیها و نا انسانها را
پشت سر بگذارد و فراموش کند.

*

اگر درمانی بخواهد مؤثر افتد، نخست باید احساس درد
باشد. اگر اعصاب بیماری را تخدیر کنیم، از بیماری خود
نالهای ندارد و فریادی نمی کند، و تا او را به حال بیهوشی نگاه
داریم، به فکر درمانی نیست. و اگر کسی هم به او دارویی
پیشنهاد کند و درمان کردن او را بخواهد، آن دردمند ناآگاه
سرباز می زند، و پیشنهاد را نمی پذیرد، حتی برای او شگفت
آور است.

پس نخست باید درد را برانگیخت، تا هنگامه کند،
آنگاه بیمار به سوی درمان روان می شود. و دوان دوان و فریاد
کنان بهبودی را می طلبد.

اینکه در اجتماعاتی، سیستمهایی شکست خوردند و
نتوانستند دردهای اجتماعی را به درمان برسانند، برای این بود
که جامعه احساس درد نداشت. تخدیر شده بود و دردهای را
نمی شناخت. با این حال تحمیل دارو را چه سود؟!

بشر دیروز بیمار بوده و امروز هم بیمار است. دیروز که

به سوی ساحل / ۱۴۱

بیمار بود و دردمند و زندگی دردناک داشت، از درد بیخبر بود و به حقوق خود ناآشنا، در عالم بیخبری به سر می برد. با دردها می ساخت، می سوخت، و ناله‌ای نداشت. از این رو می بینید اجتماعات گذشته ساکت است و آرام. توده‌ها، نجیبانه تن به زندگی سخت داده بودند. و همانند اجسامی بیروح، بازیچه شرایط و اوضاع بودند. و اگر گهگاهی فریادی بوده است، نیز برای همان احساس دردی بوده است که مصلحان برانگیخته‌اند و احساسهای خفته‌ای که بیدار کرده‌اند.

به گفته امام علی «ع» :

« خداوند پیامبران را فرستاد، تا آنچه در خرده‌های مردمان پنهان مانده بود، برآورند » ۱۵۲

یعنی به احساس مردم جان دهند، و همه امکانات عقلی توده‌ها را به آنان بازشناسانند و به سوی صلاح بسیج کنند.

اما امروز درد است و احساس درد نیز. انسان درد را می شناسد و می خواهد بشناساند. این رشد را پیدا کرده است که دردها را تشخیص بدهد و به سوی درمانها بشتابد. از این رو می‌نگریم که اکنون فریاد بشریت بلند است و از وضع خود نالان. نگرانیهایی دارد و از آن نگرانیها هراسناک است. در این موقعیتهاست که اگر «مصلحی راستین» به پا خیزد، و درمان و راه و چاره‌ای همراه داشته باشد، و بر بشر عاقل و اندیشه‌مند امروز - که از دردها و نابسامانیها به ستوه آمده است - عرضه

کند، بشریت آن را از صمیم قلب می‌پذیرد، و به پیشباز آن می‌شتابد. درست همانند دارویی برای بیماری درد کشیده و درد شناخته.

تشنه‌گامی که در بیابانی سوزان سرگردان مانده است، و برای هستی خود تلاش می‌کند، و از این سو به آن سو برای اندکی آب، آخرین لحظات زندگی را می‌گذراند، و به هر سویی که می‌شتابد سراب می‌بیند و سراب، و اندک‌اندک نیروهایش به تحلیل می‌رود، و نزدیک است که از پای درآید، در این حال اگر کسی راه دانسته و راه شناخته بیاید، و فریاد برآورد: «ای تشنه‌گامان با من بیایید، تا به چشمه حیات برسیم، و از زلال زندگی آب بنوشیم، و التهاب دلها را فرو بنشانیم»، بی‌درنگ و از دل و جان، در پی او روان می‌شوند، تا حیات از دست رفته را باز یابند، و به ساحل زندگی برسند.

بشر اکنون، این گونه است، و به چنین سرنوشتی تلخ و تاریک گرفتار. تشنه حقیقت است و مردمی و دیگر اصول انسانی. و این است که گفتیم به سوی ساحل رهسپاریم، بلکه در نزدیکیهای آن به سر می‌بریم.

قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی، دوران اوج حکومت‌های ملی بود، حکومت‌های محدود و محصور به حد و مرز میهنی و پر از تعصبات پوچ و غلط نژادی، و انسان را از انسان دور-

به سوی ساحل / ۱۴۳

نگاهداشتن، و بر دور هر گروهیشان تارهایی تنیدن. در آن روزگار پیشنهاد حکومت جهانی، و شکستن حدّ و مرزها، و برداشتن بندها، و به وجود آوردن هماهنگی و وحدت جهانی، پیشنهادی پیش از موقع بود. و بدون زمینه فکری، چنین طرحی پیروز نمی‌شد، چون لزوم آن احساس نشده بود. و دیدیم که احساس درد ضروری است و درك و تشخیص آن نیز ضروری.

اکنون دیگر بشر سنگلاخها را با همه سختیها پیموده، و با مشعل فروزان دانش، کوره راهی به ساحل برادری و هماهنگی جهانی یافته است (دست کم در مفهوم ذهنی و فرهنگی)، و زمینه برای يك انقلاب جهانی به وجود آمده است. در آن روزگار بشر سعی داشت، هرچه بیشتر انسان را از انسان دور کند و میان توده‌های انسانی شکاف اندازد و آنان را به جنگها و نبردها گسیل دارد، لیکن طرز فکرها در این زمان دگرگونه شده است، به طوری که توصیه می‌کنند، کودکان را در مدارس، بین المللی تربیت کنند.

... در تعلیم و تربیت باید تغییر اساسی وارد شود. باید به جوانان آموخت که در باب شایستگیهای خود گزافه‌گویی نکنند ... تاریخ را باید از نظرگاه بین‌المللی تعلیم داد ... در تدریس تاریخ یا مواضع اجتماعی، تمام تأکیدات باید بر نوع بشر باشد، نه ملّتی

خاص یا گروهی از ملل ... ۱۵۳

گرچه اینها همه مفهوم ذهنی است که بشر، در نتیجه پیشرفتهای فرهنگی و علمی به این حقایق رسیده است، و از نظر واقعیت خارجی همان تعصبات و تبعیضات برقرار است و کینه‌ها و دوگانگیها پایدار، لیکن ارزش همین درک و احساس را نمی‌توان فراموش کرد، که اکنون هست و دیروز نبود. و این امروز است که در سطح بین‌المللی، در همه امور مورد نیاز انسان: فرهنگی، اقتصادی، بهداشتی، علمی و تحقیقی، مانند تحقیقات فضایی، طبی و ... توصیه می‌شود که با کمک همه افراد و در پرتو همکاری بین‌المللی انجام شود.

آلبرت اینشتین می‌گوید:

وجود يك دستگاه فوق ملی بحث و فحص، ممکن است به تدریج آدمیان را با این اندیشه که منافع ملی را می‌توان از طریق مذاکره و نه اعمال زور سببانه تأمین نمود، آشنا سازد ... يك فدراسیون جهانی خواستار نوع جدیدی از اتباع و وفاداری از جانب آدمی است، خواهان احساس مسئولیتی است که از مرزهای ملی فراتر می‌رود. برای اینکه يك چنین وفاداری حقیقتاً اثر بخش باشد، نباید فقط مسائل سیاسی محض را در برگیرد. تفاهم میان گروههای مختلف فرهنگی، بذل کمک متقابل اقتصادی و فرهنگی در زمره چیزهای لازمی هستند که باید به این وفاداری منضم شوند. ۱۵۴

به عنوان نمونه، طرز فکرها را نسبت به اصل مالکیت و قوانین گوناگون راجع به آن مقایسه کنید و در سیر تکاملی آن نیک بیندیشید. از آن زمان که «اگر بدهکار نمی توانست وام خویش را بپردازد، بستانکار حق داشت عضوی از اعضای او را قطع کند»،^{۱۵۵} و اگر کسی غذای روزش را نداشت، و از کسی که ذخیره و اندوخته های سرسام آور داشت، چیزی می ربود، مجرم شناخته می شد و محکوم بود، تا امروز و نظریاتی که درباره اصل مالکیت، و مسائل کارگری، و حقوقهای مختلف راجع به آن مطرح است. و اینها همه تلاش برای رسیدن به ساحل است.

روزگاری بود که بشر می خواست مذهب را فراموش کند. اصول اخلاقی را زیر پای بگذارد. بر آنچه به مذهب مربوط است خط بطلان بکشد. و گفته شد که مذهب نمی تواند پاسخگوی این همه پرسشها باشد. مشکلات زندگی را حل کند. سدها را بشکند. و سنگها را از سر راه انسان بردارد.

نزدیک به یک قرن چنین اندیشه ای در میان بود، و خرافات و تحمیلات توانفرسای بیشتر مذاهب از سویی، و گرایش به مادیت و کاهش وزنه های اخلاق و فضیلت از سویی دیگر، این عقیده را پدید آورد. و کوششها شد تا انسان خدا را فراموش کند و حقوقی بر اساس و اصول همین زندگی و بدون

تکیه به ماورای طبیعت تدوین کند. گروهی برای تثبیت مقام و ارزش انسان، ایمان به بشر را جایگزین ایمان به خدا کردند. و گروهی دیگر اصل ایمان به خداوند و مذهب را زیان آور دانستند و ...

برخی این راه را رفتند و کوشیدند تا در آینده هم بروند، و سدّ خرافات را به اصطلاح بشکنند. اما دیری نپایید که نیاز خفته‌ای بیدار شد. دوران احساس و درک پیش آمد. بشر احساس تنهایی کرد. درمانده گشت. در ظلمات سرگردان شد. و به راه بازگشت. دید که اگر شکم را هم خوب سیر کند، و زندگی مادی را به حدّ اعلا تأمین نماید، روان و دل را با چه چیز می‌تواند آرام کند و از تنهایی درآورد. تکیه‌گاه نهایی و تسلی بخش کیست و چیست؟ و آیا مسیر مزگ و پس از مرگ چه خواهد بود؟ آرامش خاطر و اطمینان قلب (به تعبیر قرآن) از چه عقیده و اصلی پدید می‌آید؟ آیا باید آن را در درون همین زندگی جست، یا از ماورای این زندگی.

از این روی دوباره به راه بازگشت و به غفلت خود پی برد. و اگر برای زمانی پشت به ساحل کرده بود، دوباره مسیر را به سوی ساحل قرار داد. و اکنون می‌شتابد، تا به ساحل برسد. و این را احساس کرده است که باید در آغوش خدا و معنا بیارآمد.

به سوی ساحل / ۱۴۷

متفکران نگریستند که حقوق و قانون نیز بدون يك اصل و پایه و « پرنسیب » ثابت ماورای طبیعی، یعنی الهی، نمی تواند در جامعه تثبیت و تحکیم گردد، به طوری که مورد بزرگداشت و احترام همگان باشد. باید اصول عدالت و حقوق و حس مسئولیت و تکلیف ریشه دار باشد. باید آن را از درون پایه گذاری کرد. و این بدون ایمان به خدا ممکن نیست.

« بنتام » انگلیسی می گوید :

... اگر بتوان این چهار نوع حقوق یا قانون (حقوق طبیعی یا قانون طبیعت، حقوق اخلاقی یا قانون اخلاق، حقوق سیاسی یا قانون دولت، حقوق مذهبی یا قانون دین) را با یکدیگر ترکیب کرده و مبدل به يك « کد » واحد نمود، مسلماً بشر به عالیترین نقطه کمال خواهد رسید ... ۱۵۶

« هفدنیک » می گوید :

دین حافظ ارزشهاست. بدون ضمانت دینی، اخلاق فقط حسابگری است ... ۱۵۷

« داستایوسکی » بزرگترین داستان عالم را نوشت، « تا ثابت کند که چگونه انسان پس از ترك خداشناسی، اسیر سرپنجه دیو می گردد » ۱۵۸.

« منتسکیو » می گوید :

قوانین بشری همواره راه حلّ خوب را در نظر دارد، اما قوانین آسمانی، بهترین راه حلّها را پیدا می‌کنند^{۱۵۹}.

و دیگر گفته‌ها ...

برای همین است که گفتند، نظام حقوقی اسلام، که متکی به اصول ثابت عقیده‌ای و درونی و ماورای طبیعی است، برای درمان دردهای اجتماعات و پدید آوردن حسّ مسئولیت و تکلیف، پایدارتر و رساتر است. پیرو همین بازگشت به راه است که می‌بینیم اکثریت قاطع دانشمندان و اندیشمندان جهان به مذهب می‌گرایند. اعترافنامه‌ها می‌نویسند. خدا را ثابت می‌کنند، از فیزیکدان و ریاضیدان تا فلک‌شناس و جامعه‌شناس و روانشناس. و شگفت‌آور است داستان این اعترافات و پی‌بردن به این اصل، پس از آن همه انحراف، و - البته - خستگی و بیتابی از گرایشهای شدید مادی.

در بعضی از نوشته‌ها می‌بینیم که مذهب را منجی می‌دانند، مذهبی که از نوع مذاهب کنونی نباشد. گروهی که در باره اسلام و جامعیت آن مطالعه و غوررسی کرده‌اند، اسلام را پیشنهاد می‌کنند مانند: دکتر «لورا واکسیاوا گلیری» و «گستاو لوبون» و دکتر «لکلرک» و «جان دیون پورت» - در «محمد و قرآن» - و «توماس کارلایل» - در «زندگی محمد» - «ص»

به سوی ساحل / ۱۴۹

(ترجمه الأبطال) و «لادین کوبولد» - در کتاب «به سوی خدا»
- و دکتر «ماردریل» و «بلر» خاورشناس معروف - و «ناپلئون
بناپارت» - در کتاب «ناپلئون و اسلام» - و «کنت تولستوی» -
در کتاب «حِکْمُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ ص» و «سدیو» - مورخ
فرانسوی - و «ویل دورانت» و «شِبْلِي شَمَّيْل» و «ولز» و
برنارد شاو» - در کتاب «دخترک سیاه در جستجوی خدا»^{۱۶۰}

و اینهاست نزدیکی به ساحل، و رو به پایان نهادن شب
دریا و توفان، و دمیدن فجر ساحل جاوید. زیرا آن کسی که ما
مدعی هستیم، با اصول مذهب و با دعوتی الهی جهان را
اصلاح می کند، با مذهبی است جز مذاهب کنونی جهان، حتی
جز آنچه امروز، به نام اسلام، در جامعه های کنونی اسلامی،
معرفی می شود. مذهب او، اسلام قرآن، اسلام واقعی محمد و
علی است. کسانی که نسبت به مذاهب عناد می ورزند، و آن را
برای انسان زیان آور می دانند، به علت پیرایه هایی است که
پس از گذشت زمان بدانها بسته شده است، وگرنه آنان نیز،
اصل مذهب (مذهب اصیل) را مفید می شمارند.

پس، این نیاز شدید به مذهب، که انسان در خود
احساس می کند، از نزدیکی به ساحل است. و این احساس، به
خاطر حس مطلق جویی و حالات متافزیکتی است که در درون
آدمی نهفته است، و جزء حقیقت و ذات او شده، به طوری که

«شوپنهاور» در تعریف انسان توجه به متافزیک را گنجانیده است:

انسان حیوانی است خواستار وقوف به کنه
وجود و ماورای طبیعت. ۱۶۱

و امروزه، راههای متعددی ما را به این اصل راهنمایی
می‌کند، که آینده بشریت، نه فقط نخواهد توانست مذهب را از
شئون زندگی فردی و اجتماعی خود حذف کند، بلکه این
حدس را قویتر می‌سازد که مذهب به عنوان یک عامل اساسی
در حیات انسانها مورد محاسبه قرار خواهد گرفت. بعضی از
این راهها به قرار زیر است:

۱- گرایش جدی مغزهای بزرگ به یک عده قضایای
کلی‌تر. این قضایای کلی‌تر، هنگامی شکل قاطعانه به خود
خواهد گرفت، که همه جنبه‌های جهان هستی را، به اضافه
انسان با همه پدیده‌هایش، مطرح نماید. و هیچ کس نمی‌تواند
در این تردید کند که مادامی که سؤال از علت و هدف کلی
زندگی پاسخ قانع‌کننده‌ای دریافت نکند، قضایای کلی که
اندیشه‌ها در راه به دست آوردن آنها در تلاش جدی هستند،
شکل قاطعانه به خود نخواهد گرفت. و پاسخ سؤال مزبور را
فقط مذهب می‌تواند بیان کند و بس.

۲- ورشکستگی صریح مکتبهایی که انسان را به طبیعت
و خود انسان مشغول می‌دارد، و در نتیجه بن‌بستهای غیرقابل

نفوذی به بار می آورد.

۳- تنفر روزافزون بشریت از جنگ و خونریزی، و احساس لزوم تعدیل در نیروی نیرومندان، برای زندگانیهای دسته جمعی جوامع. این مسئله، منهای مذهب، رؤیای شیرینی است که هیچ مکتبی قدرت تعبیرش را ندارد. از این رو می توان به طور اطمینان گفت که مذهب در آینده بشریت، مهمترین نقش زندگی را به عهده خواهد گرفت.

پس ناگزیر رهبر آینده و منجی بشریت باید از راه دین و ایمان و معنا، و در پرتو عشق و عقیده، انسان را نجات دهد. و ترقیات بشر در رشته های مختلف علوم هرچه بیشتر شود، چون عامل اصلی زندگی انسانی - که عشق و عقیده و معناست - در آنها نیست، نمی تواند نیازمندیهای انسان را برآورد و بشر را از نگرانیها و دلهره ها برهاند. پس ناگزیر منجی آینده بشریت، باید يك رهبر الهی باشد، که زندگی مادی را نیز، در پرتو معنا، غنی سازد.

... بنابراین باید حق به جانب حکیم و عارفی داد، که عشق را پایه و اساس نمو و کمال آدمی می داند. يك متفکر اروپایی اساس اجتماعات بشری را بر پایه امور نفسانی و نועدوستی می نهد، می گوید: « امور مادی و اقتصادی تنها نمی تواند سبب ایجاد جماعت های بزرگ انسانی گردد، بلکه اجتماع انسانی سبب لذتی

است که آدمی از زندگی با هم‌نوع خود می‌برد. « و خلاصه، این متفکر عالیمقام، ایجاد جماعات را نتیجه لذتی می‌داند که از دوستی و مصاحبت هم‌نوع حاصل می‌شود. و به نظر او « ایده آل بشریت » وقتی تحقق می‌یابد، که وجدانهای همه افراد با یکدیگر مربوط، و در تأثیر و تأثر باشد. ۱۶۲

پس، اگر جهانی را فرض کنیم که در آن نیازمندیهای مادی بشر برآورده شده باشد، و انسان از نظر خوراک و پوشاک و مسکن و ... آسوده و فارغبال زیست کند، باز از تکاپو و جستجو دست برنمی‌دارد و خود را سعادت‌مند و خوشبخت واقعی نمی‌داند، زیرا خواسته‌هایی دارد که بدون آنها زندگی لذت بخش و آرام نیست. از این رو گروهها یا افرادی را می‌نگریم که با داشتن زندگی بی‌نیاز و مرفه باز ناآرامند و در جستجوی امنیت روانی.

و روزی که انسان از نظر مادیات کاملاً آسوده باشد، کوشش او برای رسیدن به معنویات فزونی می‌یابد، زیرا نیروها و اندیشه‌ها به يك هدف متوجه می‌شود. و در آن روزگار است که تلاش انسان برای رسیدن به زندگی معنوی و روحانی اوج می‌گیرد. و آنجاست که نیاز به راهبر و راهنمایی که این گونه خواسته‌ها را برآورد بیشتر می‌شود، چه آن راه خیلی باریکتر و ناهموارتر است و لغزش در آن فراوانتر، که باید راهبر و

راهنمایش، دانای چنین رموز و معارف باشد.

« جرج سوول » می گوید :

گرچه پیشرفتهای علمی و صنعتی نوید می دهند که در عرض سه چهار نسل دیگر، شاید حداکثر درآمد، و یا حداقل کار برای مردم فراهم شود، باز نمی توان تصوّر کرد که اغلب مردم بتوانند حداکثر استفاده از تفریحات و کالاهای مصرفی را بنمایند. اما این مسلم است وقتی که همه نیازمندیهای مادی بشر مرتفع شد، آن وقت احتیاجاتش تغییر شکل داده و صورت غیر مادی می گیرد. بنابراین چنین به نظر می رسد که تغییرات حاصله در جهان، باعث گردد که بشر، وقت، انرژی و کاردانی خویش را، بیش از پیش، صرف برآوردن نیازمندیهای غیرمادی خود بکند ... ۱۶۳

آینده بشریت از نظر دانشمندان دیگر :

۱- « تروتسکی » :

انسان شناسنده (homo sapiens) که اکنون دچار درماندگی است، با خویشتن، به عنوان موضوع اسلوبهای بفرنج انتخاب موضوعی و پرورش روانشناسی رفتار خواهد کرد. این دورنماها از کل تکامل بشری سرچشمه می گیرد. او به یاری تکنولوژی و محو

یکنواختی کار، و جانشین ساختن مذهب به وسیله علم، تیرگی را از پهنه اندیشه و تولید خواهد زدود. و از آن رو که طبیعت انسان در تاریکترین و عمیقترین زاویه‌های ناخودآگاه به کمین نشسته است، سرانجام تمام نیروهای معنوی و ابتکارات خلاقش را بر آن متمرکز خواهد ساخت.

بشریت از این رو به خزیدن خاشعانه در برابر قوای ماوراءالطبیعه و سایه‌های آن و سرمایه پایان نخواهد داد، تا در برابر قوانین تیره ارث و انتخاب طبیعی کور به سجده بیفتد. ۱۶۴

۲- «جان. ر. ایورث» :

در این امر شکی نیست که در آینده مذهب وجود خواهد داشت، اما مسئله اصلی و مهم این است که آیا در آینده، بشر چه نوع مذهبی خواهد داشت. هر طوری که امور مذهبی را تشریح کنید، و به هر شکلی که مفهوم شما واقع شود، مذهب گذشته‌ای داشته و اکنون نیز وجود دارد و بی شک آینده‌ای هم خواهد داشت. ۱۶۵

۳- «الفرد نورث وایتهد» :

ممکن است حدس بزنم که آن مذهب بالآخره به جوامع بشری پیروز می‌گردد که برای درک، نسیمی از ابدیت را بگسترانند، و تمام این موجودات را به عنوان حقایق گذران که نشانی از آن ابدیت دارند، قبول

۴- « نیم کف » و - « آگ برن » :

اگر ایمانی به عظمت هستی، و وظایف عالی انسانی، و ایثار در راه تعالی زندگی اجتماعی را غایت قصوای دین بینگاریم، آنگاه می‌توانیم با جرأت اعلام داریم که در آینده، دین بسی درخشان است. زیرا دین در این معنا هدفی است گرامی و پایدار و انسانی، که باید با همهٔ وسائل ممکن به سوی آن شتافت. ۱۶۷

۵- « اولیور و ندل هولمز » :

هر قدر معلومات بشری زیادتر می‌شود، شکاف بین علم و مذهب تنگتر می‌گردد، و فهم درست عدم امکان ایمان به خدا را بیشتر می‌کند. ۱۶۸

۶- « آرتور کستلر » :

فرضیه و امید من ظهور خلق الساعهٔ ایمان نوین است، که روح تشنهٔ آدمی را سیراب می‌کند، بدون اینکه مغز او را به دو منطقه تقسیم نماید. و رابطه‌ای که به وسیلهٔ آن از وجدانش تغذیه می‌کند مرتب و منظم کند... این ایمان، بدون اینکه مخالف تعقل باشد، تعقل و تفکر را به خود محدود خواهد کرد. « آیا انتظار و امید به مذهبی که مبانی آن ابدی بوده و در عین حال کهنه و قدیمی هم نباشد، و رهبر قوای اخلاقی ما بوده

و طرز تفکر را به ما بیاموزد، و تماس ما را با قوای
مافوق الطبیعه برقرار کند، و ضمناً از تعقل ما نیز
جلوگیری ننماید، امید و توقع بیماری است؟^{۱۶۹}

۷- « هندريك » و « وان لون » :

مقصود از تمام بیانات این است که دنیا احتیاج
شدید به اشخاصی دارد که بتوانند سکان و زمام
اختیارکشتی تمدن را در دست بگیرند. این اشخاص باید
با جرأت و با ایمان باشند. و بدانند که نوع بشر تازه در
ابتدای مسافرت خویش است. و برای رساندن کشتی به
بندر مراد، باید به سبک و شیوه جدید کشتیرانی آشنایی
حاصل نماید. این اشخاص مدتی باید در مدرسه زمانه
شاگردی نمایند، و به زور راه خود را هموار ساخته،
خود را به جلو کشتی که محل حکمفرمایی ناخدایان
است برسانند. احتمال هم می‌رود که ملاحین و
زیردستان بیخرد و ناراضی از اطاعت اوامر آنها
سریچیده آنها را به قتل برسانند، ولی عاقبت روزی
می‌رسد که ناخدای بزرگی کشتی را به مقصد می‌رساند،
و در تاریخ نوع بشر، به نام « قهرمان بزرگ بنی نوع
انسان » مشهور خواهد گردید.^{۱۷۰}

آری :

عاقبت روزی می‌رسد که ناخدای بزرگی، کشتی را به/
مقصود می‌رساند. و در تاریخ نوع بشر، به نام « قهرمان بزرگ

به سوی ساحل / ۱۵۷

بنی نوع انسان « مشهور خواهد گردید ...

پی نویسها

سراغاز

۱. تا آنجا که تاریخ است - یعنی بخشهایی است که به گزارش حال توده‌ها و ویژگی یافته است و بسیار بسیار اندک است - نه صفحاتی که صرف ستایشگری گروهی ستم‌پیشه شده است و تجمّلات آنان، که - به گفته «امین‌الرّیحانی» - حتی سزاوار اینکه یک سطر از تاریخ درباره‌شان نوشته شود، نبوده‌اند. «صوت العدالة الانسانیّه»/ ۲/ ۴۰.
۲. «تاریخ فلسفه سیاسی»، ج ۱/ ۱۲۴.
۳. «تاریخ فلسفه سیاسی»، ج ۳/ ۱۲۴۶.
۴. «اقتصاد کشاورزی - زمین»/ ۲۶۶.
۵. «اقتصاد کشاورزی - زمین»/ ۲۶۶.
۶. «شناخت اجتماع»/ ۵۱ به بعد.
۷. در این باره به «تاریخ فلسفه سیاسی»، ج ۳ و کتابهای دیگر مراجعه کنید.

۸. «امیدهای نو»/۱۱۵.

۹. «امیدهای نو»/۱۳۶.

۱۰. «امیدهای نو»/۲۱۰.

۱۱. «امیدهای نو»/۳۰۶.

۱۲. «لذات فلسفه»/۳۸۹.

۱۳. «پیشوایان فکر»/۱۱۳.

۱۴. در آخرین بخش کتاب، این بحث را مشروحتر خواهید خواند.

۱۵. نگاه کنید به: «سحر حکومت و افسانه دولت»، ج ۱/۱۱۷، «حکومت

واحد جهانی»، «امیدهای نو» و «تاریخ فلسفه سیاسی»، ج ۳.

در این کتاب - از جمله - این طور آمده است:

«برای نیل به این هدف، که وحدت عالم است، تا کنون

به سه طریق و از طرف سه طبقه، مجاهده به عمل آمده

است:

۱- از طریق متافیزیکی و نفوذ در ارواح و قلوب مردم،

یعنی از طریق مذهب، به وسیله پیغمبران. و به طوری

که تاریخ مذاهب نشان می‌دهد، هدف کلیه مذاهب

بزرگ، آن بوده است که همه ملل عالم را تابع مذهب

واحد قرار داده، از این راه، وحدت ملل عالم را ایجاد

نمایند.

۲- از طریق فیزیکی، به وسیله شمشیر و زور، و این

شیوه کشورگشایان و جهانگیران بوده است.

۳- از طریق ایدئولوژیکی یا نشر فکر و عقیده. البته

گاهی طرفداران هر یک از سه طریق، به طریق دیگر هم،

متوسل می شدند ... »

۱۶. «سحر حکومت و افسانه دولت»، ج ۲/۱۸۸.

۱۷. «درک تاریخ» ۱۵/ به بعد :

... مارکس «انقلاب کمونیستی» را در مقابل «رجعت ثانی» و «دیکتاتوری طبقه کارگر» را به عوض «حکومت مقدسین»، و اصطلاح «دنیای مشترک المنافع سوسیالیست» را به جای هزار سالی که دنیا پس از رجعت ثانی، با عدل و داد اداره خواهد شد، ذکر کرده است ...

۱۸. «قرآن کریم»، سوره نور (۲۴)، آیه ۵۵ :

« ... يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً ... »

۱۹. «قرآن کریم»، سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۴ :

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ».

۲۰. «بیان الفرقان»، ج ۵/۱۰.

۲۱. در نظر روسو، تشکیل جامعه بین المللی، هدف غایی زندگی بشر خواهد بود، نه آغاز خدمات اجتماعی. - «تاریخ فلسفه سیاسی»، ج ۵/۱۰.

۲۲. که از این نمونه کمال است بستگی به گروه و زندگی در جامعه، چون:

«... روان در تن، و تن در روان، و تن و روان در جامعه، و / جامعه در تن و روان فرو رفته است، و همه به من پیوسته اند. زیرا آنچه انسانی است، روانی و اجتماعی نیز

هست، و روان، بی‌تن و جامعه متصوّر نیست.

- «روانشناسی اجتماعی»

نیز - به تعبیر هایدگر - همراه بودن،

«به عقیده هایدگر، شروط وجودی عمده انسان همراه

بودن است. دنیای ما نوعی دنیای با دیگران است.

- همان کتاب/ ۳۰

و این همان گفته مشهور فلاسفه قدیم است: «الإنسانُ

مَدَنِيٌّ بِالطَّبْعِ»

۲۳. و این بدان علت است که فرد شاگرد دبستان جامعه است و درون

جامعه تربیت می‌شود. اگر جامعه فاسد باشد افراد هم فاسد

می‌شوند. و آنان که در محیطهای فاسد، صالح بار آمدند کسانی

بوده‌اند که توانسته‌اند بر خلاف مسیر، حرکت کنند، و از شرایط و

مقررات جامعه وارهند. اینان پدیدآورندگان جامعه‌اند نه بارآوردگان

آن. و اسلام هم که به «اصلاحات اجتماعی» اهمیت فراوان می‌دهد،

برای همین است که در جامعه فاسد، تربیت افراد صالح بسی دشوار

است، زیرا باید این روح را در افراد پدید آورد که بتوانند در درون

جامعه، جدا از جامعه، زندگی کنند: «كُنْ فِي النَّاسِ وَ لَا تَكُنْ مَعَهُمْ».

۲۴. «شناخت روشهای علوم یا فلسفه علمی»، چاپ ششم/ ۹.

۲۵. نه لاینحل واقعی، زیرا که طبیعت غنی است، بلکه لاینحل

دستوری، زیرا آنان که می‌خواهند از دسترنج و ثروت دیگران به

زندگی مرفه‌تری برسند، نمی‌خواهند به وضع همان دیگران رسیدگی

کنند. و نظامهای استعماری همین است.

۲۶. «انسان گرسنه»، «جامعه متمول» و «مسائل کشورهای آسیایی و افریقایی».

۲۷. «انسان موجود ناشناخته» / ۳۱.

۲۸. «کتاب هفته»، شماره ۱۰ / ۲۲.

مدینه فاضله اسلامی

۲۹. یعنی: «به خداوند کعبه سوگند کامیاب شدم.» سخنی است که امام علی - در سپیده دمان روز ۱۹ ماه رمضان سال ۴۰ هجری، هنگامی که در «محراب مسجد کوفه» سر از سجده برداشت، و شمشیری سنگین و زهرآلود بر فرقهش کوفته شد - بر زبان راند.

۳۰. «نقش و عاظ در اسلام» / ۱۹۸.

۳۱. «روح القوانین» / ۳۴۹.

نویدها

۳۲. «اکمال الدین» / ۱۶۳: «قال رسول الله (ص):

« وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا، لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ
وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ، حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي
الْمَهْدِي. فَيَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فَيُصَلِّي خَلْفَهُ،
وَ تَشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَ يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ
وَ الْمَغْرِبَ. »

۳۳. «بحار الانوار»، ج ۵۲ / ۳۳۶:

« إِذَا قَامَ قَائِمُنَا، وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ، فَجَمَعَ بِهِ
عُقُولَهُمْ، وَأَكْمَلَ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ - أَحْلَامَهُمْ. »

۳۴/ « بحار الانوار »، ج ۵۲ / ۳۵۲ :

« ... وَ تُؤْتُونَ الْحِكْمَةَ فِي زَمَانِهِ، حَتَّى أَنْ الْمَرْأَةَ لَتَقْضِي فِي بَيْتِهَا بِكِتَابِ اللَّهِ - تَعَالَى - وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ». »

۳۵. « اكمال الدين » ۱۹۰/۷ :

« الْقَائِمُ مِنَّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ، تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَ تَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ، وَ يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ، الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ. وَ يُظْهِرُ اللَّهَ، عَزَّ وَجَلَّ، بِه دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا عُمِرَ - إِلَى أَنْ قَالَ : - وَ ذَلِكَ بَعْدَ غَيْبَةٍ طَوِيلَةٍ، لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يُطِيعُهُ وَ يُؤْمِنُ بِهِ. »

۳۶. « الاختصاص » / ۲۴ :

« قِيلَ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ (ع) : إِنَّ أَصْحَابَنَا بِالْكُوفَةِ جَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ، فَلَوْ أَمَرْتَهُمْ لِأَطَاعُوكَ وَ اتَّبَعُوكَ. فَقَالَ: يَجِيءُ أَحَدُهُمْ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ مِنْهُ حَاجَتَهُ؟ فَقَالَ: لَا. قَالَ: فَهُمْ بِدِمَائِهِمْ أَبْخَلٌ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ فِي هُدْيَةٍ، نُنَاكِحُهُمْ وَ نُوَارِثُهُمْ وَ نُقِيمُ عَلَيْهِمُ الْحُدُودَ وَ نُؤَدِّي أَمَانَاتِهِمْ، حَتَّى إِذَا قَامَ الْقَائِمُ جَاءَتِ الْمُزَامِلَةُ وَ يَأْتِي الرَّجُلُ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ، لَا يَمْنَعُهُ. »

۳۷. « وسائل الشيعة »، ج ۲ - كِتَابُ الْعِشْرَةِ :

« إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَذَكَرَ مُوَاسَاةَ الرَّجُلِ لِأَخْوَانِهِ، وَ مَا يَجِبُ لَهُ عَلَيْهِمْ. فَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ أَمْرٌ عَظِيمٌ. فَقَالَ: إِنَّمَا ذَلِكَ إِذَا قَامَ قَائِمُنَا، وَ حَبَّ عَلَيْهِمْ أَنْ يُجَهِّزُوا إِخْوَانَهُمْ وَ يُقَوُّوهُمْ. »

٣٨. « وسائل الشيعة » - أبواب التجارة :

« سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْخَبْرِ الَّذِي رُوِيَ أَنَّ رِبْحَ
الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ رِبَاً مَا هُوَ ؟ فَقَالَ : ذَلِكَ إِذَا ظَهَرَ
الْحَقُّ وَ قَامَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأَمَّا الْيَوْمُ فَلَا بَأْسَ بِأَنْ
تَبِيعَ مِنَ الْأَخِ وَ تَرَبَّحَ عَلَيْهِ. »

٣٩. « الزام الناصب » / ١٦٣ :

« يَكُونُ فِي أُمَّتِي الْمَهْدِي، تَتَنَعَّمُ أُمَّتِي فِي زَمَانِهِ نَعِيمًا لَمْ
يُتَنَعَّمْ مِثْلَهُ قَطُّ ... تُرْسِلُ السَّمَاءُ مَدْرَارًا وَ لَا تَدَّخِرُ
الْأَرْضُ شَيْئًا مِنْ نَبَاتٍ. »

٤٠. « بحار الانوار »، ج ١٠ / ١٠٤ :

« لَوْ قَد قَامَ قَائِمُنَا لَأَنْزَلَتِ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَ لَأَخْرَجَتِ
الْأَرْضُ نَبَاتَهَا وَ لَذَهَبَتِ الشَّحْنَاءُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ
وَ اضْطَلَّحَتِ الْبِهَائِمُ حَتَّى تَمْشِيَ الْمَرَأَةُ بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى
الشَّامِ لَا تَصْنَعُ قَدَمَيْهَا إِلَّا عَلَى النَّبَاتِ وَ عَلَى رَأْسِهَا
زِينَتُهَا لَا يَهِيْجُهَا سَبْعٌ وَ يَخَافُهَا. »

٤١. « بحار الانوار »، ج ٥٢ / ٣٠٩ :

« إِذَا قَامَ قَائِمُنَا اضْمَحَلَّتِ الْقَطَائِعُ، فَلَا قَطَائِعَ ... »

٤٢. « بحار الانوار »، ج ٥١ / ٨١، نیز « مسند احمد حنبل » به نقل

« مُنْتَخَبُ الْأَثَرِ » / ١٤٧ : « أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) :

« أَبَشَّرَكُمْ بِالْمَهْدِيِّ، يُبْعَثُ فِي أُمَّتِي عَلَى اخْتِلَافٍ مِنْ

النَّاسِ ... وَ يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَ سَاكِنُ الْأَرْضِ،

يُقَسِّمُ الْمَالَ صَحَاحًا : فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : وَ مَا صَحَاحًا ؟

قَالَ : السَّوِيَّةُ بَيْنَ النَّاسِ. »

۴۳/ « بحار الانوار »، ج ۵۲ / ۳۹۰ :

« وَ يُسَوِّي بَيْنَ النَّاسِ حَتَّى لَا تَرَى مُحْتَاجاً إِلَى الزَّكَاةِ... »

۴۴/ « بحار الانوار »، ج ۵۱ / ۸۸ :

« تُؤْتِي الْإِرْضَ أَكْلَهَا، وَ لَا تَدَّخِرُ مِنْهُمْ شَيْئاً، وَالْمَالُ
يَوْمئِذٍ كُدُوسٌ، يَقُومُ الرَّجُلُ فَيَقُولُ : يَا مَهْدِيَّ أَعْطِنِي.
فَيَقُولُ: خذ. »

۴۵/ « بحار الانوار »، ج ۵۱ / ۱۴۶ :

« تَوَاصَلُوا وَ تَبَارَّوْا وَ تَرَاحَمُوا، فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ
النَّسْمَةَ، لَيَأْتِيَنَّ عَلَيْكُمْ وَقْتُ، لَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ لِدِينَارِهِ وَ
دِرْهَمِهِ مَوْضِعاً، يَعْنِي لَا يَجِدُ ... لِاسْتِغْنَاءِ النَّاسِ جَمِيعاً
بِفَضْلِ اللَّهِ ... »

۴۶/ « بحار الانوار »، ج ۵۱ / ۲۹ :

« وَ تُجْمَعُ إِلَيْهِ أَمْوَالُ الدُّنْيَا كُلُّهَا، مَا فِي بَطْنِ الْأَرْضِ وَ
ظَهْرِهَا، فَيَقُولُ لِلنَّاسِ : تَعَالَوْا إِلَى مَا قَطَعْتُمْ فِيهِ الْأَرْحَامَ،
وَ سَفَكْتُمْ فِيهِ الدَّمَاءَ، وَ رَكِبْتُمْ فِيهِ مَحَارِمَ اللَّهِ. فَيُعْطِي
شَيْئاً لَمْ يُعْطِ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ. »

۴۷/ « بحار الانوار »، ج ۵۲ / ۳۳۳ :

« إِذَا قَامَ الْقَائِمُ، دَخَلَ الْكُوفَةَ وَ أَمَرَ بِهَدْمِ الْمَسَاجِدِ
الْأَرْبَعَةِ حَتَّى يَبْلُغَ أُسَاسَهَا، وَ يُصَيِّرُهَا عَرِيشاً كَعَرِيشِ
مُوسَى، وَ يَكُونُ الْمَسَاجِدُ كُلُّهَا جَمَاءً لِأَشْرَفِ لَهَا، كَمَا
كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ... ».

برای توضیح بیشتر به نوشته دیگر مؤلف : « عصر زندگی - پژوهشی
در انقلاب جهانی امام مهدی (ع) »، که در همین زمینه نگارش یافته

۱۶۸ / در فجر ساحل

است، مراجعه شود.

۴۸. « بحار الانوار »، ج ۵۲ / ۳۲۵:

« ... و مانع الزکاة یضرب رقبته ».

۴۹. به « انسان گرسنه »، « مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی » و

« اقتصاد جهان » مراجعه شود.

۵۰. « اقتصاد سیاسی » / ۹ به بعد.

۵۱. برای دگرگون ساختن هنر اجتماعی نخست باید اصول تربیتی آن

جامعه را دگرگون ساخت. قدرت تربیت آن اندازه است که لنین

می گوید: « مردم را می توان طوری تربیت کرد که از دولت بی نیاز

باشند. »

۵۲. « تاریخ مالکیت » - چه می دانم ؟ / ۱۰۸ به بعد.

حماسه انتظار

۵۳. « وسائل الشیعة »، ج ۶ / ۳۸۳.

۵۴. « بحار الانوار »، ج ۵۲ / ۳۶۴:

« إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ، إِسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلَةِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا

اِسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ جُهَالِ الْجَاهِلِيَّةِ ».

۵۵. « شرح تجرید » - قوشچی / ۳۶۷.

۵۶. « بحار الانوار »، ج ۵۳ / ۱۷۷.

۵۷. ترجمه « سفرنامه ابن بطوطه »، چاپ پنجم، ج ۱ / ۲۷۲.

۵۸. « بحار الانوار » ج ۶۴ (چاپ بیروت : ۶۱) / ۱۵۹.

۵۹. « بحار الانوار »، ج ۵۲ / ۳۷۲.

۶۰. « نون والقلم » / ۱۴۰.

۶۱. « أَلْمَهْدَى » - ترجمہ / ۲۶۹ بہ بعد.

۶۲. « مُتَّخَبُ الْاِثْرِ » / ۵۱۶.

۶۳. « مُتَّخَبُ الْاِثْرِ » / ۵۱۶:

« مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، فَمَوْتُهُ مَيْتَةُ الْجَاهِلِيَّةِ. وَ لَا يُعَذَّرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ. وَ مَنْ مَاتَ، وَ هُوَ عَارِفٌ لِلْإِمَامَةِ، لَا يَضُرُّهُ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأَخُّرُهُ ... »

۶۴. « بحار الانوار »، ج ۵۲ / ۱۴۹:

« فِي قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ، أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا، يَعْنِي خُرُوجَ الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ مِنَّا. » آيَةٌ

مذكور در حدیث: سورہ ۶ (انعام)، ۱۵۸

۶۵. « قرآن کریم ». سورہ ۲۱ (انبیاء)، آیہ ۱۰۵.

۶۶. « خورشید مغرب » / ۳۳۲، (چاپ نهم).

۶۷. « بحار الانوار »، ج ۵۲ / ۱۴۲.

۶۸. « بحار الانوار »، ج ۵۲ / ۱۳۰:

« قَالَ (الْحَسَنُ بْنُ الْجَهْمِ) : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) عَنْ شَيْءٍ مِنْ الْفَرَجِ. فَقَالَ: "أَوْلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ إِنْتِظَارَ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ؟" قُلْتُ: لَا أَدْرِي إِلَّا أَنْ تُعَلِّمَنِي فَقَالَ: "نَعَمْ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ".»

۶۹. « بحار الانوار »، ج ۵۲ / ۱۲۶:

« مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ، وَ هُوَ مُنْتَظَرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ. كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ، - قَالَ: ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً، ثُمَّ قَالَ: بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ بِسَيْفِهِ. - ثُمَّ قَالَ: - لَا وَاللَّهِ، إِلَّا كَمَنْ

اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ.

٧٠. « بحار الانوار »، ج ١٢٧/٥٢، نیز « إكمال الدين » / ٣٦٢ :

« عُمَارُ السَّابِطِي : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) : الْعِبَادَةُ مَعَ
الإمامِ مِنْكُمْ الْمُسْتَتِرِ، فِي السَّرِّ، فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ، أَفْضَلُ،
أَمْ الْعِبَادَةُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَدَوْلَتِهِ، مَعَ الإِمَامِ الظَّاهِرِ
مِنْكُمْ ؟ فَقَالَ (ع) : يَا عُمَارُ ! الصَّدَقَةُ، فِي السَّرِّ، وَاللَّهُ
أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ. وَكَذَلِكَ عِبَادَتُكُمْ فِي
السَّرِّ ... أَفْضَلُ لِخَوْفِكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ. »

٧١. « إكمال الدين » / ٣٢٦ :

« الْمُنْتَظَرُ لِأَمْرِنَا، كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِيهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. »

٧٢. « نهج البلاغه » - فيض / ٨٦ :

« يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَالرِّجَالِ ... »

٧٣. « منتخب الأثر » / ٢٤٤ :

« ... إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ، وَالْمُنْتَظِرِينَ
لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى ذِكْرَهُ -
أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ، فَصَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ
عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ
بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ - بِالسَّيْفِ. أُولَئِكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا، وَشِيعَتُنَا
صِدْقًا، وَالِدُّعَاةُ إِلَى اللَّهِ سِرًّا وَجَهْرًا. »

٧٤. « بحار الانوار »، ج ١٣٠ / ٥٢ :

« قَالَتْ (ابْنَةُ رُشَيْدِ الْهَجْرِيِّ) : قُلْتُ لِأَبِي : مَا أَشَدَّ
إِجْتِهَادَكَ ؟ فَقَالَ : يَا بُنَيَّةُ ! سَيَجِيءُ قَوْمٌ بِصَائِرِهِمْ فِي

دینہم أفضل من اجتهاد اولیہم. »

۷۵. « بحار الانوار »، ج ۵۲ / ۱۴۲ :

« قَالَ (أَبُو بَصِيرٍ) : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) : جُعِلْتُ فِدَاكَ

مَتَى الْفَرَجُ ؟ فَقَالَ : يَا أَبَا بَصِيرٍ ؟ أَنْتَ مِمَّنْ تُرِيدُ الدُّنْيَا،

مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فَرَّجَ عَنْهُ بِانْتِظَارِهِ. »

۷۶. « بحار الانوار »، ج ۵۲ / ۳۵۴ :

« مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ ! فَوَاللَّهِ مَا لِبَاسُهُ إِلَّا

الْغَلِيظُ وَلَا طَعَامُهُ إِلَّا الْجَشَبُ. وَمَا هُوَ إِلَّا السَّيْفُ

وَالْمَوْتُ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ. »

۷۷. « بحار الانوار »، ج ۵۲ / ۳۵۹ :

« قَالَ (الْمُفَضَّلُ) : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) بِالطَّوَّافِ،

فَنَظَرَ إِلَيَّ وَقَالَ لِي يَا مُفَضَّلُ ! مَا لِي أُرَاكَ مَهْمُومًا مُتَغَيِّرَ

الْوَجْهِ ؟ قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ! نَظَرَنِي إِلَى بَنِي الْعَبَّاسِ

وَمَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ هَذَا الْمُلْكِ وَالسُّلْطَانِ وَالْجَبْرُوتِ،

فَلَوْ كَانَ ذَلِكَ لَكُمْ لَكُنَّا فِيهِ مَعَكُمْ. فَقَالَ : يَا مُفَضَّلُ

أَمَا لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا سِيَاسَةَ اللَّيْلِ وَ سِيَاحَةَ النَّهَارِ،

أَكَلَ الْجَشَبَ وَ لُبَسَ الْخَشْنَ، شَبَّهَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع)،

وَ إِلَّا فَالنَّارُ. »

۷۸. « قرآن کریم »، سورۃ اللیل (۹۲)، آیہ ۱.

۷۹. « قرآن کریم »، سورۃ اللیل (۹۲)، آیہ ۲.

۸۰. « بحار الانوار »، ج ۵۱ / ۴۹.

۸۱. « قرآن کریم »، سورۃ بقرہ (۲)، آیہ ۶۳.

۸۲. « قرآن کریم »، سورۃ بقرہ (۲)، آیہ ۹۳.

۸۳. «قرآن کریم»، سورة اعراف (۷)، آیه ۱۷۱.
۸۴. «تفسیر عیاشی»، ج ۱ / ۴۵؛ «تفسیر مجمع البیان»، ج ۱ / ۱۲۸.

یأس و امید

۸۵. «راز کامیابی مردان بزرگ» / ۵۳.
۸۶. «راز کامیابی مردان بزرگ» / ۶.
۸۷. «دُرُوسٌ فِی الْکِتْمَانِ مِنَ الرَّسُولِ الْقَائِدِ» / ۲۸ و ۳۰.
۸۸. «رشد شخصیت» - چاپ ششم / ۵.
۸۹. «قرآن کریم» سورة یوسف (۱۲) آیه ۸۷:
- «... وَ لَا تَیَأسُوا مِنْ رَوحِ اللّٰهِ، إِنَّهُ لَا یَأسُ مِنْ رَوحِ اللّٰهِ
إِلَّا الْقَوْمُ الْکَافِرُونَ» یعنی: «از فرج و کارگشادن و
آسایش رسانیدن خدا نومید مباشید که تنها کافران از
راحت فرستادن خدا نومید می شوند.» - «کشف الأسرار»،
ج ۵ / ۱۲۰.
۹۰. «المَجَالِسُ الْفَاحِشَةُ» / ۴۲: سخن ماربین آلمانی. و «نقش و عاظ در
اسلام» / ۲۶۸.
۹۱. «راز کامیابی مردان بزرگ» / ۴۷.
۹۲. «تُحْفُ الْعُقُولِ»، چاپ کتابفروشی اسلامیة (۱۳۸۴ ش) / ۴۳۶.
۹۳. «قرار داد اجتماعی» / ۱۴۶.
۹۴. «جنگ شکر در کوبا» / ۴۹.
۹۵. «العُرْوَةُ الْوُثْقَى» - کتاب الزَّكَاةِ، مسائل متفرقه (خاتمه)، مسئله ۲۱: /
«... إِذَا كَانَ مُمْتَنِعًا مِنَ الزَّكَاةِ، لَا یَجُوزُ لِلْفَقِيرِ، الْمُقَاصَّةُ
مِنْ مَالِهِ، إِلَّا بِإِذْنِ الْحَاكِمِ الشَّرْعِيِّ فِي كُلِّ مَوْرَدٍ.»

۹۶. «العروة الوثقى» - کتاب الزکاة، مسائل متفرقه (خاتمه)، مسئله ۲۳:

« يَجُوزُ صَرْفُ الزَّكَاةِ مِنْ سَهْمِ سَبِيلِ اللَّهِ فِي كُلِّ قُرْبَةٍ
حَتَّى إِعْطَاؤُهَا لِلظَّالِمِ، لِتَخْلِيصِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ شَرِّهِ، إِذَا
لَمْ يُمَكِّنْ دَفْعَ شَرِّهِ إِلَّا بِهَذَا. »

۹۷. «تاریخ اندیشه‌های تربیتی» / ۲۰۲.

۹۸. «تاریخ اندیشه‌های تربیتی» / ۲۰۵ - ۲۰۸.

۹۹. «تاریخ الفلَسَفَةِ الْعَرَبِيَّةِ»، ج ۱ / ۱۵۴.

۱۰۰. «نمایشنامه ننه دلاور» / ۱۶۸.

۱۰۱. «جبر و اختیار» - علامه جعفری تبریزی / ۲۵۰ - ۲۵۱؛ نقل از

کتاب «الضُّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ».

۱۰۲. «قرآن کریم»، سوره نجم (۵۳)، آیه ۳۸ و ۳۹:

« وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى. وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى »

۱۰۳. «قرآن کریم»، سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۹. ترجمه آیه مذکور از

کَشْفُ الْأَسْرَارِ مِیْبَدِی (ج ۵ / ۲۱۰):

« می‌سترد الله تعالی آنچه خواهد، و برجای می‌دارد و

می‌نهد [آنچه می‌خواهد] و مهر همه نسخه‌ها آن است

که به نزدیک اوست. »

۱۰۴. «قرآن کریم»، سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۹ - «ابوالفتوح» - چاپ

اول، تهران، ج ۴ / ۲۴۲.

۱۰۵. «قرآن کریم» سوره روم (۳۰)، آیه ۴۷.

۱۰۶. «قرآن کریم»، سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۱.

۱۰۷. «قرآن کریم»، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

۱۰۸. «سفینه البحار»، ج ۲ / ۶۸۲ - ۶۸۳:

« قَالَ الْمُحَقِّقُ الطُّوسِي : الْمُرَادُ بِالتَّوَكُّلِ أَنْ يَكِلَ الْعَبْدُ جَمِيعَ مَا يَصْدُرُ عَنْهُ وَ يَرِدُ عَلَيْهِ، إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، لِعِلْمِهِ، بِأَنَّهُ أَقْوَى وَأَقْدَرُ، وَ يَصْنَعُ مَا قَدَرَ عَلَيْهِ عَلَى وَجْهِ أَحْسَنَ وَ أَكْمَلَ. ثُمَّ يَرْضَى بِمَا فَعَلَ، وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَسْعَى وَ يَجْتَهِدُ فِيمَا وَ كَلَهُ إِلَيْهِ، وَ يَعُدُّ نَفْسَهُ وَ قُدْرَتَهُ وَ عَمَلَهُ وَ إِرَادَتَهُ مِنَ الْأَسْبَابِ وَالشُّرُوطِ الْمُخَصَّصَةِ لِتَعَلُّقِ قُدْرَتِهِ - تَعَالَى - وَ إِرَادَتِهِ، بِمَا صَنَعَهُ بِالنِّسْبَةِ إِلَيْهِ ... وَ مِنْ ذَلِكَ يَظْهَرُ مَعْنَى لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِضَ، بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ ».

١٠٩. « سفينة البحار »، ج ٢ / ٦٨٣ :

« قَالَ الْعَلَامَةُ الْمَجْلِسِيُّ : ثُمَّ إِنَّ التَّوَكُّلَ لَيْسَ مَعْنَاهُ تَرْكُ السَّعْيِ فِي الْأُمُورِ الضَّرُورِيَّةِ وَ عَدَمِ الْحَذَرِ عَنِ الْأُمُورِ الْمَحْذُورَةِ بِالْكُلِّيَّةِ، بَلْ لِأَبَدٍ مِنَ التَّوَسُّلِ وَالْأَسْبَابِ، عَلَى مَا وَرَدَ فِي الشَّرِيعَةِ، مِنْ غَيْرِ حَرِصٍ وَ مُبَالَغَةٍ فِيهِ. وَ مَعَ ذَلِكَ لَا يَعْتَمِدُ عَلَى سَعْيِهِ وَ مَا يُحْصِلُهُ مِنَ الْأَسْبَابِ، بَلْ يَعْتَمِدُ عَلَى مُسَبِّبِ الْأَسْبَابِ »

١١٠. « جبر و اختيار » / ٢٦٨.

١١١. « قرآن كريم »، سورة ٢ (بقره)، آية ٢٧٣، « كشف الأسرار »، ج ١ / ٧٣٩ - ٧٤٠.

١١٢. « الغدير » - چاپ بيروت، ج ٨ / ٢٩٢ به بعد.

١١٣. « وسائل الشيعة » - أبواب التجارة :

« اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ، وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ، وَ لَوْلَا الْخُبْزُ مَا صَلَّيْنَا وَ لَا صُمْنَا وَ لَا أَدِينَا فَرَايِضَ رَبِّنَا. »

١١٤. « نهج البلاغه » - فيض الاسلام / ١٢٢٨ و « سفينة البحار »، ج ٢ / ٣٨٠ :

« يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، فَإِنَّ

الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ، مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ، ذَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ. »

۱۱۵. « نهج البلاغه » / ۱۱۵۶ و « سفینه البحار »، ج ۲ / ۳۷۹ :

« الْفَقْرُ، أَلْمُوتُ الْأَكْبَرُ. »

۱۱۶. « سفینه البحار »، ج ۲ / ۳۷۸ :

« كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا. »

۱۱۷. برای توضیح بیشتر، در این باره، « انسان گرسنه » دیده شود.

۱۱۸. « قرآن کریم »، سوره حج (۲۲)، آیه ۶۵ :

« أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ ... »

۱۱۹. « قرآن کریم »، سوره لقمان (۳۱)، آیه ۲۰ :

« أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي

الْأَرْضِ، وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ، ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً ... »

۱۲۰. « قرآن کریم »، سوره حجر (۱۵)، آیه ۱۹ :

« وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا هَاوًا أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ، وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ

كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونًا. »

۱۲۱. « قرآن کریم »، سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۰ :

« وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ، وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ. »

۱۲۲. « قرآن کریم »، سوره ملک (۶۷)، آیه ۱۵ :

« هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذَلُولًا، فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا،

وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ، وَإِلَيْهِ النُّشُورُ. »

۱۲۳. « نهج البلاغه » فیض الاسلام / ۱۲۳۲ (و از چاپهای اخیر: ۱۲۴۲)

۱۲۴. « وسائل الشیعه » - کتاب الزکاة، باب « الحقوق فی المال سیوی

الزکاة » :

« وَ إِنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا وَلَا احتاجُوا وَلَا جاعُوا وَلَا عروا، إِلَّا بِذُنُوبِ الْأَغْنِيَاءِ. وَ حَقِيقٌ عَلَى اللَّهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - أَنْ يَمْنَعَ رَحْمَتَهُ مَنْ مَنَعَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَا لَهُ ... »

۱۲۵. به این جهت در کتب حقوقی ما آمده است :

« الْأَصْلُ فِي الْإِنْسَانِ الْحُرِّيَّةُ. » روایاتی نیز به این مضمون داریم :
 « خَلَقَكَ اللَّهُ حُرًّا، فَكُنْ كَمَا خَلَقَكَ » - خداوند تو را آزاد آفرید، پس همان گونه آزاد باش. « إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْ آدَمَ أُمَّةً وَلَا عَبْدًا » - خداوند از آدم، برده و کنیز نیافریده است. و در « نهج البلاغه » آمده است : « لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا » - خداوند تو را آزاد آفریده است، پس برده کسی مشو و بردگی را نپذیر - (فیض الاسلام، ص ۹۲۹، چاپهای اخیر). و از این روست که در فقه، « كِتَابُ الْعِتْقِ » داریم، نه « كِتَابُ الرِّقِّ »، یعنی آزادی و ادامه سیر طبیعی زندگی. پس از اینکه - به علت انحراف - بردگی پدید آمده باشد.

۱۲۶. « نمايشنامه ننه دلاور » / ۲۰۰.

۱۲۷. « نیلوفر عشق » / ۱۵۴.

۱۲۸. « الإمام علی صوتُ العِدَالَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ »، ج ۱ / ۴۲.

۱۲۹. « قرآن کریم »، سورة كهف (۱۸)، آیه ۹؛ « كَشْفُ الْأَسْرَارِ »، ج ۵ / ۶۴۰.

۱۳۰. « سفینه البحار ». ج ۲ / ۶۲۸ :

« قَالَ النَّبِيُّ (ص) : إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ امْرِيءٍ

مَا نَوَى. »

۱۳۱. « قرآن کریم »، سورة سبأ (۳۴). آیه ۴۴.

۱۳۲. « نیلوفر عشق » / ۳۸۶ :

« او که حقیقت والا را

در آن سوی زمان و مکان - در کمال آن - می بیند.

تنها برای او زندگی معنایی دارد. »

۱۳۳. « نهج البلاغه » / ۶۴۰ :

« لَا تَسْتَوْجِحُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ... »

۱۳۴. « نهج البلاغه » / ۱۱۶۹ :

« لَا يُزَهِّدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ »

۱۳۵. « نیلوفر عشق » / ۱۷۹.

۱۳۶. « نهج البلاغه » / ۱۲۴۱ :

« عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَّةِ تَكُونُ الْفُرْجَةُ، وَ عِنْدَ تَضَائِقِ حِلَقِ

الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ. »

۱۳۷. « نیلوفر عشق » / ۲۰۰.

۱۳۸ و ۱۳۹. « اصول علم اقتصاد » / ۲۶۱ و ۲۶۶.

۱۴۰. « نمایشنامه ننه دلاور » / ۱۸۹.

۱۴۱. « آینده بشریت از نظر مکتب ما » / ۱۱۶.

۱۴۲. « پیام » - مجله یونسکو - شماره آبان ماه ۱۳۴۸.

۱۴۳. « آینده بشریت از نظر مکتب ما » / ۱۱۵.

۱۴۴. « اندیشه و هنر »، شماره ۸ - شهریور ۱۳۳۴؛ بحث « خوش بینی و

بدبینی »

به سوی ساحل

۱۴۵. « آیا بشر آینده ای هم دارد ؟ »، چاپ دوم / ۲۰۴.

۱۴۶. « آیا بشر آینده ای هم دارد ؟ »، / ۲۳۸.

۱۴۷. « به دنبال سایه همای » / ۳۲.
۱۴۸. « به دنبال سایه همای » / ۳۳.
۱۴۹. « مشکلات اجتماعی و نابسامانیهای قرن بیستم » / ۳۲ به بعد.
۱۵۰. « اندیشه و هنر »، شماره ۱.
۱۵۱. « به دنبال سایه همای » / ۱۰۵ به بعد.
۱۵۲. « نهج البلاغه » / ۲۴.
۱۵۳. « آیا بشر آینده‌ای هم دارد ؟ » / ۲۴۵.
۱۵۴. « پیام یونسکو »، شماره آبان ماه ۱۳۴۸.
۱۵۵. شکسپیر در تراژدی شیلوک تاجر ونیزی را شرح می‌دهد که در روز وعده، چون نتوانسته بود قرض خود را ادا کند، می‌بایستی وزن معینی از گوشت خود را به بریدن واگذارد. برای توضیح بیشتر: « مبانی اقتصاد سیاسی » / ۶۱ و ۶۲ دیده شود. در این سطور، نظر به حقوق مالکیت در اسلام نیست، زیرا اسلام بسیاری از مفاهیم حقوقی را که بشر در این اواخر به آنها راه یافت، از قرن‌ها پیش اعلام کرد.
۱۵۶. « تاریخ فلسفه سیاسی »، ج ۳ / ۹۳۰.
۱۵۷. « لذات فلسفه » / ۴۷۶.
۱۵۸. « لذات فلسفه » / ۴۷۶ به بعد.
۱۵۹. « روح القوانين » / ۵۵۸.
۱۶۰. کتابهای « الْمَعَارِفُ الْعَالِيَّةُ » - شهرستانی؛ « اسلام و دیگران » - کاظمینی؛ « محمد و القرآن » - شیخ کاظم آل نوح، دیده شود.
۱۶۱. « تَعَاوُنُ الدِّينِ وَالْعِلْمِ » / ۵، و « شناخت روشهای علوم » - چاپ ششم / ۱۳.

۱۶۲. «نیازمندیهای بشر» / ۶۰.

۱۶۳. «فردا چه خواهد شد؟»

۱۶۴. «آرش» - مجله، شمارهٔ مسلسل ۹۳/۱۶: «بحثی در مقام ادبی
تروتسکی»

۱۶۵. «مذهب در آزمایشها و رویدادهای زندگی بشر» / ۹ و ۷۹.

۱۶۶ و ۱۶۷. «در زمینهٔ جامعه‌شناسی» - چاپ دوم / ۳۵۹.

۱۶۸. «اثبات وجود خدا» - مقالهٔ «مادّیگری به تنهایی کافی نیست» از:

دانشمند طبیعی، ایروینک ویلیام نبلوچ.

۱۶۹. «نبرد زندگی» - مجله، سال اول، شمارهٔ ۹ / ۲۳ نیز «ایدئولوژی

الهی و پیشتازان تمدن» / ۲۶۹ به بعد.

۱۷۰. «داستان بشر» / ۴۵۵.